

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام / شماره ۲۰۱۱

ابلاغ آشکار رؤیا حجت است

جلد دوم، قسمت اول

تهیه و تنظیم

استاد احمد خطاب کربلایی

سید ابومنتظر صافی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

ابلاغ آشکار، رؤیا حجت است	نام کتاب
البلاغ المبین، الرؤیا حجة	نام کتاب اصلی
سید ابومنظّر صافی، احمد خطاب کربلایی، ضیاء الزیدی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۱	تاریخ انتشار
---	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۲۰ و ۱۱	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۱.....	ابلاغ آشکار: رؤیا حجت است (جلد دوم، قسمت اول)
۷.....	مقدمه
۹.....	پیشگفتار
۱۹.....	رؤیاها
۵۵.....	نتیجه‌گیری
۵۷.....	ابلاغ آشکار: رؤیا حجت است (جلد دوم، قسمت دوم)
۵۹.....	مقدمه
۶۱.....	قرآن کریم
۶۳.....	احادیث شریف
۷۰.....	مشاهدات عینی
۷۳.....	رؤیاها

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ او که مالک سلطنت، روان کننده کشتی (وجود)، مسخرکننده باده‌ها، شکافنده سپیده صبح، حکم فرمای روز جزا، و پروردگار جهانیان است.

سپاس و ستایش از آن خدایی است که از ترس او آسمان و ساکنانش غرّش می کنند، و زمین و آبادکنندگانش می لرزند، و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است به تلاطم درمی آیند.

بارخدا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن کشتی روان در اقیانوس های ژرف، که هر که بر آن سوار شود ایمنی یابد و هر که آن را ترک گوید غرق شود. پیشی گیرنده از آن ها از دین خارج، و عقب مانده از آن ها نابود، و ملازم و همراه با آن ها رسیده به حق است.

تمام رؤیاهای گفته شده در این کتاب را کسانی دیده اند که به سید احمد الحسن ایمان آورده اند به غیر از رؤیاهایی که در متن کتاب به آن ها اشاره شده است. و این به صدق و راستی این قضیه و صالح بودن افرادی که به آن ایمان دارند دلالت می کند. عاقلانه نیست تمام این رؤیاهای بسیار و نیز ده ها رؤیای دیگر. که همه شان صاحب این دعوت و پیروانش را تأیید می کنند مطابق با واقعیت نباشند یا این دعوت باطل باشد؛ در حالی که این دعوت با این تعداد رؤیا توسط امامان علیهم السلام تأیید می شود.

سید ابومنظّر صافی احمد خطاب کربلایی

پیشگفتار

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ او که مالک سلطنت، روان کننده کشتی (وجود)، مسخرکننده بادها، شکافنده سپیده صبح، حکم فرمای روز جزا، و پروردگار جهانیان است.

سپاس و ستایش از آن خدایی است که از ترس او آسمان و ساکنانش غرّش می کنند، و زمین و آبادکنندگانش می لرزند، و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه ور است به تلاطم درمی آیند.

بارخدا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن کشتی روان در اقیانوس های ژرف، که هرکه بر آن سوار شود ایمنی یابد و هرکه آن را ترک گوید غرق شود. پیشی گیرنده از آن ها از دین خارج، و عقب مانده از آن ها نابود، و ملازم و همراه با آن ها رسیده به حق است.

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾^۱ (ای دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می کردند).

خداوند سبحان و متعال، رحمت و مهربانی را بر خودش مقرر کرده، و رحمتش از غضبش پیشی گرفته است، و با مردم با رحمت خود برخورد می کند و نه با عدالتش؛ و این از لطف خداوند سبحان و متعال است. همه می دانند خداوند تقریباً ۱۲۴ هزار پیامبر مبعوث کرده، و حتی برخی از علمای متأخر قائل اند بیش از این تعداد مبعوث کرده است. کسی که تاریخ و موضع گیری امت های پیشین را در برابر انبیا و فرستادگان مطالعه می کند می بیند آن ها

موضع گیریِ شخصِ تمسخرکننده گردن کش دشمنِ خداوند و فرشتگان و فرستادگانش را در پیش گرفته اند.

﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَوِّجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^۱

(فرستادگانشان به آنان گفتند: مگر درباره خدا - آن پدید آورنده آسمانها و زمین- در شک و تردید هستید؟ او شما را دعوت می کند تا پاره ای از گناهانتان را بر شما ببخشاید و تا زمان معینی شما را مهلت دهد.) گفتند: «شما جز بشری همچون ما نیستید. می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند بازدارید. پس برای ما حجتی آشکار بیاورید.» *

فرستادگانشان به آنان گفتند: ما نیز فقط بشری همچون شما هستیم؛ ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می نهد، و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم، و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند).

خداوند سبحان و متعال هرگز هیچ عذر و بهانه ای را برای شخص بهانه گیر رها نکرده، نمی کند و نخواهد کرد؛ بلکه برعکس- حجتی بعد از حجتی دیگر را برای چنین دشمنانی ثابت خواهد کرد؛ و خداوند سبحان و متعال مردم را با برانگیختن فرستادگان به سویشان انذار می دهد؛ پس هرکه هدایت شود به سود خودش است، و هرکه گمراه شود باید چشم انتظار خواری دنیا و عذاب آخرت باشد. حق تعالی می فرماید: ﴿مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۲

(هرکس به راه آمد تنها به سود خود به راه آمده، و هرکس به بیراهه رفت تنها به زیان خود

۱. ابراهیم، ۱۰ و ۱۱.

۲. اسراء، ۱۵.

به بیراهه رفته است؛ و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد، و ما تا فرستاده‌ای را برنینگیزیم عذاب نمی‌کنیم).

دعوت سید احمدالحسن دعوتی است که توسط خداوند سبحان و متعال و فرستاده کریمش محمد ﷺ و امامان معصوم و فرشتگان خدا و صالحین و رهبر این دعوت - قبل و بعد از احمدالحسن، امام مهدی علیه السلام - تأیید و یاری شده است.

به‌رغم اینکه به مسلمانان و به‌خصوص شیعیان فرمان داده شده است صدق و راستی این دعوت را با پرسیدن از «عظائم: مسائل بزرگی» - که فقط امام مهدی علیه السلام یا نماینده‌ای که او به‌سوی مردم فرستاده است پاسخ می‌دهد - بشناسند، ولی ما برای از بین بردن عذر و بهانه مردم برخی از دلایل صدق و راستی دعوت سید احمدالحسن را عرضه می‌داریم تا فرداروزی کسی به امام مهدی علیه السلام نگوید من در شک و تردید بودم یا این دعوت هیچ دلیلی نداشت. از جمله دلایل صدق و راستی رسالت سید احمدالحسن، خبرهای غیبی است که حاصل شده، و بسیاری از مؤمنان مکاشفه‌هایی از امامان پاک دیده و ایشان علیهم السلام به‌وسیله آن‌ها تأکید کرده‌اند سید احمدالحسن حق، و فرستاده امام مهدی علیه السلام است. ده‌ها تن از مؤمنان رؤیاهایی از امام مهدی علیه السلام یا یکی از امامان پاک و مطهر یا فاطمه زهرا علیها السلام دیده‌اند که این بزرگواران در آن‌ها تأکید کرده‌اند سید احمدالحسن از سوی امام مهدی علیه السلام فرستاده شده است و مردم باید او را یاری دهند؛ و این تأییدی از سوی خداوند سبحان و متعال است. اگر این‌ها از سوی خداوند و از امام مهدی علیه السلام نباشد، پس این تأییدات از خداوند سبحان و متعال چگونه توضیح داده می‌شود؟! در حالی که حق تعالی می‌فرماید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱ (به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها و در دل‌هایشان نمایان خواهیم ساخت تا برایشان روشن شود او حق است. آیا کافی نیست پروردگارت خود شاهد بر هر چیزی است؟).

رؤیا از جمله نشانه‌های آنفُسی، و از نشانه‌های آفاقی بزرگ‌تر است. رسول ﷺ درباره آن فرموده است: «هرکس ما را در رؤیا ببیند به‌راستی ما را دیده است؛ زیرا شیطان به شکل ما جلوه‌گر نمی‌شود.»

همچنین از ایشان ﷺ نقل شده است، فرمود: «هرکس مرا در خواب ببیند به‌راستی مرا دیده است؛ زیرا شیطان نه در خواب و نه در بیداری- به‌شکل من و هیچ‌یک از اوصیای من تا روز قیامت در نمی‌آید.»^۱

اما در پاسخ به کسی که می‌گوید رؤیا حجت نیست، ما می‌گوییم این درست است که رؤیا در برخی موضوعات حجت نیست، ولی در موضوعاتی نیز حجت است. رؤیا در بعضی جاهایی که خداوند در کتاب کریم خود به آن‌ها تصریح کرده است یا پیامبر کریم و خاندانش در سنت بیان کرده‌اند حجت نیست؛ مثل موضوع قتل یا پناه بر خدا- زنا که در اولی شهادت دو انسان عادل و در دیگری شهادت چهار عادل شرط است؛ و درباره این‌ها نص وجود دارد و نمی‌توان با آن مخالفت کرد. اما در باقی مسائل، رؤیا حجت است، و ما در این خصوص با قرآن کریم استدلال می‌کنیم. حق تعالی در ماجرای ذبح اسماعیل توسط ابراهیم می‌فرماید: ﴿قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِك نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۲ (به‌راستی تو رؤیا را تصدیق کردی. ما نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم).

همچنین قضیه یوسف (علیه السلام)، و رؤیای پیامبر ﷺ هنگامی که سگ‌ها و خوک‌ها را دید که از منبرش بالا می‌روند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرَّؤْيَا النَّبِيَّ أَرْبَابًا إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا﴾^۳ (و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم: «به‌راستی پروردگار تو بر مردم احاطه

۱. دارالسلام، ج ۴، ص ۲۷۳.

۲. صافات، ۱۰۵.

۳. اسراء، ۶۰.

دارد.» و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم، و [نیز] آن درخت لعنت‌شده را در قرآن جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم؛ و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی‌افزاید).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾^۱
(حقاً خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید، که قطعاً به مسجد الحرام در خواهید آمد).

بسیاری از مفسرین به موضوع رؤیا پرداخته‌اند. اگر گفته شود این‌ها پیامبر بوده‌اند [و این حکم همه را شامل نمی‌شود] می‌گوییم: خداوند به ما دستور داده است از اخلاق انبیا پیروی کنیم و به آن آراسته شویم و بر اساس راه و روش ایشان سیر کنیم. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۲ (به راستی برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست).

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾^۳ (قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با او هستند سرمشقی نیکوست).

و پیامبران نیز انسان‌هایی همچون ما هستند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾^۴ (بگو پاک است پروردگار من. آیا من جز بشری فرستاده‌شده هستم؟).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ﴾^۵ (بگو من بشری همچون شما هستم).

۱. فتح، قسمتی از آیه ۲۷.

۲. احزاب، ۲۱.

۳. ممتحنه، ۴.

۴. اسراء، ۹۳.

۵. كهف، ۱۱۰.

آنچه از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده، تشویق به پیروی از اخلاق انبیا و امامان است؛ تا آنجا که به بالاترین درجات و بالاترین کمالات نفسانی برسیم؛ و مثال آن، سلمان محمدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره اش فرموده است: «سلمان از ما اهل بیت است.» از جمله رؤیاهای افراد دیگری غیر از انبیا، رؤیای دو هم‌زندان یوسف (علیه السلام) در زندان عزیز [مصر] است که در قرآن کریم بیان شده، و نیز رؤیای مادر امام مهدی عجل الله فرجه و داستان معروف ازدواجشان است. هرکس خواهان مطالب بیشتری است می‌تواند به کتاب «الزام الناصب، ج ۱، ص ۲۸۵» و کتاب «اکمال الدین» شیخ صدوق مراجعه کند. همچنین رؤیای خالد بن سعید بن عاص اموی، و رؤیای وهب نصرانی و یاری حسین (علیه السلام) توسط او و اسلام آوردن و به شهادت رسیدنش به سبب اینکه عیسی (علیه السلام) را در رؤیا دید معروف است. این علاوه بر سیره عقلای مؤمنان در زمان ماست که چگونه با رؤیا تعامل می‌کنند! اگر شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا یکی از امامان را در خواب خود ببیند و رؤیای خود را برای یکی از علما یا مشایخ و دیگران تعریف کند قطعاً به خاطر این رؤیا به او تبریک می‌گویند و به او بشارت خیر می‌دهند؛ و اگر شخصی رؤیای ترسناکی ببیند و آن را برایشان تعریف کند قطعاً به او می‌گویند به کسی نگو و صدقه بده؛ و این شخص به خاطر رؤیایی که دیده است هراسان می‌شود. داستان‌ها واقعاً بسیارند و به خاطر اندک بودن این مجال از پرداختن به آن‌ها خودداری می‌کنیم. اما درباره بیشتر انبیا و فرستادگان، نبوتشان از طریق رؤیا در عالم خواب انجام می‌شده است. برای کسب اطلاعات بیشتر به کتاب «اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۵» و بعد از آن مراجعه کنید.

قائل شدن به حجیت نداشتن رؤیا، وارد کردن خدشه به شخصیت‌های بسیاری از جمله اولیا را لازم می‌گرداند؛ اولیایی که به واسطه رؤیا ایمان آوردند، و جان و مال و فرزند خود را به خاطر رؤیایی که دیدند فدا کردند. آیا این افراد بدون هیچ حجت و دلیلی ایمان آورده یا ساده لوح بوده‌اند؟ هرگز چنین نیست؛ و اعتقاد به حجیت نداشتن رؤیا حتی شخصیت رسول خدا و بقیه ائمه (علیهم السلام) را نیز خدشه دار می‌کند؛ زیرا آن‌ها در برابر کسانی که به سبب رؤیا ایمان آورده بودند سکوت می‌کردند و به آن‌ها نمی‌فرمودند رؤیا حجت نیست! و می‌دانیم گفتار و

کردار معصوم حجت است. شما را چه شده است؟ چگونه حکم می‌کنید؟

و در پاسخ به کسانی که می‌گویند شیطان می‌تواند در عالم رؤیا به شکل شخصیت‌های معصوم علیهم‌السلام ظاهر شود، می‌گوییم: برای شما بهتر است مذهبی غیر از مذهب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برگزید؛ زیرا این کلامی از سر لجاجت و مخالفت صریح با کلام اهل بیت علیهم‌السلام است.

از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است، فرمود: «پدرم به من فرمود: از جدم، از پدرش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: هرکس مرا در خواب ببیند به‌راستی مرا دیده است؛ زیرا شیطان نه به‌صورت من ظاهر می‌شود و نه به‌صورت یکی از اوصیایم و نه به‌صورت یکی از شیعیانم؛ و به‌راستی رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»^۱

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «اگر بنده‌ای بر معصیت خداوند باشد و خدا برای آن بنده خیری خواسته باشد در خوابش رؤیایی به او نشان می‌دهد تا او را از آن معصیت دور کند؛ و به‌راستی رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»^۲

از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است، فرمود: «بعد از من نبوتی نیست به‌جز مبشرات.» گفتند: ای رسول خدا، مبشرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه.»^۳

امام باقر علیه‌السلام فرموده است: «مردی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره این آیه سؤال کرد ﴿لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (برای آن‌ها بشارتی در زندگی دنیاست). فرمود: منظور، رؤیای صادقه است که مؤمن می‌بیند و با آن در دنیا بشارت داده می‌شود.»^۴

و ده‌ها حدیث دیگر که تأکید می‌کنند شیطان در رؤیا به‌صورت پیامبر یا هیچ‌کدام از ائمه

۱. دار السلام، ج ۴، ص ۲۷۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۸۵؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۸۴.

۲. اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۴۱؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۳۵.

۳. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۸۱.

۴. یونس، ۶۴.

معصوم (علیه السلام) یا حتی یکی از شیعیان مؤمن جلوه‌گر نمی‌شود.^۱

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْذَرُكَ أَوَّلُ الْأَلْبَابِ﴾^۲ (پس آیا کسی که می‌داند آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده حق است همانند کسی است که کوردل است؟ فقط خردمندان اند که عبرت می‌گیرند).

و به شما می‌گویم ای قوم من!

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۳ (به‌راستی برای شما فرستاده‌ای از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج یفتید، به [هدایت] شما حریص، و با مؤمنان، دلسوز و مهربان است).

و در برابر خدا و فرستاده‌اش و امامتان مهدی (علیه السلام) گردن‌کشی نکنید، و از فلانی و فلانی پیروی نکنید که شما را از امام مهدی (علیه السلام) و فرستاده‌ی امام دور می‌کند؛ و آن هنگام دیگر پشیمانی در برابر امام مهدی (علیه السلام) یا خداوند سبحان و متعال سودی نخواهد داشت، و مصداق این فرمایش حق تعالی خواهید شد: ﴿وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا﴾^۴ (و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد [و] می‌گوید: ای کاش با فرستاده راهی برمی‌گرفتم. * ای وای، کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم. * او [بود که] مرا به گمراهی کشاند پس از آنکه قرآن به من رسیده بود. و شیطان همواره انسان را [تنها و گمراه و غریب] وامی‌نهد).

این کتاب به‌عنوان جلد دوم از کتاب‌های «ابلاغ آشکار» توسط انصار امام مهدی (علیه السلام)

۱. دارالسلام، میرزا نوری، ج ۴، ص ۲۷۳.

۲. رعد، ۱۹.

۳. توبه، ۱۲۸.

۴. فرقان، ۲۷ تا ۲۹.

منتشر شده است؛ و بنده از خواننده محترم درباره «عظائم» می‌پرسم که کدام یک بزرگ‌تر است: اعجاز در عالم مُلک (دنیا)، یا اعجاز در عالم ملکوت؟ و با توجه به این نکته متوجه اهمیت این کتاب می‌شویم.

این کتاب شامل رؤیاهایی است که درباره صدق و راستی دعوت سید احمدالحسن سخن می‌گویند. حال اگر می‌دانیم عالم ملکوت به دست خداوند جل و علاست، و خداوند فرشتگان سخت‌گیر و مسئولیت‌پذیری را برای حراست از آن معین فرموده است، باید توجه داشته باشیم که این عالم ملکوت است که سید احمدالحسن را تأیید می‌کند؛ پس دیگر عالم ملک (دنیا) در برابر عالم ملکوت چه ارزشی دارد؟ پس عبرت بگیرید، ای خردمندان! صدها رؤیا وجود دارند که برای مؤمنان حاصل شده است؛ ولی ما مجموعه‌ای از آن‌ها را برای اتمام حجت بر مردم انتخاب کرده‌ایم تا مردم را پند دهد و یادآوری‌شان کند. امید که این یادآوری برای مؤمنین سودمند باشد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۱ (اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو من از شما هیچ مزدی برای این [رسالت] نمی‌خواهم. این [قرآن] فقط تذکری برای جهانیان است).

رؤیایها

ابو یوسف انصاری / ناصریه

من سنی مذهب بودم و به دلیل دشمنی آنان با اهل بیت و رؤیاهای بسیاری که درباره اهل بیت دیدم مذهب اهل سنت را رها کردم، و دیگر نه سنی بودم و نه شیعه؛ سرگردان شده بودم، و علت سرگردانی ام محبتم به اهل بیت بود. در یکی از روزها چند رؤیای بسیار تأثیرگذار دیدم و به سبب آن‌ها به مذهب شیعه، به خصوص برای یاری امام مهدی (علیه السلام) واردم شدم. از جمله این رؤیایها:

ستاره‌ای از فلز مذاب دیدم که گویی در حال جوشیدن بود. صدایی شنیدم که می‌گفت: «لَطَى نَزَاعَةً لِلشَّوَى» «زبانه می‌کشد. پوست سر و اندام را برکننده است.» و نهر آبی جاری و درختانی دیدم. شنیدم صدایی می‌گفت: «سِدْرَةَ الْمُنتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى» «سدره‌المنتهی؛ در همان جا که جنة‌المأوی است.» و به من گفت: اگر از این امر بیرون بروی، این جایگاه توست؛ و به آن ستاره مذاب و گداخته اشاره کرد؛ و اگر این امر را یاری کنی این جایگاه توست؛ و به سدره‌المنتهی اشاره کرد. والحمد لله وحده.

رؤیایی دیگر

شنیدم رسول خدا (ص) می‌فرمود: کسی که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و کسی که خدا را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد؛ و کسی که از من متنفر باشد از خدا متنفر است، و کسی که از خدا متنفر باشد خدا نیز از او متنفر است.

رؤیایی درباره سید احمد الحسن

در خواب پیامبر (ص) را دیدم که به من فرمود: فرزندم حجت را یاری بده؛ و اندکی بعد امام مهدی (علیه السلام) را کنار پیامبر (ص) دیدم. امام به من فرمود: فرزندم احمد الحسن را یاری دهید.

از ایشان درباره امر سید احمدالحسن پرسیدم؛ به من فرمود: او نسبت به من همچون فاتحه نسبت به بقره است؛ و شما نسبت به من به منزله فاتحه نسبت به نیا هستید.

ابومروان / ناصریه

در عالم رؤیا صدایی شنیدم که ندا می داد: به احمدالحسن بییونید. از او پرسیدم: تو چه کسی هستی؟ فرمود: من بزرگِ خادمان ابوالفضل العباس هستیم. والحمد لله وحده.

یکی از انصار / ناصریه

قبل از اینکه قضیه فرستاده امام مهدی (علیه السلام) به گوشم برسد امام علی (علیه السلام) را در خواب دیدم که به من فرمود: بیعت با امام مهدی (علیه السلام) را اعلام کنید. در این رؤیا پسرعمویم و محمد از دوستانم نیز همراهم بودند و برای بیعت با امام مهدی (علیه السلام) به همراه من خواهند رفت.

در روز بعد از این رؤیا پسرعمویم نزد من آمد و مرا از از قضیه فرستاده امام مهدی (علیه السلام) با خبر ساخت، و گفت: به زودی به جایی خواهیم رفت تا بیعت برای امام مهدی (علیه السلام) را اعلام کنیم. وقتی با او به آنجا رفتیم همان افرادی را دیدم که در رؤیا دیده بودم. والحمد لله وحده.

غالب / زبیر

در خواب دیدم مئادی اسمهای انصار را فریاد می زند، و انصار - که تعدادشان اندک بود - به آرامی حاضر می شوند. پس از آن به سوی ایران رفتیم. در طول مسیر من و یکی از انصار (احمد) به کناره جاده افتادیم. به سختی از آنجا بیرون آمدیم. شخصی غیرعرب را دیدیم که زبانش را متوجه نمی شدیم. سپس دقت کردیم و لشکر امام مهدی (علیه السلام) را دیدیم. سپاه بزرگی بود و سلاحهای پیشرفته ای داشتند. گویی من نیز سلاحی داشتم، و چیزی شبیه یک «دیش» به همراه او بود. یک نفر خواست آن را از من بگیرد، ولی من ندادم و گفتم: اگر سلاحم را بدهم امام از من راضی نخواهد بود. والحمد لله وحده.

یکی از انصار / ناصریه

وقتی این قضیه به گوشم رسید با یکی از دوستانم که به این دعوت ایمان آورده بود اعلام دشمنی کردم. یک شب در خواب دیدم سید احمدالحسن گویا از طریق اینترنت برای امت اسلامی خطبه می خواند، و من در مقابل ایشان قرار داشتم. وقتی خطبه ایشان تمام شد به خاطر سرپیچی و ایمان نیاوردنم به این قضیه مرا توبیخ کرد. من به ایشان عرض کردم: ایمان آوردم و به این دعوت وارد خواهم شد. ایشان به من فرمود: ان شاء الله.

حسن / زبیر

در خواب دیدم آیه‌ای در دلم خواندم، و مردم پس از من آن را تکرار کردند و به من گفتند: این را تو از کجا آوردی؟ و پس از آن شنیدم امام مهدی علیه السلام مناظره‌ای خواهد داشت. امام مهدی علیه السلام را - که شمشیر ذوالفقار را در دست داشت - از صفحه بزرگی دیدم. یکی از افراد معمم نزد ایشان آمد تا با ایشان مناظره کند. امام یک کلمه به او فرمود و آن شخص معمم قانع شد و به خاک افتاد و شروع به بوسیدن پاهای امام علیه السلام کرد. سپس امام فرمود: چه کار کنم تا شما ایمان بیاورید؟ و با دست شریف خود اشاره‌ای کرد. آن صفحه به قطعه سرخ‌رنگی تبدیل شد، و مردم از هیبت این منظره به هیجان آمدند و آن واقعه شدت گرفت. به نزد شیخ حبیب (یکی از انصار) رفتم. ایشان در یک اتاق بود. به او گفتم: آیا این را دیدی؟ گفت: بله، آنچه را اتفاق افتاد دیدم. من هم یک نمایشگر داشتم. به نزد جاسم (یکی از انصار) رفتم. به من گفت: من از مدتی قبل، از آن اطلاع داشتم. والحمد لله وحده.

یکی از انصار / بابل

در رؤیا دیدم گویی امام مهدی علیه السلام به من فرمود: آیا مرا یاری می‌دهی؟ عرض کردم: بله ای مولای من. به من یک سپر و یک اسب داد. به ایشان عرض کردم: مولای من، شمشیر؟ ایشان علیه السلام فرمود: آن را از فرستاده‌ام احمدالحسن در نجف بگیر. وقتی بیدار شدم به نجف رفتم. در مرقد امام علی علیه السلام درباره فرستاده امام مهدی علیه السلام پرسیدم که آیا واقعاً امام مهدی علیه السلام فرستاده‌ای مبعوث کرده است؟ از یکی از طلبه‌های حوزه پرسیدم و گفت: بله،

شخصی هست که چنین ادعایی دارد. و با سختی به مکان فرستاده امام مهدی (علیه السلام) رسیدم. والحمد لله وحده.

شیخ حبیب / زبیر

در خواب امام مهدی (علیه السلام) را دیدم که در میان خانواده نشسته بود. گفتیم نور [چراغ] را خاموش کنید تا امام را بشناسیم. وقتی نور چراغ را خاموش کردیم اتاق با نور امام (علیه السلام) روشن ماند. به ایشان عرض کردم: شما امام مهدی (علیه السلام) هستید. فرمود: بله. امام برخاست و به خانه دایی ام محسن رفت.

شیخ حبیب / زبیر

در خواب امام مهدی (علیه السلام) را دیدم که روی چیزی نشسته و بسیار شبیه سید احمد الحسن بود و لباس‌های سیاه به تن داشت. به خاطر حیا و هیبت امام مهدی (علیه السلام) ساکت، سر به زیر انداخته بودم. سپس نظری افکندم و دو گروه از مردم را دیدم که میانشان حفاظی بود، و در هر گروه ایرانی‌ها و عراقی‌ها بودند. و متوجه شدم آنان انصار امام مهدی (علیه السلام) هستند.

یکی از خواهران مؤمن / زبیر

در خواب امام مهدی (علیه السلام) را دیدم که با ما دیدار کرده است. بعد از چند روز برگه‌هایی از انصار امام به ما رسید و متوجه شدیم آمدن امام عبارت است از آمدن امر دعوت انصار امام مهدی (علیه السلام).

یکی از انصار / زبیر

با قرآن استخاره کردم و این آیه کریم را دیدم: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ﴾^۱ (پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که قطعاً او حق است، همان گونه

که خود شما می‌گویید؛ و در مدرسه موسی کاظم علیه السلام بودم. به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شدم و به ایشان عرض کردم: من در جوار هستم و امشب از شما می‌خواهم برای شناخت این دعوت، امام مهدی علیه السلام را به من نشان بدهی. جوان زیبایی را دیدم که ابروانی به هم پیوسته و چشمانی سیاه و محاسن زیبای سیاه داشت. در رؤیا فهمیدم ایشان امام علیه السلام است. به من فرمود: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطَفُونَ﴾^۱ (پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین، که قطعاً او حق است، همان گونه که خود شما می‌گویید). این رؤیا حدود دو دقیقه یا بیشتر پس از توسل به امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق افتاد.

ابومحمد/ کربلا

من یکی از انصار (انصار امام مهدی علیه السلام) هستم. در خواب دیدم سید احمدالحسن دعای امام موسی کاظم علیه السلام را به من آموزش می‌دهد: «اللَّهُمَّ يَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ قَرْيَتَيْ وَ دَمٍ...» «بارخدا! ای کسی که شیر را از میان مجرای خون و سرگین خارج می‌کنی...». در شب دیگر یک روز بعد به خاطر قضیه دعوت به زندان افتادم. در اولین شب در زندان، بعد از نماز صبح، نزد خدا دعا کردم و توحید را صد مرتبه خواندم و از خداوند خواستم این عمل را بپذیرد؛ سپس خوابیدم. در عالم رؤیا دیدم امام مهدی علیه السلام بالای سرم ایستاده و دست شریف خود را روی سرم قرار داده است. گویا کلماتی را قرائت می‌کرد که آن‌ها را به خاطر ندارم، و راحتی و اطمینان زیادی احساس کردم. گویی به عالم دیگری منتقل شدم و هرگز چنین راحتی و آرامشی را احساس نکرده بودم. والحمد لله وحده.

سید موفق / عماره

در عالم رؤیا دو تن از انصار امام مهدی علیه السلام را در مرقد «سید دفاص» در «عماره» دیدم که در دستشان برگه‌ای داشتند و باید آن را به شیخ احمد وائلی می‌رساندند. روی آن برگه

آیاتی نوشته شده بود که باید در روزی معلوم خوانده می‌شد، و هر شخصی آن را بخواند از عذاب در امان می‌ماند. وقتی آن برگه را خواندم دیدم نوشته شده است: «سید احمد الحسن، همان صراط مستقیم است، و همان وادی سلیمان پر از گنج‌هاست.» خداوند و فرستاده‌اش به آنچه می‌گویم گواه هستند. والحمد لله وحده.

ابو ابراهیم / بغداد

این رؤیا را وقتی دیدم که برادرم در زندان آمریکایی‌ها اسیر بود و ما از بیرون آوردنش با هر ابزاری [که ممکن بود] ناتوان شده بودیم. در رؤیا گویی من و امام مهدی (علیه السلام) ایستاده بودیم. به ایشان عرض کردم: ای آقا و مولای من، مدتی است برادرم را ندیده‌ام. ایشان (علیه السلام) به من فرمود: می‌خواهی او را ببینی؟ به ایشان عرض کردم: بله، مولای من. ایشان مرا از پشت هل داد، و من همچون پرنده‌ای بر فراز زمین شروع به پرواز کردم. ایشان نیز همراه من بود. از میان همه‌شان گذشتیم و وارد آنجا شدیم و آن‌ها ما را ندیدند و انگار کور شده بودند. پس از اینکه وارد زندان شدیم برادرم را در سلول دیدم. به گرمی او را در آغوش گرفتم و او خوشحال شد. امام (علیه السلام) فرمود: بعد از این چه می‌خواهید؟ به ایشان عرض کردم: ای آقای من، مگر برادرم از انصار شما نیست؟ پس چرا او را از دست این افراد پلید خلاص نمی‌کنید؟ ایشان (علیه السلام) کلامی با این مضمون فرمود: این مسئله به شما ارتباط ندارد. من قضیه او را پیگیری می‌کنم و اگر بخواهم بیرون بیاورم هر دوی شما را بیرون می‌آورم. من عرض کردم: بله مولای من. ایشان (علیه السلام) بعضی از میله‌ها را برداشت و فاضلابی قدیمی آشکار شد و فرمود: اگر وارد اینجا شوید در حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیرون می‌آید. به ایشان عرض کردم: چگونه وارد این نجاست‌ها شویم؟ آیا نجس نمی‌شویم؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: من ضمانت می‌کنم حتی قطره‌ای از آن به شما نرسد. ایشان (علیه السلام) فرمود: برادرت را آزاد بدان؛ و شما را به صبر و شکیبایی و ایمان سفارش می‌کنم؛ زیرا آنچه در آینده پیش می‌آید شدیدتر است.

وقتی به کربلا رفتم تا از خانواده برادرم اطمینان حاصل کنم دیدم او از زندان آزاد شده

است؛ با توجه به اینکه آزادشدن او پس از بروز اختلاف میان افراد پلیس و اسپانیایی‌ها صورت گرفته بود؛ زیرا پلیس و حوزه می‌خواست آن دو نفر آزاد شوند، ولی اسپانیایی‌ها نمی‌خواستند آن‌ها آزاد شوند. پس دانستم اسپانیایی‌ها، همان فاضلاب نجاست هستند که از طریق آن بیرون آمدند، و آن‌ها را نجس نکرده بود. والحمد لله وحده.

ابو زهرا / کربلا

در شب نماز می‌خواندم در حالی که غم و اندوه داشت خفهام می‌کرد. گفتم: «خدایا، آن‌ها در سهله به ما امانت کردند و تانک‌ها وارد سهله شدند و به قبه امام علی علیه السلام شلیک کردند و هیچ‌کس چیزی نگفت. به تو شکایت می‌کنیم و از تو گشایش می‌خواهیم.» در عالم رؤیا من در میدانی بزرگ ایستاده بودم و امام مهدی علیه السلام در حالی که ناراحت بود و سر به زیر انداخته بود راه می‌رفت. ایشان علیه السلام روبه‌روی من نشست. من نیز نشستم. ایشان چیزی نمی‌فرمود و من شروع به صحبت کردم و پرسیدم: مولای من، آیا این قضیه [دعوت] ما صحیح است؟ ایشان فرمود: بله، صحیح است. عرض کردم: مولای من، مردم چیزهای بسیاری علیه من می‌گویند. ایشان علیه السلام فرمود: به حرف‌های مردم اهمیت نده. به ایشان عرض کردم: مولای من، می‌روم تا به یارانم هم بگویم. ایشان فرمود: فوراً برو و بگو؛ و با خوشحالی برخاستم. والحمد لله وحده.

یکی از انصار / دیاله

بیننده این رؤیا شخصی از اهل سنت بوده و به‌تازگی وارد مذهب شیعه شده است؛ زیرا وی بسیار در جست‌وجوی حقیقت بود. این شخص می‌گوید:

امام مهدی علیه السلام را دیدم که محاسن سپید اندکی داشت. به ایشان گفتم من سرگردانم؛ و از ایشان خواستم برایم دعا کند. پایان رؤیا.

بعد از آن روز من و برادرم قصد کردیم برای زیارت اربعین با پای پیاده به کربلا سفر کنیم، و این دو روز پس از آن رؤیا بود. در میان راه و به‌طور مشخص قبل از منطقه یوسفیه،

پیرمردی را دیدیم که محاسن سپید اندکی داشت و ویژگی‌هایش بسیار شبیه خصوصیات امام (علیه السلام) بود که در عالم رؤیا دیده بودم. او نیز از بغداد آمده بود و برای زیارت با ما هم‌مسیر شد. پس از اینکه با هم آشنا شدیم او دعوت سید احمدالحسن را به ما عرضه کرد و ما آن را فوراً پذیرفتم؛ و من دانستم خداوند دعای مرا اجابت فرموده است. والحمد لله وحده.

علی / نجف

حسینیة انصار امام مهدی (علیه السلام) به یک کشتی تبدیل شد و گویی سید احمدالحسن زمین را مخاطب قرار داد و فرمود: ای زمین، بشکاف. زمین شکافت و از درِ حسینیة تا درِ حرم امام حسین (علیه السلام) شکافی ایجاد شد. این شکاف با آب پر شد. گویی کشتی به حرکت درآمد و پروانه‌های زیادی در آن جمع شدند. کشتی به مرقد امام حسین (علیه السلام) رسید، و گویی تمام انصار وارد کشتی شده بودند. هنگام رسیدن به مرقد امام حسین (علیه السلام) آن بنا (ساختمان بارگاه امام حسین) به پشت کشتی منتقل شد، و مرقد ابوالفضل العباس (علیه السلام) و مرقد سیده زینب (علیه السلام) نیز به همین ترتیب. سپس به موقعیت اصلی حسینیة بازگشتیم و آب فرونشست و موقعیت حسینیة، جایگاه زیارت مردمی شد که قصد [زیارت] امام حسین و سیده زینب (علیه السلام) و ابوالفضل العباس (علیه السلام) را داشتند. پس از مدتی این بارگاه‌های سه‌گانه پنهان شدند و تمام عالم حسینیة را زیارت می‌کردند. والحمد لله وحده.

حسن کنانی / نجف

در عالم رؤیا دیدم ما داشتیم حسینیة را می‌ساختیم، که امام مهدی (علیه السلام) آمد و فرمود هر خشتی از بنای این حسینیة [که کار گذاشته شود] همچون آزادکردن اسیری از اسیران آل محمد (علیه السلام) است. سپس سه آجر حمل کردم، و فرمود: به خودت سختی نده و دو تا دو تا حمل کن. والحمد لله وحده.

سید طالب موسوی / نجف

پیاده به سوی مرقد امام حسین (علیه السلام) رفتیم و در راه سرودهای حسینی را می‌خواندیم. در

یکی از استراحتگاه‌ها خوابم برد و در عالم رؤیا سید احمدالحسن را دیدم در حالی که من در مقام یکی از انبیا بودم. یکی از انبیایی که در دستانش کلیدی بود آمد. آن کلید را به سید احمدالحسن داد و به ایشان عرض کرد: صندوق را باز کن. ناگهان صندوقی پدیدار شد و سید احمدالحسن آن را بیرون آورد. سید آن را باز کرد؛ ناگهان میراث‌های انبیا و کتاب‌های پیچیده‌شده‌ای شبیه ورقه‌های بزرگ پیچیده‌شده را در آن دیدم. سید احمدالحسن یکی از آن‌ها را بیرون آورد و به او فرمود: ای مرد، این وصیت محمد رسول خدا ﷺ به امام مهدی ﷺ و به شماست. والحمد لله وحده.

ابو محمد / کربلا

داشتم برگه‌هایی را که درباره دعوت سید احمدالحسن بود توزیع می‌کردم که درگیری لفظی میان ما و یکی از پلیس‌ها اتفاق افتاد. بعد از بازداشت کردنم از خداوند استخاره گرفتم و با آنان رفتم. یکی از انصار را در زندان دیدم. به من گفت: گوارایت باد. دیشب دیدم برگه‌هایی را که توزیع می‌کردی داری در بهشت توزیع می‌کنی. سپس احساس خستگی کردم و به خواب رفتم. در عالم خواب دیدم برگه‌های سفیدی را در بهشت توزیع می‌کنم. والحمد لله وحده.

ام‌علی (یکی از خواهران مؤمن) / نجف

خواب دیدم برای مراجعه به پزشک رفته‌ام. وارد شدم و گویی آنجا جماعتی از مردم بودند. میدانی بود و مردی ایستاده بود که فهمیدم امام مهدی ﷺ است. با شتاب به‌سویش رفتم و به ایشان سلام کردم و پاسخ سلامم را داد. به ایشان عرض کردم: ای امام من، این دعوت دعوت احمدالحسن- حق است یا باطل؟ ایشان ﷺ فرمود: این قضیه حق است. به ایشان عرض کردم: ای امام من، درباره اصحاب این دعوت از شما سؤال دارم. ایشان ﷺ فرمود: آنان حق هستند. سپس از امام درخواست کردم مرا به خانه‌ام برساند؛ زیرا شوهرم دیر کرده بود و نمی‌توانستم به‌تنهایی بروم. امام در ابتدا نپذیرفت؛ و گویا متوجه شدم شرم و

حیا دارد با خانمها حرکت کند. به ایشان عرض کردم: ای امام من، من یک زن هستم؛ چگونه به تنهایی بروم؟! امام راضی شد مرا به خانم برساند. به خانه رسیدیم و وارد شدم و به شوهرم خبر دادم امام مهدی (علیه السلام) جلوی در است. شوهرم با شتاب به سوی امام رفت. امام را در آغوش گرفت و به گرمی به ایشان سلام کرد. امام وارد خانه شد و در اتاق پذیرایی نشست. سپس گنج شده بودم که برای آقا و مولایم امام مهدی (علیه السلام) چه چیزی ببرم. نهایتاً برای ایشان آب بردم. آب را از من گرفت و شروع به خواندن کلماتی روی آب کرد که به شنونده احساس آرامش می داد. سپس آب را با دست بزرگوارش در خانه ما پاشید. والحمد لله وحده.

یکی از خواهران مؤمن به این دعوت / نجف

هنگام دشمنی و تشکیک بعضی از افراد با این دعوت، و با توجه به اینکه شوهرم یکی از انصار این دعوت است، هنگام بیرون رفتن برخی از افراد با دعا به امام علی (علیه السلام) توجه کردم و از ایشان خواستم صحت یا بطلان این دعوت را برای من روشن کند. حالت روحی خاصی داشتم. دانستم تنها راه حل، خداوند است، و حلال مشکلات، امام علی. در عالم رؤیا دیدم امام علی (علیه السلام) را زیارت می کنم. در محراب خانمها زنی را دیدم که سجده خداوند را به جا می آورد، در حالی که جماعتی از زنان گرد او جمع شده بودند. فهمیدم این زن، سرور من «فاطمه زهرا (علیها السلام)» است. زهرا (علیها السلام) پرسشی پرسید و فرمود: کدامیک از شما امام علی (علیه السلام) را در رؤیا دیده است؟ هیچ کدام از خانمها پاسخ ایشان را نداد. پرسش دیگری پرسید. کدامیک از شما امام مهدی (علیه السلام) را در رؤیا دیده است؟ من پاسخ ایشان را دادم: من، سرورم! من امام مهدی (علیه السلام) را در رؤیا دیدم. زهرا (علیها السلام) پاسخ داد: امام علی (علیه السلام) می فرماید: «تقبا دو تا هستند، و «سید احمد» همان «تقبا» است. والحمد لله وحده.

یکی از خواهران مؤمن (ام بنت الهدی) / نجف

دیدم گویی امام حسین (علیه السلام) در واقعه طف ایستاده بود، و یارانش و قربانی های بسیاری

گردش بودند. ناگهان صورت امام حسین علیه السلام به شکل صورت سید احمدالحسن تبدیل شد در حالی که در حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام ایستاده بود. ایشان ایستاده بود و هواپیماهای آمریکایی بر فراز حسینیه چرخ می‌زدند، و یارانش و مردم قربانی شده گرد ایشان بودند. گویی ایشان گریه کرد. پرچم سبزی به دست گرفت و آن را روی شانۀ اش گذاشت و به سوی کربلا به راه افتاد. والحمد لله وحده.

کودکی از انصار / کربلا

این کودک همیشه از مادرش درباره خدا می‌پرسید و می‌خواست خدا را ببیند، و اینکه چگونه او را ببیند و الآن کجاست؟ و پرسش‌های بسیاری که درباره خدا از مادرش می‌پرسید. صبح یک روز نزد مادرش آمد و به او گفت: مادر، من درباره خداوند از تو نمی‌پرسم؛ چون او را دیدم. مادر از سخن او تعجب کرد و به او گفت: چگونه او را دیدی؟ کودک گفت: در خواب دیدم گویا امام مهدی علیه السلام بود و سید احمد به همراهش بود و خدا نیز با آنان بود و آن‌ها وارد خانه ما شده بودند. مادرش از او پرسید چگونه خدا را شناختی؟ گفت: او خدا بود؛ چون نوری بود که میان آسمان‌ها و زمین را روشن می‌کرد. نور بزرگی بود، و دانستم آن نور بزرگ همان خداست. والحمد لله وحده.

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ (پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت).

نرجس کودک / نجف

وقتی عده‌ای از دعوت مرتد شدند دیدم یکی از آنان به این خانه آمد، و گویا امام مهدی علیه السلام و جماعتی از انصار و سید احمدالحسن در اتاق پذیرایی نشسته بودند. وقتی این شخص به حیاط منزل آمد امام مهدی علیه السلام به او فرمود: همان جا بایست. او همان جا ایستاد. گویی در زمین مبخ کوب شده بود. سپس پس از اینکه امام علیه السلام به سید احمدالحسن فرمود او را بکش، سید احمدالحسن به پرنده‌ای که انگار متعلق به امام بود دستوری داد. آن پرنده بالای منزل می‌چرخید تا این شخص منافق را به قتل برساند. پرنده گلوله‌ای

به‌سوی او پرتاب کرد که از چشم راستش وارد شد و از چشم چپش بیرون آمد. امام (علیه السلام) فرمود: او را ببرید و در قبرستان کافران دفن کنید. انصار او را بردند و در قبرستان کافران دفن کردند. والحمد لله وحده.

ابو باقر / ناصریه

از خداوند سبحان و متعال درخواست کردم حقیقت دعوت احمدالحسن و شخص سید احمدالحسن را در رؤیا نشانم بدهد. در عالم رؤیا دیدم رو به قبله نشسته‌ام. سپس شنیدم امام مهدی (علیه السلام) می‌آید. گفتم: خدایا، اگر احمدالحسن راست‌گوست به من اجازه بده الان او را ببینم تا ارتباط او را با امام مهدی (علیه السلام) متوجه شوم. ناگهان امام (علیه السلام) آمد. به ایشان نزدیک شدم. ناگاه دیدم شکل و ویژگی‌های امام همان شکل و ویژگی‌های احمدالحسن است. گفتم سبحان‌الله، امام مهدی به من نشان می‌دهد میان او و فرستاده‌اش تفاوتی وجود ندارد، و باید از فرستاده اطاعت کرد. والحمد لله وحده.

شیخ ابوعلی / نجف

امام مهدی (علیه السلام) را در رؤیا دیدم که در مکانی نشسته است و همه انصار گرد ایشان نشسته بودند و من نیز به آن‌ها نشسته بودم. امام (علیه السلام) فرمود: پس از آزادسازی جهان اداره این دنیا را به شما خواهیم دادم و چیزی به این مضمون فرمود که به‌زودی فقط برای عبادت فراغ بال پیدا می‌کند، و انصار آن را اداره می‌کنند. والحمد لله وحده.

ام‌علی (یکی از خواهران مؤمن) / کربلا

مادر یکی از انصار -ام‌علی- نزد همسایه خودش رفت تا با تلفن او تماسی بگیرد. در همان جلسه دعوت سید احمدالحسن -فرستاده امام مهدی (علیه السلام)- را برایش بیان کرد و دعوت را به او رساند. آن خانم گفت: دایم ام سه روز قبل با من تماس گرفت و به من گفت: خبری

از امام مهدی علیه السلام به تو می‌رسد، او را تصدیق کن؛ زیرا حق است. من دایی‌ام را دوست دارم و به او احترام می‌گذارم، چون آدم دین‌داری است. سبحان‌الله! امروز، روز سوم است و الآن تو این خبر را به من رساندی. در روز دیگر این خانم به خانه ام‌علی (که از انصار است) آمد و به خانم‌هایی که در خانه بودند گفت: اسم کدام‌یک از شما فلانی است؟ یکی از آنان گفت (همان شخصی که ام‌علی او را تبلیغ کرده بود) این اسم من است. او گفت: سیده نرجس علیها السلام را در خواب دیدم و به من فرمود: خبری که از سوی فرزندم امام مهدی علیه السلام به تو رسیده است خبر درستی است، و این خبری که فلانی آورده، صحیح است. همین طور تماسی که دایی‌ات با تو گرفته نیز صحیح است. چرا تصدیق نمی‌کنی و دعوت را یاری نمی‌دهی؟ پس از اینکه این زن دعوت را پذیرفت تصمیم به تبلیغ آن گرفت. وقتی خانواده‌اش جمع شدند این دعوت را به آنان رساند و به آنان گفت: سه روز قبل دایی‌ام با من تماس گرفت و به من خبر داد و این‌طور گفت. ام‌علی همسایه‌مان - سر همان موعد آمد و این قضیه را به من رساند. دیشب سیده نرجس را دیدم و از من خواست سخن ام‌علی را تصدیق کنم، و اسمش را به من گفت. من اسم حقیقی او را نمی‌دانستم، فقط می‌دانستم او ام‌علی است. تماس دایی‌ام نیز درست بوده است. خانواده‌اش از این خبر شوکه شدند و به او خبر دادند دایی‌اش مدتی است فوت کرده، و به خاطر ترس از سقط جنین خبر فوتش را به او نداده بودند؛ چون آن زن باردار بود. به آنان گفت: چطور چنین چیزی ممکن است در حالی که درباره نزدیکانم و فلان زن و فلان زن از دایی‌ام سؤال کردم و او پاسخ مرا داده است. والحمد لله وحده.

شیخ حبیب / نجف

صدایی شنیدم که در آسمان ندا می‌داد: خداوند منتظر توست. به آنجا رفتم، و سید احمدالحسن را دیدم.

حسن / نجف

در یکی از روزهایی که مشغول ساخت حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام بودیم و تعداد

افرادی که کار می‌کردند ده نفر بودند در زمان استراحت خوابیدم و در عالم رؤیا گویی برای ساخت حسینیه کار می‌کردم، و تعداد کارگران دوازده نفر بودند. در این زمان بود که امام مهدی (علیه السلام) در حالی که سوار ماشین بسیار سفیدی بود آمد. راننده‌اش سمت راست بود و در دستانش دوربینی داشت. گویی از آن دوربین، گلاب خارج می‌شد، و از ده نفر از ما عکس گرفت. اما دو نفر که در اصل جزو انصار نبودند انگار وجودشان سیاهی بود و پشت به قبله نماز می‌خواندند. امام مهدی (علیه السلام) به ما فرمود: من عکس‌های شما را نگه خواهم داشت.

سید طال موسوی / نجف

شخصی به اسم سید قاسم در عالم رؤیا نزد من آمد و از من درباره جنگ استخر پرسید؛ و من قبل از این رؤیا چیزی درباره این جنگ نشنیده بودم. او از من درباره رهبرش پرسید. به او گفتم: سید احمدالحسن است. گفت: پس شیخ حیدر چه می‌شود؟ گفتم: او به سمت دیگری می‌رود.

یکی از انصار / نجف

شخصی که نمی‌شناختمش نزد من آمد و دو روایت را بیان کرد: بکش بکش؛ به خدا اگر او فرزند فاطمه بود قطعاً رحم می‌کرد. گفت: آیا می‌دانی چرا آن‌ها چنین چیزی گفتند؟ زیرا این شخصی که این چنین عمل می‌کند امام مهدی (علیه السلام) نیست. آن‌ها می‌دانند او فرزند فاطمه است، پس انتظار چنین کاری از او ندارند. اما او سید احمدالحسن است؛ زیرا امر بر آنان مُشْتَبِه شده است. باتوجه به اینکه بنده پیش از این، این روایت را نشنیده بودم؛ اینکه امام می‌گشدد...

سید طالب موسوی / نجف

در یکی از شب‌ها در عالم رؤیا دیدم امام علی (علیه السلام) را زیارت می‌کنم و بر بالای یک بلندی ایستاده‌ام و در زیارت می‌گویم: «پدرم، امیدوارم ما را نجات دهی و خلاص کنی.» و ایشان را مثل پسری که پدرش را مخاطب قرار می‌دهد مخاطب قرار داده بودم. ناگاه درون اتاقی

بودم و کنارم کسی بود که نماز می‌خواند و شخصی دیگر سمت راستم نشسته بود و می‌گفت: این امام است. گفتم: اگر امام باشد پس سجده‌اش طولانی است. امام سجده‌ای طولانی کرد. بعد از یک لحظه پاهایش را دراز کرد و به پشت روی زمین خوابید. ایستادم و پاهایش را بوسیدم و عبايم را در آوردم و ایشان را با آن پوشاندم. برای وضو بیرون رفتم. وقتی وضو را کامل کردم از اتاق بیرون رفتم در حالی که صورت خوشحالی داشت و نور بسیاری در آن بود. به ایشان نگاه کردم و روی بینی‌اش تمرکز کردم و گفتم: «می‌گم احمدالحسن به کی رفته‌ها!»

احمد/ بغداد

امام مهدی (علیه السلام) را در رؤیا دیدم که بر اسبی سوار بود، و زین اسب از پایین بسته نشده بود. زین اسب را از یک طرف گرفتم و یکی دیگر از افراد (که دوستم بود) طرف دیگر را گرفت تا زین اسب را محکم کنیم. سپس امام نزد ما آمد و فرمود: زین را رها کنید، الان محکم شده است. احمد دستور می‌دهد به میدان نبرد بروید. اندکی بعد برای گردن‌نهادن به دستور امام به راه افتادم.

ضیاء/ ناصریه

پس از اینکه دعوت سید احمد به من رسید در کار خود حیران مانده بودم. از یک سو دلایل او محکم بود و از سوی دیگر خطرانی داشت، و از سوی نیز علما موضع گرفته بودند. از خداوند متعال - که هیچ درخواست‌کننده‌ای را ناامید نمی‌کند- خواستم با دیدن آقا و مولایم حجت بن الحسن مهدی (خداوند در زمین تمکینش دهد) بر من منت نهد؛ بر این گناهکاری که نمی‌داند چگونه ضمه خود را در این امتحان بری کند، و علما گوش و چشم‌هایش را در برابر این دعوت گر و کور کرده‌اند. وقتی این حدیث به گوشم رسید: «هرکه ما را ببیند قطعاً ما را دیده است؛ زیرا شیطان به شکل ما اهل بیت در نمی‌آید» بیش از یک یا دو شب طول نکشید که آقا و مولایم حجت بن الحسن (درود خداوند بر ایشان) را در رؤیا

دیدم. از خداوند متعال خواستارم بر این گناهکار تقصیرکار با عفو و آمرزش خودش منت نهد؛ و نهایت دعای ما اینکه سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

ضیاء / ناصریه

بسم الله الرحمن الرحيم. بارخدايا، بر محمد و خاندان پاک و مطهرش درود فرست. شش یا هفت سال قبل در رؤیا دیدم امام صاحب الزمان (خداوند در زمین تمکینش دهد) فرستاده‌ای فرستاده است، (آنجا در غاری بود که منبر امام حسین (علیه السلام) در آن قرار داشت، و آن غار به جز درب اصلی، دو درب دیگر هم داشت)، و آن فرستاده به من چنین مضمونی فرمود: «من فرستاده امام مهدی (علیه السلام) هستم. اگر می‌خواهی بیرون بروی بیرون برو و در را پشت سرت ببند.» سپس این شخص از [دید] من پنهان شد و او را دیگر در همان جایی که بود ندیدم. به منبر تمسک جستم و شروع به گریه کردم. وقتی از خواب بیدار شدم آن رؤیا مرا درگیر خود کرد و برای مدتی رهايم نکرد. دوباره در عالم رؤیا امام یا شخصی را از طرف او (دقیقاً در ذهنم نیست) دیدم که می‌فرمود: تأویل رؤیا غیر از چیزی است که تو فهمیده‌ای. وقتی آن را متوجه شدم به من چنین مضمونی فرمود: تأویل آن برایت خواهد آمد. از خداوند متعال خواستارم نعمتش را با ثبات قدم‌هایم برای یاری اولیایش کامل کند. والحمد لله وحده.

حسن کنانی / نجف

در عالم رؤیا دیدم تقریباً بیست سال است خوابیده‌ام و بیدار شدم و برعکس مردم حرکت کردم. انار بزرگ و خوبی روی زمین دیدم. از آن خوردم. پس از آن حرکت کردم و پول‌های فلزی روی زمین دیدم. سپس شخص کهن‌سالی بلند قامت دیوانه‌ای آمد و در حالی که شمشیری در دست داشت فریاد می‌کشید. او در حفره‌ای افتاد و آب آمد و او را غرق کرد. بعد از آن به سوی زن محجبه‌ای رفتم و به او گفتم: این را برایم تفسیر کن. آن زن گفت: انار، علمی است که به شما ارائه شده است، و شما از آن می‌خورید و دیگران از آن

نمی‌خورند. اما پول‌ها، حکمت است، و به‌زودی حکیم خواهید شد. به او گفتم: آیا من حکیم می‌شوم؟ گفت: بله. اما آن مرد دیوانه، گناهان مردم است. سیلاب‌ها به‌سوی او آمد و به‌زودی او را بازخواهد داشت. جزئیات بسیار دیگری در رؤیا بود که به‌خاطر خلاصه‌گویی آن‌ها را بیان نکردم و در مضمون رؤیا تغییری ایجاد نمی‌کنند. والحمد لله وحده.

ابوفلاح / نجف

در عالم رؤیا دیدم با جماعتی از انصار هستم، و امام مهدی علیه السلام پیشاپیش ما حرکت می‌کند. ایشان از ما دور شد. به ایشان عرض کردم: مولای من، اگر از ما راضی هستی برای ما تبسمی بفرما. به ما رو کرد و تبسم فرمود ... والحمد لله وحده.

ابوضحی / کربلا

تقریباً یک سال قبل از این دعوت در خواب کاخ بزرگی دیدم که گویی کاخ ریاست جمهوری بود، و عده‌ای از مردم آن را تمیز می‌کردند. به‌سوی آنان رفتم که ناگهان امام مهدی علیه السلام راه مرا بست و مرا بازداشت، و فرمود: کجا می‌روی؟ به ایشان عرض کردم: با این افراد می‌روم. ایشان فرمود: با پیروان من برو. ایشان را در آغوش گرفتم و شروع به گریه کردم؛ و الآن - الحمد لله - جزو مؤمنین به این دعوت هستم. والحمد لله وحده.

حسن / رفاعی

در رؤیا دیدم خواب می‌بینم؛ تصویر علی اکبر علیه السلام را دیدم و پس از آن تصویر امام حسین علیه السلام را دیدم و گویی نور عجیبی در تصویر امام حسین علیه السلام بود. ترسیدم و با صدای بلند فریاد زدم. [بیدار شدم و] مردم مرا به‌سوی شیخ ابوعلی کنانی بردند. او مرا به‌سوی سید احمدالحسن فرستاده امام مهدی علیه السلام برد و بعد از اینکه آرام گرفتم به من فرمود: رؤیایت را برای من تعریف کن. آن را برایش تعریف کردم و به من فرمود: نوری که در چشم امام دیدی، نماز است؛ و از آن دانستم منظور وی، ولایت علی علیه السلام است. پایان رؤیا. والحمد لله وحده.

حسن کنانی / نجف

در عالم رؤیا دیدم اتفاقات بسیاری افتاد و سپس از زندان خارج شدم. زن محجبه‌ای را دیدم که از من پرسید: مسیر تو به کدام طرف است؟ به او گفتم: به طرف ایران. در این حین دیدم در هوا مواد شیمیایی پخش شده است. مردم مضطرب شدند و از وحشت و ترس آشفته شدند. به طرف دریا فرار کردم و شروع به شنا کردم، و به خاطر اینکه این‌گونه می‌میرم گریه می‌کردم. صدایی در آسمان شنیدم که فریاد می‌زد: نمیرید که خورشید روی شاخ شیطان است. گویی صبح‌هنگام بود. وقتی گریه می‌کردم دیدم قسمتی از دریا تنگ شد. با شتاب عبور کردم. به سمتی رفتم در حالی که شخصی همراهم بود و به من گفت: من دست راست رسول خدا (ص) در جنگ‌هایم هستم. به یکی از خانه‌ها رسیدیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیرون آمد. گفتم: ایشان امیرالمؤمنین است، و سخن تو را توضیح خواهد داد. امیرالمؤمنین شمشیرش را بیرون آورد و آن مرد را زد. پس از آن رسول خدا (ص) از خانه آشکار شد و جلوی درب آن نشست. پس از آن ایشان... (علیه السلام) خارج شد، فرزند سید احمدالحسن که کودک کوچکی بود. گفتم: آیا این شخص... (علیه السلام) است؟! یعنی به شکل مصغر گفتم. رسول خدا (ص) اعتراض کرد و فرمود: این‌گونه نگو:... (علیه السلام)؛ یعنی به شکل مصغر نگو. یعنی ایشان (علیه السلام) ... بزرگوار، و فرزند فاطمه (علیها السلام) است، و فاطمه زهرا (علیها السلام) با ایشان است. والحمد لله وحده.

ام زینب / نجف اشرف

در ابتدای دعوت سید احمدالحسن و آغاز رسالت ایشان از سوی امام مهدی (علیه السلام) به‌طور کامل به این قضیه اطمینان نداشتم؛ بلکه بین تصدیق و تکذیب در تردید بودم. در یکی از شب‌ها در عالم رؤیا دیدم امام مهدی (علیه السلام) در نجف اشرف ظهور کرد، در حالی که بر اسبش سوار بود، و شیخ ناظم عقلی نیز همراهش بود و او نیز روی اسبی سوار بود و شمشیری در دست داشت. در همین لحظه مردم علیه آنان خروج کردند و به‌سویشان تیر پرتاب می‌کردند. امام (علیه السلام) توجهی به آنان نداشت. شیخ ناظم مسئول بازداشتن تیرها از امام مهدی (علیه السلام) با

شمشیرش بود. سپس بعد از آن برخی از مردم فریاد زدند و به سوی این مرد (یعنی شیخ ناظم) هجوم آوردند و تیرهایی به سویش پرتاب کردند و ایشان نیز با شمشیر خود جلوییشان را می گرفت... خداوند به آنچه می گویم گواه است. والحمد لله وحده.

این رؤیا در ابتدای دعوت، و مطابق با واقعیت بود؛ و شیخ ناظم یکی از افرادی بود که از قضیه امام مهدی علیه السلام دفاع می کرد.

ام زینب / نجف

در یک بازه زمانی، فتنه و انشقاقی در قضیه انصار امام مهدی پدید آمد، و برای بیشتر انصار، شناخت حق دشوار شده بود و اینکه آیا باید با سید احمد باقی بمانند یا با شخص دیگری باشند.

در خواب دیدم همه زمین زیر پاهای مردم شروع به فرورفتن کرد و سپس آنان را در خود فرو برد. تنها زمینی که فرو نرفت خانه سید طالب موسوی بود...

صبح هنگام رؤیا را تعریف کردم و به من گفتند سید احمدالحسن در این فتنه در خانه سید طالب موسوی اقامت داشته است؛ و دانستم حق با سید احمدالحسن است، و نجات و رهایی در پیروی از اوست... والحمد لله وحده.

شیخ ناظم / نجف

در ابتدای قضیه سید احمدالحسن از خداوند متعال درخواست کردم صحیح بودن این قضیه را در عالم خواب برایم روشن کند و به خداوند متعال متوسل شدم تا امام مهدی علیه السلام را در رؤیا به من نشان دهد. در یکی از شبها، اولین شبی که در آن قضیه سید احمدالحسن برایم عرضه شد، در خواب دیدم امام مهدی علیه السلام مردم را برای امتحان جمع کرده است، و مردم از طبقات مختلف و با لباس عربی قدیمی آمده بودند. برخی از آنان شلوار و پیراهن داشتند. مردم مقابل امام مهدی علیه السلام نشستند تا از آنان امتحان بگیرد و من سمت راست

امام مهدی (علیه السلام) و نزدیک ایشان بودم و مردم مقابل ما بودند. در برابر امام مهدی (علیه السلام) برگه‌ای سفیدی و در دست ایشان قلمی با جوهر مشکی بود. روی برگه نوشت: امتحانی درباره قضیه امام مهدی. سپس یک پرسش نوشت و برگه‌های امتحانی را میان مردم توزیع کرد. مردم به آن پرسش نگاه می‌کردند و سرگردان بودند و نمی‌توانستند پاسخ دهند، و برای پاسخ به این امتحان، غرق در تفکر و اندیشه بودند. سپس به پرسشی که در برگه نوشته شده بود نگاه کردم و دیدم واقعاً پرسش آسانی است، و لازم نیست مردم درباره آن این‌قدر تفکر و تعجب کنند؛ و از مردم تعجب کردم چرا نمی‌توانند به آن پاسخ دهند. والحمد لله وحده. این رؤیا محقق شده است.

ابوتقی / نجف

پس از پذیرفتن دعوت امام مهدی (علیه السلام) از خداوند متعال درخواست کردم امام مهدی (علیه السلام) را در رؤیا به من نشان دهد و چند روز بر این درخواست اصرار داشتم. یک شب در خواب دیدم در چند مکان به دنبال امام مهدی (علیه السلام) می‌گردم. سپس وارد مکان مخصوص وضوگرفتن برای نماز شدم. مردم بسیاری در آنجا بودند که برای نماز وضو می‌گرفتند. به یکی از روشویی‌ها رفتم. فرد درشت‌هیکلی دیدم که در حال وضوگرفتن بود. این شخص در حالی که داشت شستن دست چپش را کامل می‌کرد رو به من کرد. وقتی به صورتش نگاه کردم از هیبت او و نور صورتش شگفتی مرا فرا گرفت، و دانستم او امام مهدی (علیه السلام) است. نزدیکش شدم و به ایشان سلام دادم. به صورتش نگاه می‌کردم و با خود می‌گفتم: در گونه راست امام مهدی (علیه السلام) خالی است که در روایات آمده است. به گونه راستش نگاه کردم و خال را در گونه راست ایشان (علیه السلام) دیدم. امام بسیار از من بلندقامت‌تر بود. به سوی من خم شد و سه توصیه به من کرد. متأسفانه وقتی از خواب برخاستم همه توصیه‌ها را فراموش کردم. خداوند به آنچه می‌گویم گواه است. والحمد لله وحده.

ابوزهرا / نجف

تقریباً یک سال و نیم پس از شروع دعوت سید احمدالحسن فرستاده امام مهدی علیه السلام، در یکی از شب‌ها با سید احمدالحسن راه می‌رفتم. احساس می‌کردم به‌زودی چیزی اتفاق خواهد افتاد که در آن، امتحان و آزمایشی برای انصار امام مهدی علیه السلام خواهد بود. این را به سید احمد خبر دادم. سید فرمود: بله، به‌زودی سختی و امتحانی خواهد بود. از خداوند خواستاریم ما را برای یاری امام مهدی علیه السلام ثابت‌قدم بدارد. ناراحت و غمگین به خانه بازگشتم. برای نماز و دعا و توسل به خداوند متعال به حق فاطمه زهرا علیها السلام گوشه عزلت گزیدم تا مرا جزو ثابت‌قدمان در یاری امام مهدی علیه السلام قرار دهد. وقتی خستگی وجودم را فراگرفت در عالم رؤیا دیدم در اتاقی با گروهی از انصار هستم. فاطمه زهرا علیها السلام در حالی که لباس سیاهی پوشیده بود نزد ما آمد و در برابر ما ایستاد و فرمود: شما برترین امت هستید. شما برترین امت هستید. شما برترین امت هستید... و خداوند به آنچه می‌گوییم گواه است. والحمد لله وحده.

حسن / ناصریه

در عالم رؤیا دیدم دعای عهد می‌خوانم... و امام مهدی علیه السلام و شخص دیگری را در رؤیا دیدم. امام به من فرمود: به‌زودی این شخص وارد دعوت خواهد شد، و اسم او «فلانی پسر فلانی» است. پایان رؤیا.

صبح‌هنگام این رؤیا و اسم این شخص را به خانواده و برادرانم خبر دادم. همه گفتند او را نمی‌شناسند. بیش از چند ساعت نگذشته بود که شخصی نزد خانواده‌ام آمد و درباره این قضیه پرسید. وقتی از این قضیه مطلع شد آن را پذیرفت. اسم آن شخص همان اسمی بود که امام به من خبر داده بود. این ماجرا را به اطلاع خانواده‌ام رساندم. والحمد لله وحده.

پیرمرد خادم مرقد دفاس علیه السلام

شیخ خادم ضریح سید محمد بن حسن محض دفاس (علیه الرحمة) - که در انقلاب علیه ظلم و ستم عباسی به شهادت رسید - در منطقه دفاس در عماره (ميسان) تعریف کرده

است او پیرمردی بود که به یک بیماری دچار شده بود، و آن بیماری آسیب‌ها و رنج‌های زیادی به او رسانده بود. او رؤیای زیبا را روایت می‌کند که بر اثر آن به‌طور کامل از آن بیمار شفا یافته است:

در یکی از روزها - که خواب بودم - در عالم رؤیا صدا و نوری برایم آمد، و دانستم صدای امام مهدی (علیه السلام) است، در حالی که در رؤیا خوابیده بودم. امام مهدی (علیه السلام) مرا از خواب بیدار کرد و فرمود لباسی برایم آورده است. وقتی نگاهم به آن لباس افتاد به‌ناگاه دیدم آن را پوشیده‌ام، و آن لباس پوشیده از پر سبز بود. به‌محض اینکه آن را پوشیدم احساس کردم سبک شده‌ام و این بیماری نیز از من زایل شده بود. پس از آن از امام (علیه السلام) درخواست کردم با این بال‌ها پرواز کنم. ایشان به من اجازه داد و همچون یک پرنده بر فراز ضریح پرواز کردم. به‌یک‌باره عدّه بسیاری - هزاران نفر - را دیدم که در میان خیابان و ضریح هستند. بعد از آن امام (علیه السلام) به من اشاره کرد پایین بروم. به دستور ایشان گردن نهادم... امام (علیه السلام) در حالی که به افرادی که پشت‌سرش بودند اشاره می‌کرد به من فرمود: این‌ها انصار من هستند. به‌زودی نزد تو خواهند آمد، از آنان استقبال، و به آنان خدمت کن. پایان رؤیا.

پس بعد از چند روز دستوری برای انصار آمد که به مرقد سید دفاَس بیایند و آنجا دفتری برای انصار در شهر عماره خواهد بود. این واقعاً کار سختی بود. چگونه خادم سید دفاَس را برای این موضوع قانع می‌کردند؛ به‌خصوص اینکه مردم و حوزه به این قضیه روی خوش نشان نداده بودند. وقتی برخی از انصار به‌سوی این پیرمرد رفتند تا قضیه را برایش مطرح کنند مردد بودند و ترس داشتند؛ زیرا انتظار داشتند پاسخ منفی بشنوند. وقتی سخنشان را به اتمام رساندند چشمان پیرمرد پر از اشک شد و پیش از اینکه آن‌ها سخنشان را کامل کنند شروع به سخن‌گفتن کرد. «امام مهدی (علیه السلام) در عالم رؤیا نزد من آمد و تصاویر شما را به من نشان داد. با شما افراد دیگری هم بودند. به من دستور داد از شما پذیرایی کنم و در خدمت شما و آنچه می‌خواهید انجام دهم.»

ابوحسن جزو انصاری است که در درجه اول برای ایمان آوردن به این دعوت از طریق رؤیا تکیه داشت؛ همان طور که به نظر می‌رسد این شخص ارتباطی قلبی با خدا داشت و پاسخ از سوی خدا برایش می‌آمد. وقتی در چیزی سرگردان می‌شد به خدا توجه می‌کرد و پاسخ کامل برایش می‌آمد و سختی تحقیق و بررسی از او برداشته می‌شد؛ بررسی‌هایی که چه بسا به جای اینکه سودی برایش داشته باشند برایش زیان بار می‌شدند. در ادامه فقط به دو رؤیا بسنده می‌کنیم:

وقتی عده‌ای از شیوخ از سوی سید فرستاده امام علیه السلام برای تبلیغ به استان‌ها آمدند گفت‌وگوهایی میان آن‌ها و انصار انجام شد که درکشان برای برخی از انصار سخت بود، و به خاطر دیدگاه محدود و اندک بودن آگاهی، شک‌وتزددیده‌هایی در درون برخی از آنان وارد شد، و همان طور که امام صادق علیه السلام فرموده است: «امر ما سخت و مستصعب است.» وقتی پس از نیمه‌شب ابوحسن به نزد خانواده‌اش رفت، از پروردگار جهانیان خواست حق را برایش روشن کند، و اگر امر او حق است این شک‌وتزددیده‌ها از او برداشته شود؛ و همان طور که روایت می‌کند پاسخ چنین آمد:

در عالم رؤیا یکی از انصار نزد من آمد و دستم را گرفت تا مرا به خانه امام صادق علیه السلام ببرد تا درباره این موضوع از ایشان بپرسد. ما در راه‌ها و کوچه‌ها می‌رفتیم تا اینکه به خانه‌ای قدیمی رسیدیم. وقتی در زدیم امام علیه السلام خودش در را گشود و با ما احوال‌پرسی کرد. به خدا سوگند گویی آرامش و نرمی کف دست ایشان را احساس کردم، و انگار الان نیز آن را احساس می‌کنم... ایشان به ما اشاره کرد وارد شویم. وقتی به حیاط خانه رسیدیم ایشان علیه السلام روی یک مبل قدیمی نشست و ما نیز مقابل ایشان نشستیم... به ما فرمود: بدان شیطان شما را وسوسه، و شما را دچار شک‌هایی کرده است. به ایشان عرض کردم: ای مولای من، آیا این چیزی که می‌فرمایید صحیح است. ایشان با تبسم پاسخ داد... «برای شما پیشوایی برگزیدم... و چه رهبر خوبی است.» والحمد لله وحده.

پس از اتفاق افتادن فتنه‌ای که انصار را به لرزه درآورد ابوحسن سرگردان شد و به خدا پناه برد تا حق را برایش روشن کند. از خدا خواست امام مهدی (علیه السلام) را ببیند و برای این درخواست بسیار تضرع کرد، ولی پاسخی نیامد و او تکرار کرد. در شب دوم درخواست خود را برای بار دوم و با شدت بیشتر تکرار کرد، ولی اتفاقی نیفتاد. در شب سوم خداوند را سوگند داد و برای درخواست و دعای خود بسیار پافشاری کرد؛ و پاسخ از سوی خداوند دانای کریم این‌گونه آمد:

در عالم رؤیا برای آمدن امام مهدی (علیه السلام) صدایی در آسمان طنین انداز شد. مردم از هر سو شتافتند تا به امام مهدی (علیه السلام) سلام کنند. ابوحسن به همراه مردم شتاب کرد تا به امام (علیه السلام) سلام دهد. وقتی به ایشان نزدیک شد و نشانه‌هایش شروع به واضح شدن کرد ناگاه دید او خود سید احمد الحسن است. او را در آغوش کشید و شروع به گریه کرد. وقتی این رؤیا برای سید احمد الحسن تعریف شد چنین تفسیر کرد که سید احمد الحسن تمثیل امام مهدی (علیه السلام) است و خود امام نیست؛ و او را از اینکه ظاهر رؤیا را باور کند منع کرد. والحمد لله وحده.

ابو احسان / نجف

کار برای دعوت امام مهدی (علیه السلام) بود، و مردم برای نشر دعوت به شهرهای مختلف عراق می‌رفتند، و در میانشان چهار فرزند حطاب نیز بودند، و او آنچه را برای خودش اتفاق افتاد روایت کرده است. پس از اینکه بیانی‌ها را در بیشتر استان‌های عراق توزیع کردند برای انجام همان کار به همراه برادران انصارشان به سوی شهر نجف رهسپار شدند ولی بازنگشتند. هفده روز تأخیر کردند. پس با برخی از انصار شروع به جست‌وجوی آن‌ها کردیم و گمان می‌کردیم دستگیر شده باشند یا از سوی گروه‌ها و جریان‌هایی که با دعوت دشمنی دارند شری به آنان رسیده باشد. پس از اینکه همه زندان‌ها و مراکز و حتی بیمارستان‌ها را جست‌وجو کردیم هیچ اثری از آنان نیافتیم. پس از خستگی و سختی‌های بسیار ناامیدی درونمان را فراگرفت، و فقط به رحمت الهی امید داشتیم؛ و فیض الهی آمد. در عالم رؤیا گویا در خیابان‌های نجف گشت‌وگذار می‌کردیم در حالی که تاریک بود. از چشم‌هایم نوری

قوی بیرون می‌آمد که خیابان‌های شهر را روشن می‌کرد. آن‌ها را نشسته یا خوابیده نزدیک دیوار زردرنگی در خیابانی دیدم که دقیقاً آن را نمی‌شناختم، فقط یادم هست خیابان طوسی بود. صبح زود به انصار خبر دادم من این فرزندان را یافته‌ام و آن‌ها زنده و در نجف هستند. امروز می‌رویم تا آن‌ها را ببوریم. گفتند کجا؟ گفتم با هم به خیابان طوسی می‌رویم. همه مرا مسخره کردند و گفتند چطور با عقل جور درمی‌آید که تمام این مدت آنجا بوده باشند. آن خیابان پر از افراد و زائران است. چگونه هیچ‌کسی آنان را ندیده است؟ پس از اصرار بسیار، برخاستیم و سوار ماشین شدیم. آن‌ها را نزدیک دیوار زرد در پایان خیابان طوسی یافتیم؛ همان طور که در خواب دیده بودم؛ در حالی که روی زمین خوابیده بودند و زیراندازشان کارتن بود. آن‌ها را در آغوش گرفتیم و برای این رفتارشان آن‌ها را بسیار سرزنش کردیم؛ اینکه چرا ما را در وضعیت ناامیدی و سردرگمی بسیار قرار داده بودند. وقتی علت را از آنان جویا شدیم یکی از آن‌ها به ما خبر داد: شخصی که با فرستادهٔ امام علیه السلام مرتبط بود به ما گفت بیانیه‌هایی را در مناطق نجف توزیع کنیم و مقابل مسجد طوسی منتظر ما خواهد ماند تا ما را به سوی فرستادهٔ امام و انصار ببرد تا با پای پیاده برای زیارت حسین علیه السلام حرکت کنیم. کاری که ما کردیم این بود که یکی پس از دیگری به آن مکان مورد اتفاق با آن شخص و اصحابش می‌رفتیم و در جهت امثال امر امام علیه السلام از آن روز در این مکان منتظر ماندیم. همه تصمیم گرفتیم این مکان را ترک نکنیم، مگر اینکه توسط فرستادهٔ امام یا توسط شخصی که برای ما می‌فرستد یا از راه غیبی دستوری برای ما بیاید. بعد از هفده روز تصمیم گرفتیم امروز آخرین روز ماندنمان باشد؛ البته پس از اینکه برای بیشتر ما رؤیاهایی آمد که باید اینجا را ترک گوئیم، و حتی باقی‌ماندن خطر بزرگی محسوب می‌شود و فقط برای دو نفر از ما رؤیا نیامد. آن دو نفر تصمیم گرفتند برای اینکه ببینند ماندن خطری دارد یا نه به قرآن تفلُّ بزنند، و نتیجه شگفت‌انگیز بود. پاک و مقدس است خدایی که میان رؤیای شما و رؤیای ما و استخاره با قرآن هم‌خوانی ایجاد کرد، و همه‌شان پس از هفده روز در یک روز معین جمع شدند. ولی چرا این شخصی که با ما وعده کرده بود به آن مکان نیامد؟! و پاسخ این بود که این شخص و یارانش هنگام توزیع بیانیه‌ها سه روز دستگیر شدند

و به ذهنشان خطور نکرد بقیه در همان مکان تا امروز منتظرشان هستند. والحمد لله وحده.

مدرسه نورانی / عماره

سید ابومهدی که یکی از اعضای مدرسه نورانی است و این مدرسه، مدرسه‌ای است که به امور عرفانی و عالم ملکوت اختصاص دارد و اعضایش مردمان ساده‌ای هستند. حکایت کرده، می‌گوید: پنج سال قبل تقریباً در ابتدای این دعوت در عالم شهادت با امام مهدی (علیه السلام) دیدار کردم. و ایشان به من فرمود: انسان‌های شریفی بارگاه سید دفاص را زیارت خواهند کرد. ایشان که این سخن را می‌فرمود گویی به من الهام شد چیز به‌خصوصی درباره دعوت امام (علیه السلام) در آینده در این مکان آغاز خواهد شد، و آن هنگام است که گشایش در اعلان ظهور آغاز خواهد شد. ما چشم‌انتظار این مسئله بودیم. من به برخی از منتسبین به مدرسه‌مان قبل از وقوع این حادثه درباره آن خبر دادم. و بسیاری از آنان رؤیاهایی دیده بودند که صدق و راستی این دعوت را تأیید می‌کرد، و اینکه ما به‌طور مستقیم از سوی امام مهدی (علیه السلام) مأمور شده‌ایم دعوت را یاری و صحتش را بیان کنیم. عده‌ای از جوانان هستند که سخن ابومهدی را تأیید می‌کنند و اینکه او پیش از آغاز این دعوت، آنان را از این امر مطلع ساخته بود.

ابوآیات / عماره

این حادثه وقتی رخ داد که عده‌ای از انصار در یکی از استان‌های جنوب دستگیر شدند، و بازداشت‌شدگان در دفتر سید (...) بودند. همه انصاری که مانده بودند به آن دفتر رفتند تا علت بازداشت آن‌ها را جويا شوند. وقتی به آن دفتر رسیدیم چیزی شبیه مناظره میان انصار و افراد آن دفتر در جریان بود. بیشتر آنان معمم‌هایی بودند که سید (...) که مسئول دفتر در آن استان بود آن‌ها را هدایت می‌کرد. در میان بحث‌ها و سخنان، انصار مورد تمسخرها و نکوهش‌های بسیاری قرار می‌گرفتند. آن‌ها حتی در ساده‌ترین اصول و قواعد اخلاقی بحث علمی، از اصول بحث علمی دور می‌شدند، و از ضعف و کم‌تعداد بودن انصار

سوءاستفاده می‌کردند؛ تا آنجا که آن سید مسئول متکبرانه گفت: اگر امام مهدی علیه السلام آن‌گونه که شما ادعا می‌کنید با شما در ارتباط است تا شما پایگاه ظهور را آماده کنید پس شایسته‌تر بود مثلاً با شخصی مثل من در ارتباط باشد تا شرایط و اعضا را برایش آماده کنم، و انصاری را که می‌خواهد تقدیمش نمایم! این را به او بگویید. یا چرا به جای صاحب شما با یکی از علما ارتباط نمی‌گیرد؟!

قلبم پر از خشم شده بود و به خاطر تمسخر او بسیار ناراحت شده بودم. کنترل خودم را از دست دادم و نتوانستم آن را در درونم پنهان کنم. واقعیت این است که از سخن او متوجه شدم او به راستی امام را به تحدی می‌طلبد و می‌گوید اگر امام پشت این مسئله است پس باید کاری با من انجام دهد! احساس کردم شخصی در کنار من است و گویی جایم را در آنجا تنگ کرده بود. کمی برای او جا باز کردم، ولی وقتی به کنارم نگاه کردم دیدم آنجا خالی است. چه اتفاقی افتاده بود؟! سبحان الله، ناخودآگاه به ذهنم خطور کرد ایشان، امام مهدی علیه السلام بوده است، و چیزی به ذهنم فهمانده شده بود؛ اینکه به آن سید مسئول دفتر فقط سه روز فرصت داده می‌شود تا چیزی از طرف خداوند برایش اتفاق بیفتد. پس باید منتظر امر خدا باشد، ولی عاملی مرا از سخن گفتن باز می‌داشت، و گویی امام مهدی علیه السلام در حال حاضر به من اجازه نداده بود به صراحت بیان کنم. وقتی جلسه به پایان رسید و از ساختمان بیرون رفتیم در حالی که عصبانی بودم به انصار گفتم: اگر برای این شخص پست و پلید در طی همین سه روز آینده اتفاقی نیفتد همه شما دروغ‌گو هستید، و من از شما تا روز قیامت بیزارم. این گفته مرا تعدادی از انصار شاهد بودند. بیش از دو روز نگذشت که عشیره نیرومندی افراد آن مکتب را به کشتن یکی از خودشان متهم کردند، و با تفنگ و سلاح‌های سبک به آن دفتر حمله کردند و آن سید را هم به اسارت گرفتند و به او توهین کردند و او را کتک زدند؛ و فقط پس از وساطت‌های عشیره‌ای متعدد و سپری شدن چند روز او را آزاد کردند. والحمد لله وحده.

سید احمد الحسن در بیانیه اول فرمود ایشان جای قبر فاطمه زهرا (علیها السلام) را به عنوان تأییدی از سوی امام (علیه السلام) برای صدق و راستی دعوت خودش معرفی می کند؛ و تأیید و گواهی از سوی خداوند عزوجل برای راستی سخن ایشان از طریق رؤیای صادقانه ای که خداوند سبحان و متعال به یکی از انصار نشان داد انجام شد. وی تعریف کرده است: من و یکی از انصار برای زیارت مرقد امام حسن مجتبی (علیه السلام) رفتیم. به محدوده ضریح وارد شدیم. سجاده بزرگی بود که کف آنجا را پوشانده بود، و همه مان و البته خود من نیز سجده گزاردیم.

در حال سجده به من الهام شد آنجایی که بر آن سجده می کردیم - که وسط ضریح بود - قبر جگرگوشه طاهره (علیها السلام) است. به انصار گفتم: آیا این بوی خوشی را که از زمین به مشام می رسد احساس می کنید؟ و آیا چیزی را که من می بینم شما هم می بینید؟ ... ایشان همان فاطمه زهرا (علیها السلام) در هیئت نوری است که امام حسن (علیه السلام) را در آغوش خود گرفته، و خود آن حضرت (علیه السلام) نیز نور است. پایان رؤیا.

او تأکید می کند بویی پاک تر از آنچه کنار قبر شریف احساس کرده بود به مشامش نرسیده است و هرگز تا آن هنگام که روح از کالبدش جدا شود آن را فراموش نخواهد کرد...
والحمد لله وحده.

علاء / ناصریه

وی از دختر دایی اش روایت می کند که در منطقه ای دوردست در «ریف ناصریه» سکونت داشت - جایی که «سدیناویه» نامیده می شد - و رؤیای عجیبی دید؛ البته با توجه به اینکه او از این قضیه اطلاع نداشت و چیزی از آن به گوشش نخورده بود. وی تعریف کرد در رؤیا دیده است:

مردم را دید که از هر سو می آیند و فریاد می زنند پیامبر خدا محمد (صلی الله علیه و آله) دوباره بازگشته است. برادرش در میان مردم بود و به او گفت: بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) صلوات بفرست؛ این شخصی که به سوی ما آمده است خود پیامبر نیست، بلکه شخصی است که از سوی امام

مهدی علیه السلام آمده و اسمش احمد است؛ و فلاخنش را به دست گرفت و برای یاری امام بیرون رفت. خانوادهام فریاد می‌زدند بازگردد، ولی او به آنان گفت: این شخص، امام است و باید یاری داده شود و هرگز از این کار دست برنخواهد داشت. والحمد لله وحده.

ابومحمد / میسان

این رؤیا در نوزدهم رمضان حاصل شد، در حالی که خسوف در روز چهاردهم ماه رمضان اتفاق افتاده بود. این رؤیا طبق آنچه ابومحمد تعریف کرده، چنین است:

گویا در عالم رؤیا در روزهای آخر رمضان خسوف ماه رخ داده بود، و باید کسوف خورشید نیز اتفاق می‌افتاد تا کامل شود و نشانه‌ای برای ظهور امام علیه السلام گردد. ما به شدت چشم‌انتظار آن بودیم. خسوف در برابر من رخ داد و این همان حادثه‌ای بود که ائمه علیهم السلام در کتاب‌ها درباره‌اش فرموده بودند که نشانه ظهور است. با صدای بلند فریاد زدم: الله اکبر، الله اکبر. امام مهدی علیه السلام ظهور خواهد کرد و می‌دانیم دیگر هیچ چیز جلودارش نخواهد بود. در پایان رمضان همان طور که این رؤیای صادقانه خبر داده بود. کسوف خورشید اتفاق افتاد. با توجه به اینکه ابومحمد به این قضیه ایمان نداشت، و از کسوف و خسوف به‌عنوان نشانه‌های ظهور - اطلاعی نداشت.

با صرف نظر از اینکه کدام یک مقدم بر دیگری است چگونه چنین چیزی حاصل شده شده است؛ آیا جز از طریق رؤیای صادقانه؟! و هنگامی که دعوت سید احمدالحسن بلافاصله پس از این رؤیا به گوشش خورد به شدت و با دفاعی جانانه وارد دعوت حق امام مهدی علیه السلام شد؛ و خداوند نیز با رؤیاهای بسیاری از امامان علیهم السلام او را تسدید کرد که درستی جهت‌گیری او را تأیید می‌کرد. وی شروع به انتشار دعوت در میان خانواده و دوستان نزدیکش کرد و سختی‌های بسیاری را در بحث با دیگران به جان می‌خرید. یکی از دوستانش که تا دیروز جزو بدترین دشمنان بود زیرا این امر را نپذیرفته بود. و با توجه به نزدیکی و قرابتی که با ابومحمد داشت روش خدعه‌گری در طعنه‌زدن و بدجلوه‌دادن حقایق

و تمسخر و به ریشخند گرفتن سفیهانه را در پیش گرفت، و او را متهم می کرد، و هرکسی را هم که به این امر متمایل می شد متهم می کرد و او را نصیحت می کرد از وی دور شود، فقط با یک دلیل سطحی؛ اینکه او باطل می گوید؛ و هر روز همین کار را ادامه می داد. او در هر جایی این روش شیطانی را به کار می برد، تا آنجا که گویی به یک کابوس ملعون تبدیل شد. پس از چند روز این شخص گناهکار به سوی امر امام آمد، و سرافکنده و خجل به سوی ابومحمد آمد و رؤیای ترسناکی را که دیده بود برایش تعریف کرد. وی در عالم رؤیا دیده بود برهنه در جایگاه شخص گناهکار و متهم ایستاده، و در برابر امام مهدی (علیه السلام) سرافکنده بود. پشت سر امام دو مرد ترسناک ایستاده بودند و شمشیرهای امر امام (علیه السلام) را با خود داشتند؛ و این دو مرد این شخص را به سوی عذاب می بردند. او شروع به التماس و عذرخواهی کرد و کاری را که انجام داد انکار می کرد و حتی نمی توانست روی پاهایش بایستد. او را بیرون کشیدند - لا حول و لا قوة الا بالله- در حالی که این شخص فقط فریاد می زد و گریه می کرد و طلب ترحم می نمود. بعد از اینکه او را مسافتی بردند امام (علیه السلام) در حالی که سرزنش می کرد فریاد زد او را بازگردانید، و امام (علیه السلام) در حالی که از او راضی نبود او را رها کرد. این رؤیا درس بزرگی برای این شخص بود. آن شخص پس از این رؤیا دیگر جرئت نکرد تمسخر کند یا حتی درباره این قضیه بحث کند. والحمد لله وحده.

حسین / میسان

رؤیایی که کودکی دوازده ساله دیده است:

شخصی به پدرم برگه ای داد که از سوی امام مهدی (علیه السلام) فرستاده شده و با مهر احمد مهر شده بود و به او گفت: ما به زیارت (زیارت عتبات مقدسه) می رویم. شش نفر در رؤیا بودند که فقط دو نفر از آنان را به یاد دارم و این دو نفر جزو کسانی بودند که بعداً با پدرم رفتند. افراد دیگری هم بودند که آنان را نمی شناختم. پدرم در رؤیا نمی خواست مرا با خودش به زیارت ببرد و من بسیار ناراحت شدم. گویا در رؤیا به مردمی اشاره می شد که نماز می خواندند و عبادت می کردند. والحمد لله وحده.

پس از گذشت هفت روز از رؤیای این کودک یکی از افرادی که او را در رؤیا شناخته بود بیانیهٔ انصار امام مهدی را - که مهر احمد را داشت - آورد و گفت: ما فردا به نجف خواهیم رفت تا در این سفر، ظهور فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) را اعلام کنیم. آیا تو هم می‌خواهی بیایی؟ حتی اگر به این موضوع ایمان نداشته باشی. پدر این کودک یقین کرد این نامه واقعاً از سوی امام مهدی (علیه السلام) است، و اینکه آن رؤیا با واقعیت مطابقت دارد، و خبردانی محض از غیب بوده است. این رؤیا جز نامه‌ای از سوی خداوند برای او نبود تا در راه حق حرکت کند، و بر او لازم بود فوراً به راه بیفتد و هرچیز دیگری را رها کند. پاک و منزّه است خدایی که از سر رحمت و مهربانی، به شخصی که از او درخواست می‌کند و به شخصی که از او درخواست نمی‌کند عطا می‌فرماید؛ والحمد لله وحده.

هیئت اعزامی انصار (طلاب حوزه) به بغداد

هیئتی متشکل از پنج شخص که یکی از آنان اِشماغ و عقال (لباس عربی) پوشیده بود و چهار معمم به قصد دیدار با شیوخ عشائر حرکت کردند. وقتی به «حیّ الامین» رسیدند تا شیوخ را تبلیغ کنند کاظم ابوجواد شیخ خزاعل را تبلیغ کردند. وقتی این امر را به او عرضه داشتند، او آن را دور از ذهن به حساب نیاورد، بلکه تکبیر گفت و بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد و گفت: «سه روز قبل زنی از نزدیکان ما - که متدین و فقیر بود و همیشه پیش ما می‌آمد و ما نیز به او کمک‌های مادی می‌کردیم، و او واقعاً زن قابل اعتمادی است - به ما گفت سه روز دیگر سه سرباز به سوی شما می‌آیند و دو نفر همراهشان هستند که شما را به سوی امام مهدی (علیه السلام) دعوت می‌کنند. در حق آنان کوتاهی نکنید.» انصار معنای آن را متوجه نشدند، ولی بعد از گذشت ماه‌ها، فتنه‌ای در میان انصار اتفاق داد و دو نفر از آنان وارد این فتنه شدند و سه نفر باقی ماندند، و آنها ان شاء الله جزو سربازان امام (علیه السلام) هستند. نکتهٔ دیگری که باید در این اتفاق به آن اشاره کرد این است که آن شخصی که شیوخ نزدش اقامت داشتند، و راهنمایان بود و از نزدیکان یکی از انصار بود، و هیچ چیزی از امر فرستادهٔ امام را نمی‌دانست، پس از اینکه از جزئیات باخبر شد به او خبر داد امام مهدی (علیه السلام)

ده روز قبل در عالم رؤیا نزد او آمده و به او خبر داده بود چهار معمم و یک شخص که عقلا دارد به زودی نزد تو خواهند آمد و آن‌ها انصار من هستند. بر تو لازم است به آنان خوشامد بگویی و از آنان پذیرایی کنی. والحمد لله وحده.

شاکر / نجف

در خواب دیدم امام مهدی (علیه السلام) به من اشاره می‌کند به سوی افرادی بروم (افرادی که در عالم واقعیت، حسینیه‌ای از گل را در برابر مزرعه‌اش می‌ساختند) و به آنان خیر بدهم امام می‌خواهد بالای حسینیه، قُبّه سبزی بسازند. صبح زود راه افتادم تا حقیقت امر را جويا شوم. حسینیه‌ای آنجا نبود، بلکه فقط اتاق بزرگی از گل بود و فکر نمی‌کردم آنجا حسینیه باشد. وقتی از افرادی که در آنجا ساخت‌وساز می‌کردند پرسیدم، به من خبر دادند آنجا حسینیه انصار امام مهدی (علیه السلام) است. خدا را ستایش کردم و ثنا گفتم، و رؤیا را به آنان خبر دادم. همه آن‌ها نیز دستور امام (علیه السلام) را اطاعت کردند. والحمد لله وحده..

ابوعلی / عماره

توزیع بیانیه‌ها به خاطر برخوردهایی که با ما می‌شد بسیار ترسناک‌تر شده بود. تقریباً هر عملیات توزیعی خالی از احتمال زندانی شدن یا تهدیدها یا اتهام‌های باطل از سوی برخی افراد نادان و کوردل نبود، و حتی چه بسا کار به زدو خورد و اهانت و پاره کردن بیانیه‌ها کشیده می‌شد. در عالم رؤیا امام مهدی (علیه السلام) سربرهنه روی زانوهایش بر روی زمینی راه می‌رفت که از برگه‌های بیانیه‌ها پر شده، و پشتش خمیده و شکسته شده بود، و اندوهگین بود، و با دستان شریف خود بیانیه‌ها را کنار هم قرار می‌داد و آن‌ها را در یک جعبه مقوایی داخل یک صندوق چوبی بزرگ قرار می‌داد. در آن صندوق را با خشم بست، و سر مبارکش را به سوی پدرش امام حسن عسکری (علیه السلام) - که بالای سرش ایستاده بود و غمگینانه نظاره می‌کرد - بلند کرد و امام مهدی (علیه السلام) با حسرت و ناراحتی فرمود: «به خدا سوگند ای پدر، سینه‌ام تنگ شده است. آیا وقت آن نشده عمامه‌ام را به من بدهی؟»

این سنت خداوند در اولیایش است. سپاس و ستایش خداوند را برای قضایش که در اولیایش جاری است. همه از خداییم و بهسوی او بازمی‌گردیم.

هیئت مدینه

یکی از انصار -ابو احسان- تعریف می‌کند به‌همراه هیئتی متشکل از نه نفر از شیوخ حوزه علمیه برای رساندن دعوت به شیوخ عشایر مرکزی و جنوبی رهسپار شده بودند. وی می‌گوید پس از بصره، من نیز با آنان بهسوی مدینه به راه افتادم و در مسیر خود از روستاها و باغ و بوستان‌های حوالی اش عبور می‌کردیم؛ ولی ما نمی‌دانستیم به کجا و بهسوی کدام شیخ می‌رویم. یکی از انصار به ما گفت دوستی دارد که بزرگ قومش است. بعد از استخاره تصمیم گرفتیم بهسوی او برویم. در کنار باغ‌ها و بوستان‌های متراکم در گذرگاه میان بوستان‌ها ماشین توقف کرد. پس از اینکه رودخانه را پشت‌سر گذاشته بودیم ناگهان صدای مردی را شنیدیم که از ما می‌خواست ماشین را متوقف کنیم. وقتی ماشین ایستاد او سوار شد و ناگهان متوجه شدیم او همان شخصی است که می‌خواستیم به دیدارش برویم. بعد از اینکه به ما سلام کرد ماشین را از میان باغ خودش به خانه‌اش برد. پیاده شدیم و به ما خوشامد گفت و در حالی که بر محمد و آل محمد درود می‌فرستاد، و در صورتش شادی و خوشحالی موج می‌زد، گفت: من از صبح تا حالا و دقیقه‌به‌دقیقه چشم‌انتظار شما بودم. اندکی بعد بهسوی رودخانه به راه افتادیم. از او پرسیدیم ماجرا چیست و چگونه می‌دانستی ما می‌آییم؟ گفت: دیشب در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام نزد من آمد و به من گفت عده‌ای از انصار من نزد تو خواهند آمد. از آنان استقبال کن و به آنان احترام بگذار. من از صبح زود در حال تدارک دیدن همه چیز برای شما هستم و همه چیز را برایتان فراهم کردم و منتظرتان بودم؛ و الآن شما نزد من هستید. خدا را شکر که او جزو مؤمنین به این امر شد، و او از شیوخ منطقه خودش بود. او در آن منطقه یاریگر و راهنمای ما بهسوی همه شیوخ شد و ما به منزل همه آنان رفتیم، و منزل خود او، محل استقرار ما بود. والحمد لله وحده.

شفیق / غماس

«شفیق» ساکن غماس در منطقهٔ ریفیه معروف به «امشوارین» بود. او از خدا دور بود و در بیشتر جزئیات زندگی اش خدا را نافرمانی می‌کرد. یک روز با ماشین تصادف سختی کرد. به امام علی (علیه السلام) متوسل شد. آسیب جدی به او نرسید و به فضل خدا از این حادثه جان سالم به در برد. بعد از این تصادف، شفیق نسبت به گذشته بسیار تغییر کرد و به درگاه پروردگار جهانیان رو آورد و پیوسته خدا را عبادت می‌کرد. یک روز صبح وقتی شفیق از نزدیک بارگاه سید یحیی بن زکریا بن زید - که نزدیک خانه‌اش بود و معمولاً زائرانی هم داشت - عبور می‌کرد مرد و زن غریبه‌ای را دید. غذایی برای آن‌ها برد و به آنان خوشامد گفت. آنان غذا را از او پذیرفتند و به خاطر بخشندگی اش از وی تشکر کردند. آن مرد به شفیق گفت: تو با ماشین تصادف کردی و نزدیک بود از این دنیا بروی، ولی به امام علی (علیه السلام) متوسل شدی و به اذن خدا از این مهلکه نجات یافتی. بعد از این تصادف، زندگی ات تغییر کرد و ان شاء الله به زودی از این خانه که در آن هستی نقل مکان می‌کنی و در اطراف نجف ساکن می‌شوی. در آنجا در جایی زندگی می‌کنی که نزدیک حسینیه‌ای است که به حسینیهٔ امام مهدی (علیه السلام) معروف است. با آنان همراه شو. شفیق سخن این مرد را نپذیرفت؛ زیرا او در آن سرزمین و در میان خانواده و عشیره‌اش زندگی می‌کرد؛ پس چرا باید از میان آنان کوچ کند؟! این مرد چگونه از حادثهٔ تصادف با ماشین و وضعیت شفیق قبل و پس از آن تصادف خبر داده و چگونه از آن با خبر شده بود. بعد از گذشت چند ماه، شفیق گفته‌های آن مرد غریبه را فراموش کرد و تقدیر چنین شد که وضعیتش بدتر شود و دنیا بر او تنگ گردد، و مجبور شد با پسر عمویش که در یکی از مزرعه‌های گوجه‌فرنگی در اطراف شمال نجف ساکن بود تماس بگیرد و از او خواست در آنجا شغلی برایش پیدا کند. پسرعمویش از او استقبال کرد و به او قول مساعدت داد و از او حمایت کرد تا هرچه سریع‌تر نقل مکان کند. گویی این تقدیری بود که باید اتفاق می‌افتاد. هنوز چند روزی نگذشته بود که متوجه وجود حسینیه‌ای شد که از گل ساخته شده بود، و آن حسینیه بسیار نزدیک مزرعهٔ آن‌ها بود. ولی او چندان اهمیتی به آن نمی‌داد... و وقتی برای پرس‌وجو رفت، اشک از چشمانش جاری شد و

پربیشان شد. به او خبر دادند آنجا حسینیۀ انصار امام مهدی علیه السلام است. در این موقع بود که پیشگویی آن مرد غریبه را به خاطر آورد، و اینکه او راست گفته بود و این وعده‌ای از سوی خدا بوده است؛ چراکه از غیب بود، و غیب را فقط خدا می‌داند. فوراً به دعوت ایمان آورد. با توجه به اینکه او قبلاً رؤیایی هم دیده بود؛ اینکه امام [جماعت] مردم در نماز بود، و نمی‌دانست چرا باید چنین رؤیایی ببیند در حالی که در چنان حال و روز بدی قرار دارد.... سبحان الله. والحمد لله وحده.

ابومرتضی / نجف

تقریباً پنج یا شش سال پیش در عالم رؤیا امام علی علیه السلام را دیدم که در مسجدی در محراب نشسته بود. مقابل ایشان نشستیم. امام علی علیه السلام را در شکل و شخصیت سید احمدالحسن دیدم. حتی انگشتی که در دستان امام علی علیه السلام بود همان انگشت سید احمدالحسن بود که الان در دستش است. از امام علی علیه السلام درباره گناہانی پرسیدم که در آن قرار دارم. ایشان با این مضمون پاسخ داد که خداوند کسی است که گناہان را می‌آمرزد؛ و وقتی از سید احمدالحسن پرسیدم او نیز همان پاسخ را داد. امام علیه السلام همان لباس‌هایی را پوشیده بود که سید احمدالحسن می‌پوشد. والحمد لله وحده.

سید ضیاء / نجف

پنج یا شش سال پیش در عالم رؤیا دیدم گویی در جایی نشستیم که محل تدوین فایل‌های ضبط‌شده بود و من قبلاً در آنجا کار می‌کردم. ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله رویش را به طرف من کرد. به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا، نماز واقعی را به من آموزش بده؛ با توجه به اینکه من نماز می‌خواندم. به من فرمود: پنج دقیقه بعد نزد تو خواهیم آمد؛ و طبق فهم خودم دانستم منظور از نماز واقعی همان بیعت با امام مهدی علیه السلام است.

ابومرتضی / نجف

شش یا هفت سال پیش در عالم رؤیا دیدم گویا امام مهدی علیه السلام با مردم نماز جماعت

می خواند و من پشتِ سر امام مهدی (علیه السلام) نماز می خوانم. والحمد لله وحده.

ام حیدر / ناصریه

در عالم رؤیا دیدم من با پسرِ بزرگم ضریح امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) را زیارت کردیم و سپس وارد قبر شدیم و دیدیم امام نشسته است. سپس پسرم شروع به شوخی کردن با امام نمود. از این رفتار پسرم تعجب کردم، ولی امام علی (علیه السلام) از او راضی بود. والحمد لله وحده.

ابوعلی / نجف

صدایی در عالم رؤیا شنیدم که می گفت: حسینیه همان روز بزرگتر یا (روز بزرگ) خداست؛ و صدا از طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می آمد.

ابوزهرا / کربلا

در عالم رؤیا دیدم با انصار هستم و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مقابل ما ایستاده است، در حالی که چغیۀ سبزی روی سرش بود، و پشتِ سرش مرد معممی بود که عمامۀ سفید داشت و من او را نمی شناختم. در همین اثنا عده ای از فرشتگان از آسمان فرود آمدند در حالی که چیزی را حمل می کردند... و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را مخاطب قرار داد و فریاد زد: به کجا می روید و چه چیزی حمل می کنید؟ فرشتگان ایستادند و عرض کردند: ما به سوی حسینیه انصار امام مهدی (علیه السلام) رحمت می بریم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنان فرمود: برگردید... و روی چیزی که با خودشان داشتند چیز دیگری را قرار داد، و فرمود: این نیز از جانب من است. آن عده افرادی خوش مشرب و شایسته ای بودند. والحمد لله وحده.

نتیجه‌گیری

از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است، گفت: جندل بن جنادة بن جبیر یهودی به محضر رسول خدا ﷺ وارد شد و عرض کرد: ... من دیشب در خواب، موسی بن عمران را دیدم. به من فرمود: ای جندل، به دست محمد خاتم انبیا اسلام بیاور، و به اوصیای پس از او تمسک جو. گفت: پس اسلام آوردم. سپاس و ستایش از آن خداوندی است که مرا مسلمان و به دست تو هدایت کرد. سپس عرض کرد: ای رسول خدا، درباره اوصیای پس از خودت به من خبر بده تا به آنها تمسک جویم. فرمود: «**اوصیای من دوازده نفر هستند.**» جندل عرض کرد: در تورات نیز چنین یافتیم. عرض کرد: ای رسول خدا، آنها را برای من نام ببر. فرمود: ...»^۱

از محمد بن ابی نصر بزنطی نقل شده است، گفت: از امام رضا علیه السلام چیزی درباره رؤیا پرسیدم. امام رضا علیه السلام فرمود: «**اگر همه آنچه را می‌خواهید به شما بدهیم قطعاً گردن صاحب الامر گرفته می‌شود.**»

در پایان شما را به خدا سوگند می‌دهم، رؤیا با گردن صاحب الامر چه ارتباطی دارد؟ آیا از خودتان نپرسیده‌اید؟ آیا به حدیث آل محمد توجه نمی‌کنیم؟

﴿قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند. پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است پیروی شود یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟).

سید صافی / سوم ربیع الثانی

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام / شماره ۲۰

ابلاغ آشکار رؤیا حجت است

جلد دوم، قسمت دوم

تهیه و تنظیم

ضیاء الزیدی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ او که مالک سلطنت، روان کننده کشتی (وجود)، مسخرکننده بادهای، شکافنده سپیده صبح، حکم فرمای روز جزا، و پروردگار جهانیان است.

سپاس و ستایش از آن خدایی است که از ترس او آسمان و ساکنانش غرّش می کنند، و زمین و آبادکنندگانش می لرزند، و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه ور است به تلاطم درمی آیند.

بارخدا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن کشتی روان در اقیانوس های ژرف، که هرکه بر آن سوار شود ایمنی یابد و هرکه آن را ترک گوید غرق شود. پیشی گیرنده از آن ها از دین خارج، و عقب مانده از آن ها نابود، و ملازم و همراه با آن ها رسیده به حق است.

جای شگفتی است که بدیهیات تبدیل به امری استنهایی می شود، و از شما خواسته می شود برایش دلیل بیاوری؛ در حالی که بدیهی بودنش برای همه ثابت شده است، و مؤمن و فاسق و مسلمان و کافر به آن اقرار دارند. یک چیز بدیهی را چگونه می توان تعریف کرد؟! آیا جز اینکه خودش، خودش را می شناساند؟ شناختن بدیهی، برای هرکسی امکان پذیر است؛ به محض اینکه به آن توجه شود «شناخت» حاصل می شود؛ ولی سبحان الله. وقتی کسی را بیایی که ادراکش واژگونه شده باشد برایش معروف، منکر می شود و منکر، معروف؛ و گرنه اثبات حجیت رؤیا فقط با ریسمان بازدارنده یعنی «ثقلین: کتاب خدا و عترت پاک» کفایت می کند.

موضوع این کتاب همان طور که از عنوان روشن است- دربارهٔ رؤیا در عالم خواب یا مکاشفه در عالم شهادت است.

آیا قرآن کریم و امامان پاک (علیهم السلام) این موضوع را اثبات کرده‌اند یا آن را نفی کرده‌اند؟ آیا کسی هست که بگوید ملکوت آسمان‌ها و زمین به دست شخص دیگری غیر از خداوند است؟ در حالی که خداوند سبحان و متعال دربارهٔ خواب و رؤیا می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی بازمی‌ستاند، و [نیز] روحی را که در خوابش نمرده است؛ پس آن را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد، و آن دیگر [نفس‌ها] را تا هنگامی معین بازپس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است).

سبحان‌الله؛ این مسئله حتی برای کافران یونان نیز ثابت شده بود و آن‌ها کتاب‌هایی در این زمینه تألیف کرده‌اند. متأخرین غربی‌ها نیز به جزئیات این موضوع پرداخته‌اند و در بنیان‌نهادن قواعدی که بر اساس آن‌ها حرکت می‌کنند به آن استناد کرده‌اند؛ از جمله فروید صاحب نظریهٔ روان‌شناسی جنسی، آدلر ارائه‌دهندهٔ نظریهٔ عقدهٔ حقارت، و یونگ ارائه‌دهندهٔ نظریهٔ ناخودآگاه جمعی؛ و اگر رؤیاها در زندگی زمینی تأثیر نمی‌گذاشت و در بسیار اوقات با نمادهای ثابتی جلوه‌گر نمی‌شدند چنین طرح‌ها و نظریاتی در جهان پا به عرصه نمی‌گذاشت. پس آیا هیچ عاقلی می‌تواند بگوید تقلین در خصوص داوری دربارهٔ این مسئله هیچ حکمی نداده‌اند؟ در حالی که حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا قَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم).

ائمه (علیهم السلام) هر چیزی را بیان کرده‌اند، حتی دیهٔ یک خراش را! پس اگر در این زندگی دنیوی- که یک گذرگاه است- خواهان نجات باشیم باید به تقلین تمسک جویم، و نجات و رهایی در پیاده‌سازی سخن حق تعالی است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَ

رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُبِينًا ﴿۱﴾
 (و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند در کارشان اختیاری داشته باشند؛ و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری شده است).

پس باید از قرآن کریم و اهل بیت بیرسیم نظر شما درباره رؤیا چیست:

قرآن کریم

قرآن کریم حجیت رؤیا را با روش‌های متعدد ثابت کرده است؛ مثل حکایت کردن رؤیاها، و تأکید بر این نکته که عملکرد انبیا و فرستادگان بر اساس رؤیا بوده است، و دایره آن عوام را نیز دربرمی‌گیرد و حتی کافران را نیز شامل می‌شود. برخی نمونه‌ها برای این حجیت:

۱- حکایت دو زندانی فرعون به‌همراه پیامبر خدا یوسف (علیه السلام):

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (و دو جوان با او به زندان درآمدند. یکی از آن دو گفت من خوبستن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم؛ و دیگری گفت من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرندگان از آن می‌خورند. به ما از تعبیرش خبر بده، که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم).

و یوسف (علیه السلام) به آنان پاسخ داد: ﴿يَا صَاحِبَي السِّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾ (ای دو رفیق زندانی‌ام، یکی از شما به آقای خود باده می‌نوشاند، و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سرش می‌خورند. امری که شما دو تن از من جويا می‌شوید حتمی است).

و رؤیاهای در عمل محقق شدند، و آنچه یوسف (علیه السلام) خبر داده بود به وقوع پیوست.

۲- رؤیای فرعون مصر:

حق تعالی می فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ﴾ (و پادشاه [مصر] گفت: «من [در خواب] دیدم هفت گاو فر به هستند که هفت [گاو] لاغر آن‌ها را می خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیده دیگر. ای سران قوم، اگر خواب تعبیر می کنید درباره خواب من به من نظر دهید).

سبحان الله! فرعون از فراعنه است و به واقعی بودن رؤیا اقرار می کند؛ زیرا نمی خواهد خودش را در اشتباه بیفکند. او کسانی را فراخواند که خودشان را متخصص در این زمینه معرفی می کردند و آن‌ها عملاً به ندانستن اقرار کردند؛ ولی در گفته‌های خود راه زیاد روی در پیش گرفتند، و به قول معروف، کسی که خودش چیزی ندارد نمی تواند آن را بدهد. ولی وقتی کار به کسی سپرده می شود که خداوند متعال او را برای این جایگاه تعیین کرده است، منظور را متوجه می شود و پاسخ را به درستی ارائه می کند و اقتصاد آن امپراتوری را (که فقط در محدوده مصر خلاصه نمی شد) بر اساس رؤیای یک انسان کافر (و آن هم چه کافری، فرعون مصر) بنا می کند.

۳- رؤیایی که خداوند متعال در کتاب خود ثابت کرده؛ تا آنجا که آن‌ها را وحی نامیده است؛ یعنی رؤیای مادر موسی (علیه السلام). حق تعالی می فرماید: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (و به مادر موسی وحی کردیم او را شیر بده، و چون بر او بیمناک شدی او را در دریا بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم).

این نکته را تفسیرهای شیعه به اثبات رسانده اند؛ تا آنجا که نگارنده بحار الانوار (علامه

مجلسی) گفته است هیچ اختلافی در این خصوص نیست.

۴- رؤیای بلقیس:

پیامبر خدا سلیمان علیه السلام توسط هدهد نامه‌ای برای بلقیس فرستاد، و او گفت: ﴿قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ﴾ [ملکه سبا] گفت: «ای سران، نامه‌ای ارجمند برای من آمده که از طرف سلیمان است و [مضمون آن] این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان. بر من بزرگی مکنید و تسلیم‌شده نزد من آیید).

کسی که تهدید می‌کند، وعده می‌دهد و برای اشغالگری وارد می‌شود چگونه ارجمندی دارد؟ و حتی خود بلقیس نیز این نکته را می‌داند: ﴿قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أُذُنًا وَكَذَلِكَ يَتَعَلَّوْنَ﴾ [ملکه] گفت: پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباہ و عزیزانش را خوار می‌گردانند، و آن‌ها این چنین می‌کنند).

جز این نیست که خداوند متعال، ارجمندی صاحب این نامه را به بلقیس وحی کرده بود و به همین دلیل او آن سخنان را بر زبان راند، و این واقعه در تفسیرهای امامیه با ذکر احادیثی که به این وحی تصریح کرده‌اند ثابت شده است.

اثبات‌های بسیار قرآنی دیگری نیز برای حجیت رؤیا آمده‌اند؛ اما ما به‌خاطر پرهیز از طولانی‌شدن مطلب از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم؛ از جمله: رؤیای خلیل الرحمان علیه السلام و سربردن فرزندش بر اساس دیدن رؤیا، و نیز رؤیای پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم درباره بنی‌امیه که از منبر ایشان بالا می‌روند. و ... و ... و ...

احادیث شریف

۱- احادیثی که تصریح کرده‌اند دیدن امامان در رؤیا درست مثل دیدن آنان در عالم

شهادت است و هیچ تفاوتی میان این دو رؤیت وجود ندارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «کسی که مرا ببیند به راستی مرا دیده است؛ چراکه شیطان به صورت من در نمی آید.»

و در حدیث دیگر می فرماید: «کسی که مرا در خواب خود ببیند به راستی مرا دیده است؛ چراکه شیطان نه به صورت من و نه به صورت هیچ کدام از اوصیای من جلوه گر نمی شود.»
از امام علی (علیه السلام) درباره ائمه چنین نقل شده است: «حالت آنان در خواب درست مثل حالت آنان در بیداری است.»

و احادیث دیگر.

۲- احادیثی که بیان می کنند رؤیا، نامه ای از سوی خداوند است که آن را به بنده مؤمنش نشان می دهد.

از علی (علیه السلام) نقل روایت شده است، فرمود: «رؤیای مؤمن بر مجرای کلام پروردگار جریان دارد که نزد او سخن می گوید.»

اما اینکه رؤیا بشارت است یا انداز، روایت شده است پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره از یارانش می پرسید: «آیا بشارتها یا اندازهای هست؟» و از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است: «وحی برداشته شده است، و بشارتها و اندازها مانده اند.» پس در رؤیا، بیان و اندازی از سوی خداوند متعال برای بنده مؤمنش است. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «وقتی بنده بر معصیت خداوند عزوجل باشد و خداوند خوبی او را بخواهد در خوابش رؤیایی به او نشان می دهد که او را می ترساند و او به واسطه آن، از آن معصیت دوری می کند؛ و رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «رؤیای مؤمن بر مجرای کلام پروردگار

جریان دارد که نزد او سخن می‌گوید.»

۳- احادیثی که ثابت می‌کنند رؤیا جزئی از اجزای نبوت است:

روایات در این زمینه، بسیارند و به یک روایت منحصر نمی‌شود. یک روایت می‌فرماید رؤیا جزئی از چهل جزء نبوت است؛ دیگری می‌فرماید از شصت جزء، و نیز می‌فرماید هفتاد جزء، و هفتاد و شش جزء نیز آمده است. این اختلافها به خاطر اختلاف درجات ایمان و راستی در گفتار، به خصوص برای کسی است که رؤیا دیده است.

از رسول خدا ﷺ نقل شده است، فرمود: «رؤیای مؤمن جزئی از ۷۷ جزء نبوت است.»

پیامبر ﷺ فرموده است: «رؤیای مؤمن جزئی از ۴۶ جزء نبوت است.»

از ایشان ﷺ روایت شده است، فرمود: «وقتی زمان نزدیک شود رؤیای مؤمن [در اکثریت قریب به اتفاق] دروغ نمی‌شود، و راست‌گوترین در رؤیا، راست‌گوترین در گفتار است.»

امام صادق علیه السلام فرموده است: «وقتی بنده بر معصیت خداوند عزوجل باشد و خداوند خوبی او را بخواهد در خوابش رؤیایی به او نشان می‌دهد که او را می‌ترساند و او به واسطه آن، از آن معصیت دوری می‌کند؛ و رؤیای صادق جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»

اهل بیت علیهم السلام بر یک مسئله تأکید می‌کرده‌اند؛ اینکه اکثر قریب به اتفاق رؤیاهای انسان دروغ‌گو صحیح نیست؛ زیرا او در بیداری از آنچه وجود ندارد خبر می‌دهد، و در نتیجه در خواب نیز چیزی را می‌بیند که وجود ندارد. در کتابها از امامان علیهم السلام چنین تعبیری آمده که رؤیای مؤمنان صحیح است؛ زیرا نفس مؤمن پاک، و یقینش صحیح است؛ پس روحش [از کالبد] خارج می‌شود و با فرشتگان دیدار می‌کند؛ و رؤیا، وحیی از سوی خداوند بزرگوار جبار است.

ابوعبدالله (علیه السلام) فرموده است: «رؤیای مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوت است؛ و خداوند عزوجل وقتی بنده‌ای را دوست بدارد او را بزرگ می‌گرداند و بی‌نیازی‌اش را در نفسش، و نورش را بین چشمانش قرار می‌دهد؛ و وقتی به بنده‌ای خشمگین شود او را به خودش واگذار می‌کند و نیازمندی‌اش را بین چشمانش قرار می‌دهد.»

۴- احادیثی که تصریح می‌کنند امامان (علیهم السلام) به رؤیاهایی که اصحابشان برایشان نقل می‌کردند اقرار و آن‌ها را تأیید می‌کردند و ایشان (علیهم السلام) در برابر کسانی که رؤیایها را برایشان تعریف می‌کردند سکوت می‌فرمودند، و حتی از تأویلشان به آنان خبر می‌دادند؛ و برای ما نقل نشده است که آن‌ها رؤیا را رد کرده و گفته باشند اعتبار ندارد؛ خداوند متعال از بیهوده‌کاری بسی به‌دور است. روایات واقعاً بسیارند و بنده فقط یک رؤیا را نقل می‌کنیم، و کسی را که خواستار اطلاع بیشتر است به مطالب طولانی‌تر واگذار می‌کنیم.

از محمد بن مسلم نقل شده است، گفت: خدمت ابوعبدالله (علیه السلام) وارد شدم در حالی که ابوحنیفه نزد ایشان بود. به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم، رؤیای عجیبی دیدم. ایشان فرمود: «ای ابن‌مسلم! آن را بیان کن؛ زیرا آگاه به آن اینجا نشسته است.» و با دست خود به ابوحنیفه اشاره کرد. می‌گوید: عرض کردم: در رؤیا دیدم گویی وارد خانه‌ام شدم و خانواده‌ام بیرون آمدند و گردوی بسیاری شکستند و آن‌ها را روی سرم پاشیدند. از این رؤیا تعجب کردم. ابوحنیفه گفت: تو مردی هستی که در ارث خانواده‌ات با فرد فرودست جدال و دشمنی می‌کنی؛ و بعد از دشمنی شدید - ان‌شاءالله - به حاجت خودت از آن ارث می‌رسی. ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند درست گفתי ای ابوحنیفه.» می‌گوید: سپس ابوحنیفه از نزد ایشان بیرون رفت. عرض کردم: من از تعبیر این ناصبی بدم می‌آید. فرمود: «ناراحت نباش ای ابن‌مسلم. تعبیر او مشابه تعبیر ما نیست و تعبیر ما مشابه تعبیر آن‌ها نیست، و تعبیر رؤیای آن‌طور نیست که او تعبیر کرد.» می‌گوید به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم، اینکه شما فرمودی درست گفתי و شما سوگند خوردی، در حالی که او اشتباه کرده بود به

چه معناست؟ فرمود: «بله، سوگند خوردم او به خطا رفته است.» می‌گوید به ایشان عرض کردم: تأویل آن چیست؟... سپس تأویل آن را بیان کرد و چند روز بعد اتفاق افتاد.

۵- روایاتی که فضیلت کسی را بیان می‌کنند که رسول خدا محمد ﷺ یا ائمه ﷺ را دیده، و نجات و رستگاری را یافته است؛ و حتی روایاتی نیز هستند که تصریح می‌کنند کسی که سوره‌ای از قرآن کریم را در عالم رؤیا خوانده باشد ثواب برده است. یا روایاتی که قواعدی کلی برای تأویل رؤیا بیان می‌کنند؛ مثل اینکه انگشتر نماد یک چیز به‌خصوص است، و نمادهای بسیار و بسیار دیگر.

۶- روایاتی که از ائمه ﷺ وارد شده‌اند برای اینکه اگر بخواهی رسول خدا ﷺ یا یکی از امامان ﷺ را در عالم رؤیا ببینی فلان کار و فلان کار را انجام بده. حال آیا کسی که حجیت رؤیا را انکار می‌کند امامان ﷺ را به بیهوده‌گویی متهم می‌کند؟! هرگز چنین نیست، و خداوند از چنین نسبت‌هایی بسی به‌دور است؛ و گرنه چگونه بین فرمایشات ایشان ﷺ که هرکسی که می‌خواهد رؤیا ببیند فلان کار را انجام دهد با اینکه رؤیا بازیچه است سازگاری برقرار می‌شود؟ یا اینکه امام ﷺ از باطل بودن رؤیا آگاه است و در عین حال به باطل دستور می‌دهد؟! پناه بر خدا، یا اینکه -طبق این پندار باطل- امام ﷺ چیزی را بیان می‌کند که از آن اطلاع ندارد! همه از خداییم و به‌سوی خدا باز می‌گردیم، و آنان که به آل محمد ﷺ ظلم کردند به‌زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت.

از ابو‌عبداللہ ﷺ روایت شده است، فرمود: «کسی که می‌خواهد رسول خدا ﷺ را در خواب خود ببیند آخرین نماز -عشا- را بخواند، و باید غسل پاکی انجام دهد، و چهار رکعت با چهارصد آیه‌الکرسی بخواند، و هزار مرتبه بر محمد و آل محمد ﷺ درود بفرستد، و لباسی پاک بپوشد، و نه به‌صورت حلال و نه به‌صورت حرام با کسی آمیزش نکند، و دست راست خود را زیر گونه‌اش راستش قرار دهد، و صد مرتبه تسبیح بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله؛ و صد مرتبه بگوید: ماشاء الله. در این

صورت او پیامبر (ص) را در خوابش می بیند.»

سخنان گفته شده بر کسی که به صورت زیر استدلال می کند نیز تطبیق می کند: اینکه رسول خدا (ص) می فرماید «کسی که ما را ببیند قطعاً ما را دیده است» فقط برای کسی است که ایشان را در بیداری دیده است؛ یعنی کسی که او را در بیداری می شناسد. ما به او می گوئیم: آیا هیچ کدام از صحابه رسول خدا (ص) هم عصر امام صادق (علیه السلام) بوده است؟ پاسخ منفی است؛ زیرا این یک حقیقت تاریخی است. یا آیا شما می گوئید امام صادق (علیه السلام) سخن نشدنی را بیان می کند؟ و آیا این فرمایش، ناظر به یک تخصیص است، یا سخن عامی برای هرکسی است که می خواهد رؤیا ببیند؟ «هرکس می خواهد رسول خدا (ص) را ببیند». شما را چه شده است؟ چگونه حکم می کنید؟

همچنین روایت شده است اگر می خواهی مولا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در خواب ببینی در بستر خودت بگو: «خدایا، من از تو درخواست می کنم. ای کسی که لطف پنهانی دارد، و دست هایش برای انجام هر کاری تواناست. به همان لطف پنهان تو که به هر بنده ای لطف کردی برایش کافی بوده است از تو درخواست می کنم مولایم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را در خوابم به من نشان بدهی.»

شخص منکر امامان چه دارد بگوید، در حالی که دیدن رؤیای هر مرده ای امکان پذیر است؟ شیخ طوسی در کتاب مصباح گفته است:

«کسی که می خواهد شخص مرده ای را در خواب خود ببیند بگوید: "اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يُوصَفُ، وَالْإِيمَانُ يُعْرَفُ مِنْهُ، مِنْكَ بَدَأَتِ الْأَشْيَاءُ وَالْإِنِّكَ تَعُوذُ، فَمَا أَقْبَلَ مِنْهَا كُنْتُ مَلْجَأَهُ وَمَنْجَاهُ مَا أَدْبَرَ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَلْجَأٌ، وَلَا مَنْجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، فَاسْأَلْكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَاسْأَلْكَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ، وَبِحَقِّ عَلِيِّ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ، وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ الَّذِينَ جَعَلْتَهُمَا سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَجْمَعِينَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ

مُحَمَّدٍ وَأَلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُرَبِّنِي مَيْتِي فِي الْحَالِ الَّتِي هُوَ فِيهَا." "بارخدایا، تو زنده‌ای هستی که توصیف نمی‌شود، و ایمان با این خصوصیت شناخته می‌شود. تو چیزها را آغاز کردی، و آن‌ها به‌سوی تو بازمی‌گردند. هرچیزی از آن‌ها را که به تو رو کرد تو ملجأ و پناهگاهش هستی، و هرچیزی از آن‌ها که به تو پشت کرد تو پناهگاهش نیستی؛ در حالی که هیچ ملجأ و پناهی جز از تو، و جز به‌سوی تو نیست. پس، از تو درخواست می‌کنم که هیچ معبودی جز تو نیست، و از تو درخواست می‌کنم به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، و به حق حبیب محمد ﷺ آن آقای انبیا، و به حق برترین اوصیا، و به حق فاطمه سیدهٔ زنان جهانیان، و به حق حسن و حسین که آن‌ها را سروران جوانان همهٔ اهل بهشت قرار دادی؛ بر محمد و آل محمد درود فرست، و مردهٔ مرا در همان حالتی که در آن هست به من نشان بده." در این صورت او را در رؤیا می‌بینی.»

۷- ارتباط رؤیا با صاحب‌الامر (خداوند در زمین تمکینش دهد):

ارتباط امام صاحب‌الامر با رؤیا در اخبار بسیاری روایت شده است؛ همان طور که در روایت‌های اهل‌بیت ﷺ ثابت شده است صیحه در عالم رؤیا رخ می‌دهد. هرکسی خواستار آگاهی از این حقیقت است می‌تواند به کتاب برادر ارجمندم احمد خطاب «فصل الخطاب فی حجیة رؤیا اولی الالباب: سخن نهایی دربارهٔ حجیت رؤیای خردمندان» مراجعه کند. از امام رضا ﷺ دربارهٔ رؤیا پرسیده شد. ایشان ﷺ فرمود: «ای فلانی، بدان اگر ما تمام آنچه را می‌دانیم به شما خبر دهیم قطعاً گردن صاحب‌الامر گرفته خواهد شد.»

وقتی پرچم‌های سیاه از خراسان خروج کردند امام صادق ﷺ فرمود: «مادام که شب و روز آرام است آرام باشید. وقتی ما را دیدید که بر کسی جمع شدیم با سلاح به‌سوی ما بشتابید.»

می‌دانیم قائم ﷺ کسی است که با سلاح خروج می‌کند، و قطعاً امامان ﷺ در زمان ایشان وفات کرده‌اند؛ پس اجتماع ائمه فقط از راه رؤیا انجام خواهد شد، و این واقعه‌ای

است که در این دعوت مبارک حاصل شده است.

بنابراین رؤیا در آخرالزمان -طبق روایت‌های اهل بیت (علیهم السلام)- جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به همین دلیل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «وقتی زمان نزدیک شود رؤیای مؤمن [در اکثر قریب به اتفاق] دروغ نمی‌شود؛ و راست‌گوترین آنان در رؤیا، راست‌گوترینشان در گفتار است.»

مشاهدات عینی

دلیل سوم برای حجیت رؤیا، حس و مشاهده حسی و عینی است؛ و این دلیل، کسانی را که (به ظاهر) به سخنان ائمه ایمان دارند ولی -در عمل- آن‌ها را قبول ندارند ملزم می‌کند. این دلیل برای همه روشن است؛ وگرنه کدامیک از ما هست که تا به حال رؤیایی که در عمل محقق شده است ندیده باشد؟!

اما اینکه ما امروز می‌بینیم عده‌ای از مسئله رؤیا روی گردان هستند، این روی گردانی، تام و تمام نیست. نظر شما درباره کسی که در گفته‌هایش از یک خط تا خط بعدی تناقض گویی می‌کند چیست؟ او را می‌بینی رؤیاهایی را که دیگری به آن‌ها استدلال می‌کند نفی می‌کند، در حالی که اگر رؤیایی به خودش برسد -حتی اگر چندان قابل ذکر نباشد- به آن اهمیت می‌دهد و حتی چه بسا گشودن رمزهای آن رؤیا علیه خود او باشد نه به نفعش، و شیطان بتواند با آن (رؤیا) بازی کند؛ چراکه همراه با معصوم یا در مکان مقدسی نبوده، یا اسم خداوند متعال در آن نیامده است؛ و مطالب بسیاری در این خصوص آمده است، ولی در اینجا آنچه برای ما اهمیت دارد تقسیم‌بندی رؤیاهایی است که در میان مردم متداول است. این رؤیاها عبارت‌اند از:

۱- رؤیای صادقانه؛

۲- آحلام (خواب‌ها)؛

۳- خواب‌های پریشان؛

کسی که می‌خواهد از جزئیات این تقسیم‌بندی‌ها مطلع شود می‌تواند به کتاب «سخن نهایی درباره حجیت رؤیای خردمندان» مراجعه کند.

برای متمایز کردن رؤیاهای صادقانه از رؤیاهای دیگر، نکاتی گفته شده است؛ از جمله:

۱- دیدن معصوم:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن جز وحیی که به او نازل می‌شود نیست).

رسول خدا ﷺ فرموده است: «کسی که ما را [در خواب] ببیند قطعاً ما را دیده است؛ زیرا شیطان نه به شکل من و نه به شکل هیچ‌کدام از اوصیای من نمی‌آید.»

احادیث دیگری نیز در این خصوص روایت شده‌اند؛ از جمله: «هرکس ما را [در خواب] ببیند قطعاً ما را دیده است؛ چراکه شیطان به شکل ما نمی‌آید.» و از جمله: «هرکس مرا در خواب خود ببیند قطعاً مرا دیده است...»

۲- دیدن رؤیای اهل بیت (علیهم‌السلام)، و حتی شیعیان‌شان (اصحاب تشیع حقیقی) که جایگاه خاصی دارند رؤیای صادقانه است؛ زیرا رسول اعظم ﷺ می‌فرماید: «هرکس مرا در خواب خود ببیند قطعاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان به شکل من یا به شکل هیچ‌کدام از اوصیای من یا به شکل هیچ‌کدام از شیعیان آنان نمی‌آید؛ و رؤیای صادقانه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»

۳- دیدن رؤیای فرستادگان و همه معصومین (علیهم‌السلام) و فرشتگان.

۴- دیدن رؤیای جاهای مقدسی که شیطان‌ها نمی‌توانند به آن‌ها وارد شوند.

۵- تکرار رؤیای یک حادثه، مثل رؤیای ابراهیم خلیل (علیهم‌السلام) در فرمان ذبح فرزندش.

۶- زمان‌های مشخصی وجود دارند که رؤیا در آن زمان‌ها صادق است؛ از جمله آنچه از امام صادق (علیه السلام) درباره رؤیای قبوله آمده است.

۷- رؤیاهایی که در آن‌ها اسم خداوند متعال بیاید از نظر اهل بیت (علیهم السلام) از جمله رؤیاهای صادق به شمار می‌روند.

ما در این کتابچه فقط به رؤیاهایی که به زینت معصومین (علیهم السلام) و عده اندکی از بندگان صالح خدا آراسته شده‌اند بسنده کرده‌ایم، تا این کتابچه، ابلاغی آشکار از سوی خداوند متعال باشد. با این مقدمه ساده، روایت‌های آل محمد (علیهم السلام) برای ما روشن کردند رؤیای صادق با قواعدی محدود و مشخص شده‌اند که شیاطین نمی‌توانند از آن‌ها عبور کنند؛ پس کسی که بر تکذیب آل محمد (علیهم السلام) اصرار دارد خواستار چه چیزی است؟ و کسی را که بر تکذیب نشانه‌های خداوند متعال اصرار دارد چگونه هدایت کنیم؟ ای خواننده گرامی، شما را به خدا سوگند می‌دهیم در صف شیاطین علیه اولیای خدا قرار نگیرید. پس در برابر صدای حق خاموش باشید و از خودتان بپرسید آیا این رؤیاهای بسیار، جز وحیی بزرگ از سوی خداوند متعال برای بشریت بوده است؟ و دقت کن در چه راهی گام می‌نهی؛ چرا که تکذیب آیات خداوند تکذیب خود اوست؛ چه این آیات با انبیا و فرستادگان باشد، و چه با بنده نیازمند مسکینی باشد که فریاد می‌زند ای مردم، فرستاده به شما می‌گوید: راه سید احمدالحسن، حق است؛ پس بشنوید و اطاعت کنید.

امروز عزم خود را جزم کردیم تا این کتابچه را گردآوری کنیم به قصد تقرب به وجه تو ای کریم- و در آن تعدادی از رؤیاهای بسیاری که انصار در جاهای مختلف دیده‌اند جمع‌آوری کردیم و حتی عده‌ای از کسانی که رؤیا دیده‌اند اصلاً جزو انصار نبوده‌اند. تمام کسانی که این رؤیاهای را دیده‌اند آماده‌اند تا برای دیده‌های خود قسم یاد کنند. سپاس و ستایش خدایی را که اول است و آخر، و ظاهر است و باطن، برای نعمت‌هایش که بی‌کران است و در شماره نمی‌گنجد.

رؤیاها

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است؛ او که مالک سلطنت، روان کننده کشتی (وجود)، مسخرکننده بادهای، شکافنده سپیده صبح، حکم فرمای روز جزا، و پروردگار جهانیان است.

سپاس و ستایش از آن خدایی است که از ترس او آسمان و ساکنانش غرّش می کنند، و زمین و آبادکنندگانش می لرزند، و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه ور است به تلاطم درمی آیند.

بارخدا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ آن کشتی روان در اقیانوس های ژرف، که هرکه بر آن سوار شود ایمنی یابد و هرکه آن را ترک گوید غرق شود. پیشی گیرنده از آن ها از دین خارج، و عقب مانده از آن ها نابود، و ملازم و همراه با آن ها رسیده به حق است.

سید ضیاء / ناصریه

در خواب دیدم امام مهدی (علیه السلام) نامه ای به من عرضه داشت که قسمت هایی از آن به من مربوط می شد و در آن نوشته شده بود: امر ما یک باره و ناگهانی است؛ اگر ما را یاری ندهی جزو هلاک شدگان هستی، و عذاب دردناکی خواهی داشت. بعد از آن سخن رسایی بود که آن را حفظ نکردم؛ و در پایان نامه سمت راست نوشته بود «امام مهدی (علیه السلام)» و به امضای ایشان بود، و من آن توقیع را حفظ نکردم. در سمت چپ نوشته شده بود «رکن شدید احمد الحسن» و به امضای ایشان بود، و من آن توقیع را حفظ نکردم. با مشاهده این رؤیا

به دعوت سید احمدالحسن ایمان آوردم. والحمد لله وحده.

سید ضیاء / ناصریه

در خواب دیدم گویی به همراه جماعتی از انصار، نماز جماعت می خوانم، و در قنوت چنین دعا می کنم: ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ (کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا در ایمانش خیری به دست نیاورده است، ایمان آوردنش سودش نمی بخشد). بارخدا، ما را طوری قرار قرار بده که شهادت به همراه احمدالحسن را به دست آوریم. یاالله، یاالله، یاالله...

سید ضیاء / ناصریه

در خواب یکی از فرشتگان را دیدم که این آیه را ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ (و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم) با این قرائت می خواند: «تو را جز "احمدی" [جز ستایشی] - برای جهانیان نفرستادیم» و منظورش سید احمدالحسن بود. به او گفتم: چطور این چنین می شود؟ به من چنین مضمونی گفت: رحمت در آسمان، احمد است؛ و شروع به توضیح دادن کرد که چگونه رحمت در اصل قرآن «احمد» است.

سید ضیاء / ناصریه

پس از ساخته شدن حسینیه انصار امام مهدی (علیه السلام) در ناصریه، در خواب دیدم ضریح امام علی (علیه السلام) برای اولین مرتبه در ناصریه ساخته می شود، و با یکی از انصار برای زیارت آن رفتم و در آنجا یک کبوتر خانگی بود. بعد از دو روز به حسینیه انصار امام مهدی (علیه السلام) در ناصریه رفتم و همان کبوتر را در حسینیه دیدم. دانستم حرمت حسینیه انصار امام مهدی (علیه السلام) درست مثل حرمت ضریح امام علی (علیه السلام) است؛ همچنین رؤیایی با این مضمون دیدم که حسینیه انصار امام مهدی (علیه السلام) در ناصریه از حرمت ضریح امام علی (علیه السلام) برخوردار است.

سید ضیاء / ناصریه

در خواب، رسول خدا محمد ﷺ را دیدم که در یک جادهٔ خاکی راه می‌رفت، در حالی که عدهٔ اندکی از مؤمنان به ایشان همراهش بودند، ولی بسیاری از مردم ایشان را مسخره می‌کردند؛ اما ایشان می‌فرمود: پدرم ابراهیم ﷺ امتش را با دو رکعت نجات داد، و من اگر بخواهم امتم را با بالابردن دستم به‌سوی خداوند نجات می‌دهم. به‌سوی رسول خدا ﷺ رفتم. ایشان ﷺ چنین به من فرمود: سید احمد راست‌گوست، و سخنش یکی است و هیچ استثنایی قائل نمی‌شود؛ ولی امامان ﷺ چه بسا استثنا قائل می‌شدند؛ زیرا به‌خاطر ستمکاران در تقیه بودند. سپس فرشتگانی را در آسمان دیدم که صدا می‌زدند: امر خدا آمد. نزدیک رسول خدا ﷺ نشستم و شروع به گریه کردم.

سید ضیاء / ناصریه

در رؤیا دیدم سید احمد الحسن وارد حسینه شد و فرمود: پشت‌سر من امام مهدی ﷺ می‌آید؛ و از ما خواست حسینه را برای استقبال از امام مهدی ﷺ آماده کنیم. امام ﷺ نزدیک حسینه بود و به‌سوی ما می‌آمد.

سید ضیاء / ناصریه

در رؤیا دیدم گویا می‌خواهم ضریح امام علی ﷺ را زیارت کنم. رویِ درب مانعی بود که به‌سختی برداشته می‌شد و هیچ‌کسی واردش نمی‌شد؛ ولی من به سختی وارد شدم و امام علی ﷺ را زیارت کردم. سپس تصویری از یکی از مراجع را در سمت چپ دیدم که روی صورتش لکهٔ سیاهی بود که چشم‌ها و قسمتی از پیشانی و بینی‌اش را پوشانده بود؛ و تصویر دیگری از مرجع دیگری پشت‌سرم دیدم که ریش و سیبش کنده شده بود و عمامه‌ای به سر داشت. تصویر دیگری از مرجع دیگری دیدم که عمامه‌اش پاره، و صورتش نیز مجروح و زشت شده بود. سپس به قبله نگاه کردم و امام علی ﷺ را روی اسب سفیدی دیدم و سید

احمدالحسن نیز پشتِ سرش روی اسبی بود در حالی که زرهٔ ابوالفضل العباس (علیه السلام) را پوشیده بود، و آن‌ها با شتاب می‌آمدند.

سیده‌ای از انصار / ناصریه

در خواب دیدم سید احمدالحسن در جای بلندی از زمین قرار دارد و مردم را به یاری امام مهدی (علیه السلام) فرامی‌خواند؛ ولی مردم -جز عده‌ای اندک که گردش بودند- به گفته‌هایش توجه نمی‌کردند، و بیشتر مردم در هرج‌ومرج و آشفتگی بودند.

سیده‌ای از انصار / ناصریه

ده سال قبل در خواب دیدم گویا برادرم یکی از انصار امام مهدی (علیه السلام) بود، و الحمد لله او الآن یکی از مؤمنان به دعوت سید احمدالحسن و جزو انصار امام مهدی (علیه السلام) است.

شیخ حازم / نجف اشرف

چندین روز از خداوند سبحان و متعال درخواست کردم سید احمدالحسن را در آغاز دعوتش به من بشناساند. در رؤیا صدای نداده‌های را شنیدم که می‌گفت امام مهدی (علیه السلام) به زودی خواهد آمد. من نشسته بودم و احساس کردم امام از پشتِ سرم می‌آید. برگشتم و امام مهدی (علیه السلام) را دیدم در حالی که سید احمدالحسن همراهش بود و آن‌ها بسیار شبیه یکدیگر بودند، ولی امام مهدی (علیه السلام) زیباتر و باهیب‌تر بود. والحمد لله وحده.

ابوحسن / مجر

در خواب، امام مهدی (علیه السلام) را دیدم. ایشان به من به این معنا فرمود: انصار من در مجر و عماره اندک هستند. در آن زمان واقعاً تعداد انصار امام مهدی (علیه السلام) اندک بودند، ولی اکنون -الحمد لله- تعدادشان زیاد شده است.

مجید داخل / بصره

امیرالمؤمنین علیه السلام را پس از توسل به امام مهدی علیه السلام در رؤیا دیدم. امام علیه السلام نزد من آمد و مرا در آغوش شریف خود گرفت؛ گویی او را با تمام خصوصیاتش می‌شناختم؛ از جمله کوتاه‌قد بودن، نیرومندی، و سبزه‌بودن. عرض کردم: مولای من، ظهور امام مهدی علیه السلام چه هنگام است، و این دعوت (منظورم دعوت سید احمدالحسن بود) چیست؟ ایشان فرمود: نزدیک است، و او (یعنی سید احمدالحسن) فرزند من است. به ایشان عرض کردم: آیا این مدت را در چهار سال محدود می‌کنید؟ به من فرمود: خیر. عرض کردم: آیا سه سال است؟ به من فرمود: ان شاء الله نزدیک است.

ابونزار / العماره

دیدم در راهی هستم. سپس راه باریک می‌شود. فرد معمّمی را دیدم که عمامه سفید با لباس حوزوی پوشیده بود و با من در این راه می‌آمد تا آنکه گفت: در راه، خفاش‌هایی خواهیم دید. به او گفتم: ان شاء الله خفاشی نیست. تا انتهای آن راه رفتیم و به درِ اتاقی رسیدیم. در را باز کردیم و وارد اتاق شدیم. در اتاق، نوری به شدت می‌تابید، و فرد معمّمی با عمامه مشکی آنجا بود. خواستم گونه‌هایش را ببوسم، ولی او به من اجازه این کار را نداد. با عبایی که داشت قسمتی از صورتش را پوشاند. پیشانی‌اش را در برابر من گرفت و من میان دو چشمش را بوسیدم.

بعد از گذشت مدتی از این رؤیا، با سید احمدالحسن وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام دیدار کردم، و او را درست همانند کسی دیدم که پیشانی‌اش را بوسیده بودم، در حالی که قبلاً با ایشان دیدار نکرده و او را ندیده بودم؛ و این مرتبه اولی بود که در آنجا ایشان را می‌دیدم. والحمد لله وحده.

سید موفق / العماره

شک و تردیدی درباره برخی از مسائل دعوت (دعوت سید احمد الحسن) به جانم افتاده بود. در عالم رؤیا دیدم مردم گرد بیت الله الحرام طواف می کنند، ولی حجرالاسود در جای خودش نبود. والحمد لله رب العالمین.

مدت زمانی بعد متوجه تأویل این رؤیا شدم. در متشابهات خواندم حجرالاسود، فرشته گران قدری است که کتاب عهد و پیمان برای ولایت اهل بیت (علیهم السلام) را بلعیده است، و معنای آن رؤیا برایم روشن شد؛ یعنی خروج مردم از ولایت اهل بیت (علیهم السلام) با تکذیب قضیه امام مهدی (علیه السلام) توسط آنان (یا نپذیرفتن این قضیه) که در فرستاده اش سید احمد الحسن جلوه گر شده است. والحمد لله وحده.

حامد / العماره

در عالم رؤیا یکی از کسانی را که می شناختم دیدم. به همراهش شخص بلندقامتی بود که فهمیدم نصرانی است. او آمد تا درباره دعوت سید احمد الحسن فرستاده امام مهدی (علیه السلام) با من مناظره کند. به او خوشامد گفتم و دستم را دراز کردم که با او دست بدهم، ولی او با من دست نداد. آن کسی که می شناختم به من گفت: برادرم، او می گوید (یعنی سید احمد الحسن) انیس اهل بیت (علیهم السلام) است. به او گفت: بله، او انیس اهل بیت (علیهم السلام) و دوست و رفیق ایشان (علیه السلام) است. به او گفتم: آیا این باعث نگرانی شما شده و شما را از دعوت بازداشته است؟ چه می گوئید اگر به شما بگوئیم سید احمد الحسن همان کسی است که زمین را آزاد می کند، و همان کسی است که زمین را از عدل و داد پر می کند. والحمد لله رب العالمین.

حامد / العماره

در عالم رؤیا دیدم وارد خیابان تربیت شدم. قبل از اینکه وارد شوم یک ماشین نظامی آمریکایی در ابتدای خیابان تربیت دیدم که سربازانش نشسته و مسلح بودند. از کنار آنان

عبور کردم و وارد شدم و از آنان نترسیدم. جیب‌هایم پر از بیانیه‌هایی بود که از سوی انصار امام مهدی علیه السلام صادر شد بود تا توزیعشان کنم. عده‌ای از مردم را دیدم که نشسته بودند و به تلویزیون نگاه می‌کردند و به اخبار رسانه عربی که پخش می‌شد گوش می‌دادند. یکی از افرادی که نشسته بود نزد من آمد و گفت: آیا تو حامد نیستی؟ گفتم: بله. گفت: شخصی درباره تو در تلویزیون گفته است که تو به‌سوی کسی فرامی‌خوانی که ادعا می‌کند فرستاده امام مهدی علیه السلام است؛ و تصویر مرا نشان داد و گفت: این کسی است که دعوت می‌کند، و به تصویر من اشاره کرد. وارد جایی شدیم که کسی درباره من چیزی می‌گفت، و من به آنچه درباره ام می‌گفت اهمیت نمی‌دادم. تمام هم‌وغم من توزیع بیانیه‌هایی بود که با خود داشتم. بیانیه‌ها را از جیبم بیرون آوردم و دنبال آخرین بیانیه صادرشده گشتم، که بیانیه سیزده رجب بود. با جست‌وجو در بیانیه‌ها، بیانیه مدنظر را یافتم، و در آن جمله‌ای دیدم: «برای کسی که دو چشم دارد صبح طلوع کرده است.» و به او گفتم: بگیر، حجت را بر تو تمام کردم....

حیدر بصری / ناصریه

در خواب، رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله را دیدم که دو شخص قوی‌هیکل در برابرش بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: احمد را نزد من بیاورید. سید احمدالحسن آمد در حالی که گروهی از انصار با ایشان بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سید احمد از موسی بن عمران علیه السلام برتر است.

سید علاء میالی / نجف

فرشته مقرب خدا جبرئیل علیه السلام را دیدم که خوشحال و مسرور- هر روز به حسینیه نجف اشرف فرود می‌آید و اسم کسانی را که در ساخت حسینیه کار می‌کنند می‌نویسد. والحمد لله رب العالمین.

ام‌ضیاء / ناصریه

خبر آقا و مولایم احمدالحسن -وصی و فرستادهٔ امام مهدی (علیه السلام) به من رسید و به سادگی به ایشان ایمان آوردم. دیدم فرزندانم رؤیاهای بسیاری می بینند، در حالی که من هیچ رؤیایی نمی دیدم. از خداوند (جلّ اسمه) درخواست کردم رؤیایی بینم تا دلم آرام گیرد. در خواب دیدم با آب خودم را شستم. سپس پاهایم را شستم، و دو زن را دیدم که به من می خندند و می گویند: «بینید، آیا این نظافت است؟» و این دو زن جزو کسانی بودند که بدون هیچ دلیلی دعوت را رد می کردند. والحمد لله وحده.

توضیح: می دانیم تأویل شستن، پاک شدن از گناهان است؛ و طهارت در اینجا به خاطر وارد شدن در دعوت امام مهدی (علیه السلام) حاصل شده است؛ اما رد کردن دعوت توسط آن دو شخص در رؤیا، به معنی نپذیرفتن تطهیر با آب با قبول نکردن ورود در جرگهٔ یاران امام مهدی (علیه السلام) است.

ام‌ضیاء / ناصریه

پس از اینکه وارد دعوت سید و آقایم امام مهدی به واسطهٔ وصی اش سید احمدالحسن - شدم رؤیایی دیدم؛ دیدم در جایی گلی هستم که انسان نمی تواند در آنجا حرکت کند. هیچ کس نمی توانست در آنجا حرکت کند. من نیز در آن حالت بودم. ماشین بسیار مدرنی با سرعتِ سرسام آوری آمد. آن ماشین مقابل من ایستاد. پسر من ناچای از ماشین پیاده شد در حالی که صورتش همچون ماه بود. به من گفت: با من بیا داخل ماشین. به او گفتم: می ترسم ماشین را کثیف کنم. گفت: بالا بیا، چیزی نیست. سوار شدم و ماشین را کثیف نکردم. در همان لحظه که وارد ماشین شدم پاک شدم، و از وضعیتی که گرفتارش بودم خارج شدم. توجه داشته باشید پسر من جزو انصار امام مهدی (علیه السلام) و از مؤمنان به دعوت سید احمدالحسن است. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: گِل ولای، به آلودگی‌های تعلقات زندگی دنیوی اشاره دارد. به همین دلیل با ورود به ماشین «دعوت» این گِل‌ها دیگر دیده نشدند. والحمد لله.

یکی از انصار / مجر

بعد از اینکه به دعوت سید احمدالحسن ایمان آوردم در عالم رؤیا امام حسین (علیه السلام) و امام مهدی (علیه السلام) را دیدم که نزد من آمدند و مرا به شدت در آغوش گرفتند. با ترس از خواب بیدار شدم. والحمد لله وحده.

توضیح: در این رؤیا معصوم وجود دارد، و شیطان به شکل معصوم در نمی‌آید، و بیننده نیز جزو انصار است. چگونه توفیق دیدن رؤیای معصوم با فساد اعتقادی یک‌جا جمع می‌شود؟ بلکه این رؤیا تأکید می‌کند او با امام (علیه السلام) ارتباط خوبی دارد. والحمد لله وحده.

شیخ ناظم عقیلی / نجف اشرف

در عالم رؤیا یکی از انصار را دیدم که به سوی ما می‌آید در حالی که با جبرئیل (علیه السلام) یاری می‌شد. وقتی نزدیک ما شد درباره فرشته مقرب خدا «میکائیل» پرسیدیم؛ و او به این مضمون گفت: ما به او نیاز داریم. خداوند به آنچه می‌گویم گواه است.

توضیح: در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است اصحاب امام مهدی (علیه السلام) با جبرئیل و میکائیل و فرشتگان مقرب خداوند (علیهم السلام) تسدید می‌شوند. کسی که خواهان آگاهی است می‌تواند به منابع حدیثی که درباره اصحاب امام مهدی (علیه السلام) سخن می‌گویند مراجعه کند.

یکی از انصار / مجر

در عالم رؤیا برای دوستانم شروع به توضیح دادن قضیه سید احمدالحسن کردم. آن‌ها از من دلیل یا برهان خواستند. در همین حین در آسمان سه خورشید بیرون آمد که بالای آن‌ها «قوس خدا» یا همان رنگین‌کمان بود (به قوس قزح معروف است، و روایت

اهل بیت (علیهم السلام) از این نام‌گذاری نهی می‌کنند). به آن‌ها گفتم: بارخدا یا، بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود فرست. این همان دلیل است.

ابوسجاد / نجف اشرف

در خواب دیدم نماز جمعه‌ای که انصار امام مهدی (علیه السلام)، پیروان سید احمدالحسن می‌خوانند پذیرفته شده است، با وجود اینکه تعدادشان اندک است؛ در حالی که نماز جمعه‌ای که دیگران می‌خوانند به‌رغم بسیار بودنشان- قبول نیست. والحمد لله وحده.

احمد / ناصریه

در عالم رؤیا صدایی از آسمان با این مضمون برایم آمد (این صدا تمام وجودم را فراگرفت): [آن صدا گفت:] اگر ولایت امام اول و وصی اول علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را داری بر تو باد به ولایت سید احمدالحسن؛ و اگر ولایت امام دوم حسن بن علی (علیه السلام) را داری بر تو باد به ولایت سید احمدالحسن (نخستین وصی). دیگر نتوانستم این صدا را تحمل کنم، و اگر شکیبایی می‌کردم بقیه امامان (علیهم السلام) را هم کامل می‌کردم. از رؤیا بیدار شدم. همراه این صدایی که می‌شنیدم ظرف بزرگی بود که در آن چیزی شبیه حلیم قرار داشت. در مقابل من در ظرف نوشته شد: علی بن ابی‌طالب، وصی اول است. بعد از آن تصویر سید احمدالحسن آشکار شد، و در آن نوشته برقی درخشان بود. از رؤیا بیدار شدم و ناخودآگاه گفتم: السلام علیک یا سید احمد! والحمد لله رب العالمین.

توضیح: این ندادهنده همان چیزی است که روایات درباره‌اش آمده که جزئی از چهل جزء نبوت است، و همان ندایی است که روایات درباره‌اش گفته‌اند خطاب خداوند متعال است، و همان ندایی است که روایات درباره‌اش فرموده‌اند به‌جای فرشته مقرب خدا «جبرئیل» است؛ و این همان فرمایش اهل بیت (علیهم السلام) است که وحی برداشته شد، و بشارت‌ها و اندازها باقی مانده است. سبحان الله، اگر درباره شما یکی از این رؤیاها بیاید شما چه

خواهید گفت؟ آیا باز هم همین موضع‌گیری را اتخاذ می‌کنید، ای علمای بدنهاد؟!
والحمد لله وحده.

احمد/ ناصریه

در عالم رؤیا به دیدار آقا و مولایم امام مهدی (علیه السلام) مُشرف شدم. ایشان (علیه السلام) در جوار عده‌ای از انصار نشستند بود، و ما در جای مشخصی نشسته بودیم. امام مهدی (علیه السلام) در حالی که خشمگین بود فرمود: ای مردم عراق، آیا در تفرقه و نفاق و تکذیب باقی می‌مانید؟ هر روز نامه‌های شما برایم می‌آید: «خدایا، در فرج او شتاب کن و خروجش را آسان گردان.» و من فرزندم احمدالحسن را که بهترین فرزندانم است برای شما فرستادم... او را به سوی شما فرستادم، ولی شما او را تصدیق نکردید... سپس سید احمدالحسن عبای زردی پوشید و امام مهدی (علیه السلام) او را به همراه خودش برد. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: این رؤیا روشن است و به سخن‌پردازی چندانی نیاز ندارد. قطعاً دعا‌های دعاکنندگان به امام می‌رسد: «خدایا، در فرج قائم آل محمد شتاب کن.» و هرکه ما را در رؤیا ببیند قطعاً ما را دیده است. امام در اینجا سخن آقا و مولایم امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تکرار می‌فرماید؛ و همان سخنی را که امام حسن (علیه السلام) بیان کرد تکرار می‌فرماید؛ و همان سخنی را که امام حسین (علیه السلام) بیان کرد تکرار می‌فرماید؛ و این سیره‌ای شناخته شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ (قطعاً از حالی به حالی برخواید نشست)؛ و سخن امام (علیه السلام) انکاری را که اولیای خدا در طول مسیر بشریت با آن مواجه شده است تأیید می‌کند؛ و همان سخنی است که امام مهدی (علیه السلام) در فرستادن سید احمدالحسن فرستاده خودش - به سوی مردم عراق و همه مردم زمین با آن مواجه شده است. آیا پندگیرنده‌ای هست؟
والحمد لله وحده.

سید علاء میالی / نجف اشرف

وقتی فتنه انصار با ارتداد عده‌ای از آنان- رخ داد، به‌سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفتم و دعای توسل را تا پایان خواندم، و درخواست خودم را مطرح کردم. سید احمدالحسن در مکاشفه نزد من آمد. من داخل حرم مقدس شدم و به من فرمود: با من بیا. والحمد لله رب العالمین.

شیخ ناظم عقیلی / نجف اشرف

در یکی از شب‌ها درخواست کردم امام مهدی (علیه السلام) را ببینم. در خواب دیدم در جست‌وجوی امام مهدی (علیه السلام) هستم. دو مرد نزد من آمدند و با من همراه شدند تا مرا به‌سوی امام مهدی (علیه السلام) راهنمایی کنند. مرا مقابل درب اتاقی متوقف کردند. در درب اتاق، مرد سبزه‌رویی بود که عقالی بر سر داشت، و همراهش عده‌ای بودند که با آنان سخن می‌گفت. به من گفتند: ایشان امام مهدی (علیه السلام) است. به آنان گفتم: این مرد سبزه است. گفتند: بله، او امام مهدی (علیه السلام) است. خداوند به آنچه می‌گوییم گواه است. والحمد لله رب العالمین.

سید عبدالله غالبی / ناصریه

در خواب، امام مهدی (علیه السلام) را دیدم که به من فرمود: در دهم محرم اتفاق بزرگی که سید محمد قاری خبر داده است روی خواهد داد. وقتی از رؤیا بیدار شدم در روز دوم رفتم تا به شخص مدنظر خبر بدهم. در واقعیت نیز وقتی روز دهم محرم شد انفجارهای کربلا و کاظمین رخ داد و بسیاری از زائران بی‌گناه کشته شدند؛ خداوند رحمتشان کند. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: این رؤیا درباره امام معصوم است؛ و دوم اینکه در عمل نیز اتفاق افتاده، و جزو اخبار غیبی بوده است که اهل بیت (علیهم السلام)، هرکسی را که می‌خواهند از آن باخبر می‌کنند. والحمد لله رب العالمین.

حسین ابوعلی / مجر

در عالم رؤیا امام مهدی (علیه السلام) را در صحرا بی دیدم که به بالای صخره بزرگی صعود می کرد و بر مردم فریاد می زد: من فرستاده ام سید احمد الحسن را برای شما ارسال کردم؛ پس چرا او را تصدیق نمی کنید؟ به زودی خودم خواهم آمد. آیا او را تصدیق می کنید؟ آیا یآوری هست که ما را یاری دهد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ سپس ابتدای سوره ق را خواند: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ * بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ﴾^۱ (بسم الله الرحمن الرحيم. قاف، سوگند به قرآن باشکوه * که آنان نگویند [بلکه از اینکه هشدار دهنده ای از خودشان برایشان آمد در شگفت شدند و کافران گفتند: این چیزی عجیب است).

ای آقا و مولای من، ما تصدیق کردیم و اطاعت کردیم.

سید طالب / نجف اشرف

در یکی از شبها که درباره قضیه امام مهدی (علیه السلام) فکر می کردم و بسیاری از پرسشها در ذهنم درباره جایگاه سید احمد الحسن در این دعوت مطرح می شد مکاشفه ای برایم حاصل شد. دیدم سید احمد الحسن همان کسی است که همه اقدامات پیش رویی را که طبق روایات امام مهدی (علیه السلام) آن ها را به انجام می رساند رهبری می کند؛ از جمله این امور: مردمی که در مکه به بیعت با امام مهدی (علیه السلام) اقدام می کنند، و آغاز به راه افتادن سپاه از مکه به سوی همه کشورهای اسلامی، از جمله کوفه که در آن اقدام به تصفیه سازی همه عناصری می کند که خواستار مقابله با امام مهدی (علیه السلام) هستند؛ و او همان کسی است که تمامی این شهرها را حاضر و آماده به امام عصر (ارواح ما فدای خاک پایش) تحویل

می دهد.

علت آن هم برایم این چنین آمد که امام در این شرایطی که دوست از دشمن بازساخته نمی شود نمی تواند ظهور کند؛ در حالی که امام (علیه السلام) ذخیره ای از سوی خداوند متعال است، و او رهبر واقعی است؛ و از جمله اصول و مبادی عمومی برای رهبری، طرح ریزی و راهنمایی است؛ و این نقشی است که امام مهدی (علیه السلام) عهده دارش است، و اجراکننده این نقشه سید احمدالحسن است. بعد از مدتی دوباره این مسئله به ذهنم رسید، و در مکاشفه چیزی در درونم ایجاد شد که می گفت: سید احمدالحسن همان داوری است که روایات درباره اش می گویند در داوری اش رشوه نمی گیرد.

توضیح: روایات بر این معنا تأکید می کنند. در غیبت نعمانی گفت و گوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) و جعفر و عباس آمده است؛ حدیثی است که بیان می کند: «او حاکمی است که در حکمش رشوه نمی گیرد.» همچنین دیگر احادیث؛ این از یک سو. از سوی دیگر - که مسئله مهمی است - هرکس در درخواست خود وجه خداوند متعال را درخواست کرده باشد خداوند (جل جلاله) آنچه را خواسته است به او عطا می فرماید؛ چرا که خداوند سبحان، درخواست کننده اش را ناامید و جوینده اش را رد نمی کند. والحمد لله وحده.

طالب / ناصریه

در خواب دیدم دایی فوت شده ام (ابوصلاح) به خانه مان وارد شد، و بعد از سلام گفت: چرا شما که در حسینیه انصار امام مهدی (علیه السلام) هستید برایم دعا نمی کنید؟ از او پرسیدم: مگر تو جزو انصار سید احمدالحسن هستی؟ گفت: بله. و گفت من امام مهدی (علیه السلام) را دیده ام.

و تا جایی که بنده دانسته ام میّت از خانه حق سخن می گوید.

شیخ حیدر / ناصریه

در خواب دایی متوفایم (ابوصلاح) را دیدم و از او درباره دعوت سید احمدالحسن که آیا در آخرت نزد آنان موجود است پرسیدم؟ به من گفت: این دعوت پیش از شما نزد ما موجود بود، و حق است، و ما ان شاء الله در آن هستیم. در حین این رؤیا احساس می کردم او از خانه حق با من سخن می گوید. لازم به ذکر است فرزندان او نیز جزو انصار امام مهدی (علیه السلام) هستند. والحمد لله وحده.

شیخ بدر / نجف

دیدم مردم مرتد شده اند و امام مهدی (علیه السلام) آنان را جمع کرده است و من شاهد بر آنان بودم. امام آنان را توییح می کرد و می فرمود: چرا به دعوت ایمان نمی آورید؟ مردم می دانستند منظور ایشان دعوت سید احمدالحسن به سوی امام مهدی (علیه السلام) است. پیشاپیش آن مردم، سیدی از دوستانم بود. به امام عرض کرد: ما از این دعوت اطلاع نداریم. امام با خشم پاسخ داد: ساکت شو؛ نزد همه شما آمدم، از راه دریا و از راه خشکی و از راه آسمان. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: این رؤیایی درباره امام معصوم و مطالبی است که درباره کسی که آیات را پاره پاره می کند می فرماید. حق تعالی می فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ﴾ (آیا شما به بخشی از کتاب [تورات] ایمان می آورید، و به بخشی کفر می ورزید؟ پس جزای هرکس از شما که چنین کند جز خواری در زندگی دنیا نخواهد بود، و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانده می شوند).

سید عبدالله غالبی / ناصریه

در عالم رؤیا دیدم سید احمدالحسن و جماعتی از انصار در زندان بزرگی زندانی هستند.

سید دو نفر از انصار را برای کاری فرستاد. سپس نگرانیشان شد. رو به قبله کرد و با صدای بلند تکبیر گفت. به دنبال صدای ایشان به پشت سر نگاه کردم و امام مهدی (علیه السلام) را دیدم که می آید و با صدای بلند تکبیر می گوید. والحمد لله وحده.

توضیح: زندان نمادی برای دنیا است. از رسول خدا (ص) روایت شده است: «دنيا زندان مؤمن است.» و اعلام تکبیر نمادی برای سرآغاز دعوت مسیر به سوی خداوند (جل جلاله) است. به همین دلیل تکبیر سید منصور، پیش از تکبیر امام (خداوند در زمین تمکینش دهد) بوده است. والحمد لله وحده.

شیخ بدر / نجف اشرف

امام مهدی (علیه السلام) را در رؤیا دیدم. به ایشان عرض کردم: مولای من، اوصاف خودت را به من نشان بده. پرده را از صورت شریفش (علیه السلام) برداشت و او را همان طور که در روایات آمده است دیدم؛ با ابروانی باریک، و در گونه راستش خالی بود. به ایشان عرض کردم: مولای من، سید محمد حسنی می گوید: می توان این خصوصیات را با عمل زیبایی بر هرکسی منطبق کرد. امام تبسمی کرد و فرمود: شما مرا از طرق این ویژگی ها نمی شناسید، بلکه مرا از طریق فرستاده ام احمد الحسن می شناسید. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: این امام (خداوند تمکینش دهد) است که راهی را که به شناخت ایشان (علیه السلام) منجر می شود به شما خبر می دهد، و هر راهی به غیر از راهی که امامان برای ما ترسیم کرده اند باطل است و در نهایت به خداوند متعال نمی رسد؛ یا آیا شما می خواهید امام (علیه السلام) طبق هوای نفس خودتان و هوای نفس علمایتان بیاید؟! همه از خداییم و به سوی او بازمی گردیم؛ و سپاس و ستایش خدای را، برای بزرگی بلایش و فراوانی نعمت هایش.

ابومحمد / ناصریه

شش سال قبل از دعوت امام مهدی (علیه السلام) و فرزندش بشارت آن برایم آمد. من دقیقاً در

سال ۱۹۹۷ در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را دیدم که شخصی همراهش بود و من او را نمی‌شناختم. در همان حین به هر دو سلام کردم و به امام مهدی علیه السلام شکایت بردم ... پس از اینکه سید احمدالحسن را دیدم متوجه شدم او همان شخصی است که در رؤیا با امام مهدی علیه السلام دیده بودم؛ والحمد لله وحده.

ابومحمد / ناصریه

چند سال قبل - دقیقاً در سال ۲۰۰۰ میلادی- امام مهدی علیه السلام را در سیمای سید احمدالحسن دیدم و متوجه نشانه‌ای در پای راستش شدم. بعد از اینکه سید احمد را دیدم این رؤیا به یادم آمد و به‌جای آن نشانه نگاه کردم و آن نشانه را در همان جا دیدم. والحمد لله وحده.

توضیح: عجیب نیست سید در سیمای امام مهدی علیه السلام دیده شود. دعوتی که «حارث از آل محمد» به آن فرامی‌خواند همان دعوت امام مهدی علیه السلام است. والحمد لله وحده.

ابوفاطمه / ناصریه

در عالم رؤیا سید احمدالحسن علیه السلام را دیدم. ایشان فرمود: هرکس می‌خواهد به من نزدیک شود جایگاه خودش را به خداوند متعال نزدیک کند تا به من نزدیک شود. والحمد لله وحده.

ابوفاطمه / ناصریه

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که نشسته بود و به من سلام می‌کرد. والحمد لله وحده. توضیح: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی در رؤیا سلام کند این فضلی از خداوند است؛ و اگر آن شخص جزو انصار باشد پس ایشان از انصار راضی است. والحمد لله وحده.

ابوفاطمه / ناصریه

در عالم رؤیا دیدم با امام مهدی (علیه السلام) و سید احمد الحسن (علیه السلام) می آمدم. من پیشاپیش آنان حرکت کردم. بعد از آن وارد جایی شدم و گروهی از انصار را دیدم که فریاد می زنند و می گویند: «آیا امام، معصومی می خواهد که با او حرکت کند؟» امام و سید احمد الحسن و خانواده امام وارد شدند. خانمی از ایشان پرسید: این افراد از کی با شما هستند؟ به او فرمود: از آغاز این دعوت ... والحمد لله وحده.

ام احمد / بغداد

«ابو نور» نزد ما بود، و در دلش نسبت به صحت این دعوت (دعوت فرستاده امام مهدی، سید احمد الحسن) شک و تردید ایجاد شده بود، و در برخی از مسائل جدال می کرد. در خواب در عالم رؤیا (در همان شب) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را دیدم که به من فرمود: ای ام احمد، گوش بده. به ایشان عرض کردم: شما چه کسی هستید؟ به من فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. به ایشان عرض کردم: مولای من، شما چه می خواهید؟ به من فرمود: به محمد بگو. عرض کردم: کدام محمد؟ فرمود: ابو نور؛ به او بگو: این راه (یعنی راه سید احمد الحسن) راه خداست؛ اگر در آن سیر کنی نجات می یابی. خداوند به آنچه می گویم گواه است. والحمد لله رب العالمین.

حسن / ناصریه

امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را در رؤیا دیدم که عمامه های سفیدی بر سر داشتند، و در راه [مرقد] امام حسین (علیه السلام) حرکت می کردند و اسب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همراهشان است و پرچم انصار را حمل می کردند که بر آن نوشته شده بود «نصر من الله و فتح قریب». و امام علی (علیه السلام) برخاست و انصار را جمع کرد و ما حرکت کردیم. والحمد لله وحده.

کاظم / ناصریه

در عالم رؤیا به دیدار امام مهدی علیه السلام مُشرف شدم. ما در اتاقی نشسته بودیم. امام علیه السلام سخنان طولانی به من می فرمود. از ایشان هدیه‌ای درخواست کردم؛ زیرا به برخی از انصار هدایایی داده بود. فرمود: من به آنان هدیه می‌دهم؛ و هدیه‌ای به من داد که مجموعه‌ای از جواهرات بود. به ایشان علیه السلام عرض کردم: این هدیه‌ای است که به‌سختی به‌دست می‌آید. به من هدیه ساده‌ای بدهید، حتی اگر نخی باشد که به آن تبرک جویم. ایشان علیه السلام به من یک تسبیح داد. والحمد لله وحده.

توضیح: این مرد از انصار است، و امام به او خبر داده هدیه‌ای به برخی از انصار داده است، و این رؤیا در عمل اتفاق افتاد؛ و یکی از انصار تسبیحی به او داد که هدیه‌ای از طرف سید احمدالحسن بود. والحمد لله وحده.

شیخ بدر / نجف

پیامبر خدا عیسی علیه السلام و پیامبر خدا ایلیا علیه السلام و خضر علیه السلام و فرستاده امام مهدی علیه السلام احمدالحسن را دیدم که ۳۱۳ نفر پشت سرشان هستند. والحمد لله وحده.

توضیح: این‌ها همان ارکان چهارگانه امام مهدی علیه السلام هستند؛ و محکم‌ترینشان سید احمدالحسن است (خداوند او را یاری دهد و عزیزش گرداند) و به همین دلیل «رکن شدید» نامیده شده است. والحمد لله وحده.

ابوحسن / عماره

در خواب دیدم قبر امام حسین علیه السلام گشوده است و امام حسین علیه السلام در کفنش است، و آن سیده پاک زینب حور علیها السلام را دیدم که نزدیک امام حسین علیه السلام نشسته است و نزدیک وی عده‌ای هستند، ولی اندک هستند. سید احمدالحسن نزدیک پاهای امام حسین علیه السلام بود، و

همه برای امام حسین (علیه السلام) گریه می‌کردند و من نیز جزو گریه‌کنندگان بودم. سید احمدالحسن وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) به من نگاه کرد و از جای خودش برخاست و به من فرمود: بیا جای من، تا بسیار گریه کنی. بعد از آن از ایشان پرسیدم: چرا ما که نزدیک امام حسین (علیه السلام) و برای امام حسین (علیه السلام) گریه می‌کنیم اندک هستیم؟ آن سیده پاک زینب حورالهی پاسخ داد: این‌ها ۳۱۳ نفر انصار امام مهدی (علیه السلام) هستند؛ و فقط این افراد هستند که امام مهدی (علیه السلام) را می‌بینند. والحمد لله وحده.

توضیح: دیدن قبر امام حسین (علیه السلام) به شکل باز و اینکه سیده طاهره نزدیک ایشان (علیه السلام) است تأکید دارد بر اینکه قضیه امام حسین (علیه السلام) مفتوح شده، و زمان خون‌خواهی حسین (علیه السلام) فرارسیده است؛ و اینکه سید احمدالحسن نزدیک پاهای امام (علیه السلام) بوده به این معناست که ایشان شخصی است که این قضیه را برعهده گرفته است؛ و این همان علتی بوده است که سیده طاهره برای انصار امام مهدی (علیه السلام) بیان کرده است. والحمد لله وحده.

ابومحمد / عماره

در عالم شهادت (در این زندگی دنیوی) روی دیوار خانه‌مان تصویر یکی از ائمه (علیهم السلام) بود. به همسرم خبر دادم این تصویر به‌طور کلی- به سید احمدالحسن فرستاده امام مهدی (علیه السلام) شباهت دارد. در همان شب همسرم در خواب دید مردم فریاد می‌زنند امام مهدی (علیه السلام) ظهور کرده است، و وی به اهل خانواده می‌گفت قضیه سید احمدالحسن صحیح است، و به آن‌ها می‌گفت شوهرم بارها درباره آن به شما خبر داده، ولی شما به آن ایمان نیاوردید. حالا خود امام به‌سوی شما آمده است؛ سپس دیدم ابومحمد وارد خانه شد و به حمام رفت تا غسل کند. او لباسی سفید و شلواری خاکی پوشید، و ابزار و ادوات جنگی و سلاح برداشت، و گفت: «این همان روز است، و ابوالصالح ظهور کرد.» والحمد لله وحده.

توضیح: رفتن به حمام به پاک‌شدن با ورود به قضیه امام مهدی (علیه السلام) اشاره دارد. منظور

از لباس، فرمایش خداوند متعال است: ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾ (و بهترین جامه، [لباس] تقواست) و جزئیات آن در کتاب متشابهات موجود است. به همین دلیل آن لباس، سفید بود. ولی شلوار اشاره به جنبش جهاد مسلحانه‌ای دارد که کسی که نهضت امام را برعهده گرفته است آن را رهبری خواهد کرد. والحمد لله وحده.

شیخ بدر / نجف

یکی از دوستان را -که به دعوت سید احمدالحسن ایمان ندارد- در رؤیا دیدم که کتابی در دست داشت و می‌گفت این کتاب، قرآن است و در دست من قرآن است و قرآنی که در دست دارم سخن می‌گوید؛ ولی کتابی که در دست داشت ساکت بود و چیزی نمی‌گفت. او آن را فشار می‌داد و تویخش می‌کرد و می‌گفت: بگو، بگو، بگو. والحمد لله وحده.

توضیح: می‌دانیم قرآن ناطق، امام معصوم است. کسی که به تقلین تمسک بجوید نجات می‌یابد، وگرنه جزو هلاک‌شدگان است؛ و طبیعی است کسی که امامی ندارد کتابش سخن نمی‌گوید. والحمد لله وحده.

ابومحمد / عماره

من و دوستم حامد از عماره، مرقد سید ماجد (احمد بن حسن بن امام کاظم علیه السلام) را روز پنج‌شنبه زیارت کردیم و با برخی از افرادی که در آن مرقد شریف بودند درباره قضیه فرستاده امام مهدی علیه السلام وارد گفت‌وگویی طولانی شدیم. آن‌ها این دعوت را تکذیب می‌کردند. من و دوستم حامد از امام صاحب مرقد درخواست کردیم حاکم و گواه باشد، در حالی که در مرقد ایشان بودیم؛ زیرا عترت پاک و مطهر زنده هستند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. اندکی بعد، جوانی آمد در حالی که دعا می‌خواند و گریه و زاری می‌کرد و به خدا و سید صاحب مرقد متوسل می‌شد؛ زیرا بیمار بود و به‌شکلی بسیار اغراق‌آمیز می‌خواست شفا یابد. وی در کنار ضریح، نزدیک قبر شریف به خواب رفت و در رؤیا مردی را بالای سرش دید که به او

می‌گفت: چرا این چنین گریه و زاری می‌کنی، در حالی که این درخواست چنین کارهایی نمی‌طلبد، و این‌ها سربازان امام مهدی (علیه السلام) و نزدیک تو هستند؛ پس نترس. بعد از اینکه آن جوان بیدار شد آمد و نزدیک ما نشست؛ در حالی که چشمانش پر از اشک شده بود این رؤیا را برای ما تعریف کرد و با عشق به ما نگاه می‌کرد. از او پرسیدم: سربازان امام مهدی (علیه السلام) را که در خواب دیدی چه کسانی بودند؟ گفت: به خدا سوگند، تو و تو بودید؛ یعنی من بنده نیازمند گناهکار، و برادرم حامد از عماره. والحمد لله وحده.

توضیح: سبحان الله. ﴿فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّوْنَ﴾ (این است خدا، پروردگار راستین شما؛ و بعد از حقیقت چه چیزی جز گمراهی است؟ پس چگونه [از حق] بازگردانیده می‌شوید؟) این مرد و آن اتفاق الان شناخته شده هستند، و انصار نیز شناخته شده هستند. آیا شما ایمان می‌آورید؟ والحمد لله وحده.

ابو احسان / عماره

بعد از اینکه فرزندانم به مدت شانزده روز یا بیشتر گم شدند و سپس خداوند متعال به من نعمت داد تا آنان را به واسطه رؤیایی پیدا کنم (این رؤیا در کتاب ابلاغ آشکار، ج ۲، ص ۵۰ موجود است) دیدم در صحرای وسیعی حرکت می‌کردم که ناگهان ساختمان خیلی بزرگی در برابرم آشکار شد؛ ساختمانی که دیوارهای بلندی داشت، و دربش بزرگ و باز بود، و پله‌های بلندی داشت. باغی دیدم که گل‌های عطرآگینی داشت؛ به طوری که قبلاً چنین بویی را حس نکرده بودم. از گذرگاه عبور کردم و ناگاه سه زن محجبه را دیدم که ایستاده‌اند. حیا کردم و به آنان سلام نکردم. آنان به من گفتند بایست. ایستادم. سپس شروع به گندن گل‌هایی کردند. یک کیسه بزرگ از گل‌ها جمع کردند و به من دادند. سپس آن مسیر را تا درب دومی که در انتهایش بود ادامه دادم. آن درب نیز باز بود. هنگام خروج، یکی از انصار امام مهدی (علیه السلام) را دیدم که کنار درب ایستاده بود. به او خوشامد گفتم و از او پرسیدم این خانم‌هایی که این کیسه را به من دادند چه کسانی بودند؟ گفت: آنان را نمی‌شناختی؟ گفتم:

خیر. گفت: آن وسطی، فاطمه زهرا بود، و سمت راستی مریم عذرا، و سمت چپی آسیه بنت مزاحم علیها السلام بود. از این خوشحال شدم و به او گفتم: وقتی این مردم در برابرم هستند چگونه رد شوم؟ گفت: یا از راست، یا از چپ؛ و من سمت راست را انتخاب کردم. والحمد لله وحده.

توضیح: بدان ای برادر خواننده‌ام، دعوت سید احمدالحسن خلاصه دعوت‌های الهی است، و همه انبیا و فرستادگان به سوی آن و یاری‌دادنش دعوت می‌کرده‌اند، و حتی امامان علیهم السلام برای اصحاب آن و افرادی که داخلش شده‌اند بسیار دعا کرده‌اند؛ پس جای تعجبی ندارد که رؤیای سرور زنان جهان و عذرای پاک، مریم و آسیه بنت مزاحم علیها السلام را ببینیم، و آن‌ها نیز با این رؤیا به یکی از انصار تفضل بفرمایند. والحمد لله وحده.

شیخ ناظم عقیلی / عماره

در عالم خواب دیدم سید دفاَس - که در عماره مدفون است - به زندگی دنیا بازگشته و سند توثیقی برای سید احمدالحسن فرستاده امام مهدی علیه السلام نوشته است. در آن سند این چنین نوشته شده بود:

من سید فلان فرزند فلانی هستم ... پسر حسن مجتبی علیه السلام که به سید دفاَس معروفم، و در نبرد علیه عباسی‌ها به شهادت رسیدم. احمدالحسن سید، سید، سید، سید است... و این گواهی ادامه‌ای داشت که متنش را به یاد نمی‌آورم، ولی مضمون آن تأکید بر قضیه سید احمدالحسن بود و اینکه از سوی امام مهدی علیه السلام آمده است. خداوند به آنچه می‌گویم گواه است. والحمد لله رب العالمین.

ناجی عذیب / ناصریه

قبل از اینکه دعوت سید احمدالحسن به گوش ما برسد در خواب دیدم یک پرنده (هدهد) روی درخت سدري که در وسط باغ خانه‌مان است نشسته، و این هدهد با صدایی که شیرین‌تر از آن نشنیده بودم شروع به اذان گفتن کرد. وارد خانه شدم و برادر بزرگ و مادرم

را صدا زدم. برادرم صدا را به روشنی شنید، و مادرم دقت کرد تا صدا را بشنود. در ابتدا نشنید، ولی در نهایت صدا را شنید.

توضیح: صدای هدهد به معنای رسیدن دعوت و صدای یکی از اولیای خداوند متعال است. حق تعالی می فرماید: ﴿وَتَقَعَدَ الطَّيْرُ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ... اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ﴾ (و جویای [حال] پرندگان شد و گفت: «مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم؟... این نامه مرا ببر و به سوی آن ها بیفکن، آنگاه از ایشان روی برتاب؛ پس ببین چه پاسخ می دهند).

در عمل نیز از خانه این مرد، فقط او و برادر و مادرش وارد [دعوت] شدند، و مادرش آخرین کسی بود که وارد شد، و بعد از آن دیگران وارد شدند، ولی پس از سیزدهم رجب. والحمد لله رب العالمین.

سیس حسین عمر / مجر

در خواب دیدم انصار امام مهدی (علیه السلام) در نجف اشرف برای پیاده روی اربعین امام حسین (علیه السلام) آماده می شوند. در رؤیا من به خواب رفتم و انصار راهی شدند. از دوری آنان ترسیدم و به راه افتادم و کسی را دیدم که لباس های سیاه بر تن داشت و صورتش به خاطر زیادی نورش دیده نمی شد. دستش را روی پشتم قرار داد و فرمود: نترس، من با شما هستم و شما از بین نمی روید. به من فرمود: چه می خواهی؟ عرض کردم: می خواهم به انصار بپیوندم. دستش را روی پشتم گذاشت و خواست مرا هل دهد تا به انصار برسم. به او عرض کردم: شما چه کسی هستید؟ فرمود: من امام مهدی (علیه السلام) هستم. مرا هل داد و من ناگهان در کربلا و نزدیک انصار بودم. والحمد لله رب العالمین.

یکی از انصار / مجر

در رؤیا دیدم نشسته ام و برادرم نزدیکم بود. شیشه پنجره شکست و امام مهدی (علیه السلام)

ظهور کرد و مردم را از دعوت سید احمدالحسن باخبر کرد. پدرم در کنارم بود. امام علیه السلام نزد من آمد و به من فرمود: به من نگاه کن. نور به من تابید. عرض کردم: نمی توانم نگاه کنم. فرمود: به دیوار نگاه کن تا مرا به تو نشان دهد؛ و تبسمی کرد. به دیوار نگاه کردم. ناگهان نوری مانند خورشید آمد که نمی توانستم به آن نگاه کنم. والحمد لله رب العالمین.

یکی از انصار / مجر

در خواب دیدم امام مهدی علیه السلام در آسمان سوار بر اسبی است و گرد خانه ما می چرخد؛ و گویی می خواهد فرود بیاید. والحمد لله رب العالمین.
توجه: خانواده من که در این خانه هستند همه جزو انصارند.

ابوسجاد / نجف اشرف

مکاشفه: دیدم فرزندم سجاد (که خردسال است) روی منبر حسین علیه السلام نشسته است و می گوید: امیرالمؤمنین به تو درود می فرستد، و بعد از ایشان فاطمه زهرا علیها السلام می فرماید: شما انصار امام مهدی علیه السلام، فرزندان من هستید و من بر جان شما بیمناکم. روز جمعه اتفاقی خواهد افتاد. سه روز از خانهتان بیرون نروید. مکاشفه تمام شد.

سبحان الله - همان گونه که زهرا علیها السلام خبر داده بود - در روز جمعه انفجاری در صحن شریف حیدری اتفاق افتاد و سید محمد باقر حکیم رحمته الله کشته شد. والحمد لله رب العالمین.

ابوحازم / نجف اشرف

در خواب دیدم همه انصار در ضریح مسلم بن عقیل علیه السلام بودند.
توضیح: ضریح مسلم بن عقیل علیه السلام مکان مقدسی است و شیاطین جن نمی توانند واردش شوند. پس چگونه شما می توانید آیه ای از آیات خدا را انکار کنید؟

ابونزار / عماره

خواب دیدم قبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بالای خانه ابوقیس هستند. در همین حین، دو نفر از انصار چوبی آوردند تا آنجا را گسترش دهند. والحمد لله وحده.

توضیح: «قبه» به طور نمادین به منبع تابش دلالت می‌کند. هیچ خانه‌ای چنین جایگاهی را به دست نمی‌آورد مگر با وارد شدن به راه حق، که فقط از اهل بیت و یاری امام مهدی و فرزندش (علیه السلام) سرچشمه می‌گیرد. این دعوت همه انبیا و فرستادگان و امیرالمؤمنین و امام حسین و امامان (علیهم السلام) را شامل می‌شود. پس این دعوت برای اقامه هدف اولیای خداوند متعال است، و یکی از روزهای خداست: ﴿وَدَدَّزَّهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ (و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، که قطعاً در این [یادآوری] برای هر شکیبایی سپاسگزاری عبرت‌هاست). اما علت توسعه این مکان، افزایش (انصار) بوده است. والحمد لله وحده.

ابونزار / عماره

خواب دیدم انصار در جایی نشسته‌اند و سه مرد بر آنان وارد شدند و درباره ابوقیس پرس‌وجو کردند. بعد از دو روز از این رؤیا، سه نفر از انصار به خانه ابوقیس آمدند و وقتی ابونزار آمد این رؤیا را تعریف کرد؛ ولی ابوحازم (که یکی از آن سه نفر بود) در آن هنگام عقاب و عبا پوشیده بود. طبق معمول از او خواستند روضه‌ای بخواند. ایستاد، و عبا و عقاب و «شطفه: سربند» پوشیده بود. ابونزار می‌گفت: این مرد یکی از همان سه مرد در رؤیاست که دیدم و همان لباس‌هایی را می‌پوشد که در رؤیا دیده بودم. والحمد لله وحده.

شیخ ناظم عقیلی

در رؤیا یکی از معممین معروف در نجف اشرف را دیدم که برای نماز پشت‌سر سید محمد باقر صدر در ضریح امام علی (علیه السلام) آماده می‌شد. سید شهید محمد باقر صدر متوجه او شد و

به او گفت: اگر پشتِ سر من نماز می‌خوانی و از من پیروی می‌کنی بدان من از سید احمدالحسن پیروی می‌کنم، و او حق و دعوتش حق است. این شخص شروع به لرزیدن کرد. من در درب ضریح - که به باب قَرَج معروف است- ایستاده بودم. بسیاری از مردم نزد من آمدند و برخی از آنان پشت سید محمد باقر صدر نماز می‌خواندند و می‌گفتند: به دعوت سید احمدالحسن ایمان آوردیم، و می‌خواهیم او را یاری دهیم. والحمد لله.

سعد / عماره

در عالم رؤیا دیدم در مرقد سید احمد ماجد فرزند امام کاظم علیه السلام نشسته‌ام. شخصی ملقب به هادی که لباس‌های سفیدی به تن داشت آنجا بود. در دستش بیانیه‌ای خطاب به مردمی بود که در مرقد حضور داشتند؛ و مضمون این بیانیه چنین بود: حیدر مشتت (شخصی که ادعا می‌کرد یمانی است) باطل است و سید احمدالحسن حق است. پس از آن برخاستم تا نماز زیارت بخوانم. والحمد لله وحده.

توضیح: آنچه در اینجا برای ما مهم است جهت‌گیری رؤیای این شخص هدایتگر به صدق و راستی سید احمدالحسن، و بطلان کسانی است که از او روی‌گردان می‌شوند. والحمد لله وحده.

ابو یوسف / ناصریه

در عالم رؤیا به دیدار آقا و مولایم امیرالمؤمنین مُشرف شدم؛ و رؤیا این‌گونه بود: در یکی از خانه‌های انصار، در مجلسی از جمعی از آنان بودم، و سید احمدالحسن با ما بود. امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ما وارد شد و به من فرمود: این لیوان را بردار و به هرکسی که به او اشاره می‌کنم [آب] بده. به سید احمدالحسن اشاره کرد. آب ریختم و امیرالمؤمنین علیه السلام مادهٔ سبزی - که گویا عُشْب (گیاهی سبز) بود- در آب قرار داد. سید احمدالحسن آن را نوشید و ظرف را به من داد. به دومین شخص اشاره کرد و آن حضرت علیه السلام آن مادهٔ سبز را در آن

ریخت و او آن را نوشید؛ و به سومین شخص اشاره کرد و آن حضرت (علیه السلام) آن ماده را در ظرف ریخت و آن لیوان را برای سومین مرتبه دادم. او از من گرفت و نصف آن را نوشید و باقی مانده اش را من نوشیدم. والحمد لله وحده.

سبع أقصور / بغداد

شیخ عبدالکریم غزی نقل کرده در عالم خواب دیده است با امام قائم (خداوند در زمین تمکینش دهد) دیدار کرده و [امام] به او فرموده است ایشان (علیه السلام) در منطقه «سبع أقصور» در بغداد انصاری دارد و با آن‌ها دیدار می‌کند. شیخ تصمیم گرفت از آن منطقه دیدار کند. در آنجا سخنرانی کرد و آن رؤیا را برایشان نقل کرد و به آن‌ها بشارت داد آنان امام را یاری خواهند داد. این سخنرانی و رؤیا در سی‌دی‌های سخنرانی‌های وی در بغداد موجود و ضبط شده است، و عده‌ای از انصار از کسانی بودند که در آن سخنرانی حضور داشتند. آن‌ها سراغ دیگر انصار رفتند و تصمیم گرفتند به سراغ او بروند و به او خبر دهند که منظور فقط آنان بوده است و نه دیگران. آن‌ها سراغ او رفتند و ماجرا را برایش تعریف کردند؛ ماجرای دیدار امام (علیه السلام) با سید احمدالحسن، و اینکه از سوی امام (علیه السلام) فرستاده شده است، و اینکه وارد شدن در زمره انصار امام مهدی (علیه السلام) (خداوند در زمین تمکینش دهد) را به او عرضه کردند و گفت‌وگوها در دفتر سید شهید صدر در منطقه «حی اور» بغداد انجام شد. وقتی از دفتر خارج شدند شیخ غزی کسی را به سراغ آنان فرستاد و گفت: هرکدام از شما که در این دو روز رؤیایی دید آن را برای ما تعریف کند. وقتی انصار از دفتر بازگشتند یکی از انصار -احمد- رؤیای امام مهدی (علیه السلام) را دید که با شیخ سخن می‌گفت و به او می‌فرمود: این حق است. اما شیخ با حرکت سر خود اشاره‌وار رد می‌کرد (سرش را به چپ و راست حرکت می‌داد). امام مهدی (علیه السلام) به شیخ فرمود: ای شیخ، برخیز و با انصار مرتبط شو. شیخ برخاست و یک قدم جلو رفت و دو قدم بازگشت، و دو قدم جلو رفت و یک قدم بازگشت. و نتوانست به نماز با انصار برسد. برادر احمد می‌گوید: من امام مهدی (علیه السلام) را بسیار در عالم رؤیا دیده‌ام،

اما [تا به حال] تا این اندازه روشن و واضح ندیده بودم. در همان شب سید شهید صدر را دیدم که به من می‌گفت: این امانتی است که باید به سید اسامه پرسانی (او یکی از اعضای دفتر مذکور است) و بگو: سید احمدالحسن حق است، و دعوتش حق است، و انصارش حق هستند. رفتم (هنوز دربارهٔ رؤیا صحبت می‌کند) و دربارهٔ آن امانت به سید اسامه خبر دادم. او را دیدم که شلوار و لباسی پوشیده، و ریشش را از ته با تیغ تراشیده است. به من گفت: چه کسی به تو می‌گوید رؤیایت صادق است؟ و امثال این مغالطه‌گری‌ها. به او گفتم: من فقط دو کار می‌توانم بکنم؛ یا با این قرآن برایت سوگند بخورم - و آن را از جیبم بیرون آوردم - یا اینکه شما یکی از امامان (علیهم‌السلام) را انتخاب کنی و من برای تو به او سوگند بخورم. او نپذیرفت؛ و از رؤیا بیدار شدم. پایان رؤیا.

بعدها به دفتر رفتم و آنچه را در عالم رؤیا اتفاق افتاده بود به شیخ غزی خبر دادم، و مجرای امانت را به سید اسامه گفتم. سبحان‌الله، او همان پاسخی را داد که در عالم رؤیا داده بود. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: این رؤیا استوار بر دیدن معصوم، و خبردهی غیبی بوده، و در عالم بیداری نیز محقق شده است. آیا پندگیرنده‌ای هست؟ والحمد لله وحده.

ابوسجاد / نجف اشرف

در بیداری (در مکاشفه) دیدم انصار در زندان بزرگی بودند که درش قفل بود و زندان‌بان‌هایی داشت. شروع کردم به فریادزدن که من بی‌گناهم. مرا از زندان بیرون آوردند. نگهبانان مرا خارج کردند و در برابر امام مهدی (علیه‌السلام) قرار دادند. ایشان به من فرمود: دستی که علیه امام کَشیده شود ملعون است، و زبانی که علیه امام به کار برده شود ملعون است، و چشمی که علیه امام به کار برده شود ملعون است. سپس امام (علیه‌السلام) به من فرمود: کجا می‌خواهی بروی؟ عرض کردم: به‌همراه سید احمد. ایشان سه مرتبه تکرار کرد و من سید

احمد را انتخاب کردم. امام مهدی (علیه السلام) مرا آزاد کرد و من کنار سید احمدالحسن نشستم که نزدیک امام (علیه السلام) نشسته بود.

توضیح: این رؤیا، بعد از ارتداد حیدر مشنت و پیروانش حاصل شد. خداوند خواست بر ابوسجاد ممت نهد و اولیای خود و جایگاه سید احمدالحسن را به او بشناساند؛ همچنین منکران و مخالفان سید منصور [احمدالحسن] را بشناساند. والحمد لله وحده.

ابوسجاد/ نجف اشرف

در مکاشفه امام مهدی (علیه السلام) را دیدم؛ دیدم انصار در جایی جمع شده بودند، و از جمله حاضران «حیدر مشنت» بود که گریه می کرد. امام (علیه السلام) فرمود: این چه دستی بود که علیه امام کشیدی؟ و امام (علیه السلام) کلمات خود را تکرار کرد. گفتم: دستی که علیه امام کشیده می شود ملعون است، و زبانی که علیه امام به کار رود ملعون است، و چشمی که علیه امام به کار رود ملعون است. ایشان (علیه السلام) فرمود: او خودش را می شناسد، پس باید وارد زندان شود. حیدر مشنت خارج شد و در حالی که گریه می کرد وارد زندان شد. این مکاشفه در واقعیت محقق شد، و حیدر مشنت در ایران زندانی شد. والحمد لله وحده.

حکیم/ ناصریه

در عالم رؤیا امام مهدی (علیه السلام) یا سید احمدالحسن را دیدم. امام (علیه السلام) به من فرمود: بیا تا تو را زائر قبر فاطمه زهرا (علیها السلام) و قبر پیامبر خدا داوود (علیه السلام) کنم. برای زیارت صدیقۀ طاهره (علیها السلام) به صحرا رفتیم؛ جایی که هیچ کسی جز امام (علیه السلام) یا سید احمدالحسن و من نبود. ما یک چهاردیواری گلی بسیار کوچک پیدا کردیم. جگرگوشۀ پیامبر (علیه السلام) و داوود نبی (علیه السلام) را زیارت کردیم. سپس از خواب بیدار شدم. والحمد لله وحده.

توضیح: فرقی ندارد رؤیا درباره امام صاحب الامر (خداوند در زمین تمکینش دهد) باشد یا درباره فرستاده اش (خداوند او را از هر شر و بدی حفظ کند). به هر حال این رؤیا به دعوت

امام علیه السلام اشاره دارد؛ زیرا زیارت زهرا علیها السلام فقط به خواص اختصاص دارد. جز خواص، زهرا علیها السلام را نمی‌شناسند یا زیارت نمی‌کنند. این رؤیا به‌طور کلی همهٔ انصار را شامل می‌شود؛ زیرا آن‌ها معجزهٔ قبر آن جگرگوشهٔ پاک و مطهر علیها السلام را پذیرفته‌اند. والحمد لله وحده.

حکیم / ناصریه

در عالم رؤیا شنیدم صدایی در آسمان فریاد می‌زد امام مهدی علیه السلام ظهور کرد. من و عده‌ای از انصار به‌سرعت به راه افتادیم تا به دری رسیدیم. از کسی پرسیدیم: آیا امام اینجاست؟ گفت: بله. ما از آن در وارد شدیم و امام را دیدیم. به ایشان سلام دادم و جواب سلام مرا دادند. به ایشان عرض کردم: من جزو انصار هستم؟ ایشان فرمود: بله؛ بدان تو از انصار هستی و با دوستت جهاد شهید خواهی شد. سپس گروهی از مردان و زنان وارد شدند و امام علیه السلام چنین مضمونی فرمود: من وجه خدا هستم. من خلیفهٔ خدا هستم. و مردم او را ترک گفتند.

ام زهرا / ناصریه

در عالم رؤیا دیدم من و شوهرم روی تپه‌ای هستیم. امام مهدی علیه السلام نیز با ما نشسته و صورتش را پوشانده بود. من سمت راست امام علیه السلام بودم و شوهرم سمت چپ ایشان علیه السلام بود. در مقابل امام علیه السلام مردی ایستاده، و او نیز صورتش را پوشانده بود و مردم را به یاری امام علیه السلام دعوت می‌کرد. او «دشداشهٔ رصاصی تیره» پوشیده بود و به مردم می‌گفت: امام را یاری دهید و برای یاری امام مهدی علیه السلام آماده شوید؛ ولی مردم به او توجه نمی‌کردند. در همین حین امام مهدی علیه السلام نقاب خود را باز کرد، و من و شوهرم ایشان را شناختیم. والحمد لله رب العالمین.

ام زهرا/ ناصریه

در رؤیا دیدم بالای تپه‌ای ایستاده‌ام و روی تپه خانه‌ای گلی قرار داشت. در همین حین آسمان تغییر کرد و امام مهدی (علیه السلام) ظهور کرد. ایشان شبیه امام حسین (علیه السلام) بود. امام در جایگاه خورشید قرار گرفت. ما که داخل خانه بودیم با طلوع امام (علیه السلام) شادمان شدیم. سپس امام (علیه السلام) غایب شد. سپس دوباره در جایگاه خورشید طلوع کرد در حالی که زیرش هلالی بود، و از سمت راست امام (علیه السلام) دو اسب سرخ‌رنگ خارج شدند، و از سمت چپ ایشان نیز چیزی خارج شد که نفهمیدم چیست. والحمد لله رب العالمین.

ام زهرا/ ناصریه

دیدیم میان انصار امام مهدی (علیه السلام) از یک سو، و آمریکا و پیروان خائنانش از سوی دیگر جنگ‌هایی در گرفته است؛ و امام به همراه انصار امام مهدی (علیه السلام) علیه آمریکا و پیروان خائنانش پیکار می‌کرد. در دستان امام مهدی (علیه السلام) تیربار «پی کی سی» بود. در همین حین، من و خواهرم به خانه رفتیم، و آن خانه روی تپه‌ای بود که نبرد انصار با آمریکا و پیروان خائنانش در اطرافش در جریان بود. وقتی رفتم شوهرم آمد و من به او گفتم: امام مهدی (علیه السلام) چه خصوصیتی دارد؟ به من گفت: او سبزه است و نشانه‌ای دارد. سپس گفت: خانه را خالی کنید. به زودی آمریکایی‌ها خواهند آمد و با ما می‌جنگند. سپس آمریکایی‌ها و پیروان خائنانش وارد شدند و روی ما اسلحه کشیدند و می‌خواستند ما را بکشند. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: اگر رؤیا فقط بین انصار، و نیروهای اشغالگر و پیروانش بود امکان داشت وسوسه وارد رؤیا شود؛ ولی در این رؤیا امام (خداوند برایش تمکین دهد) سلاح در دست وجود داشته است. کسانی که رؤیا را انکار می‌کنند چه توجیه شیطانی می‌توانند ارائه دهند؟! والحمد لله وحده.

شیخ بدر / نجف

در عالم رؤیا رسول خدا ﷺ را دیدم که می فرمود: مَثَل اهل بیت من مَثَل کشتی نوح است؛ هرکس سوارش شود نجات می یابد، و هرکه از آن سر باز زند غرق می شود. در انتهای سخن ایشان، طوفان و امواج متلاطمی در آسمان دیدم، و یک کشتی آرام دیدم که به برکت خداوند متعال حرکت می کرد و خودم را نیز در آن کشتی دیدم. در رؤیا می دانستم آن کشتی سید احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی ﷺ است. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: طوفان و تلاطم امواج، عذاب و فتنه هاست؛ و آن کشتی که از زمانی که خداوند آدم را آفرید باقی است و همان نجات دهنده است و هیچ منجی دیگر غیر از او وجود ندارد، کشتی آل محمد ﷺ است؛ و امروز همان دعوت امام مهدی و فرزندش ﷺ است. والحمد لله وحده.

ابو ابراهیم / بغداد

در ابتدای تشکیل سپاه امام مهدی ﷺ به حرم امام کاظم ﷺ رفتم و از او درخواست کردم و با تضرع گفتم: ای مولای من، اگر این همان سپاه واقعی امام مهدی است مرا جزو آن قرار بده، و اگر این چنین نیست مرا جزو انصار امام مهدی و در سپاه آنان قرار بده. هنگام غروب خورشید به منزل برگشتم. در همان شب و در خواب به دیدن آقا و مولایم امام مهدی ﷺ مشرف شدم. نشستیم و خدا را ستایش کردم و تقریباً هفت روز بعد از آن رؤیا دعوت امام مهدی ﷺ برایم مطرح شد. دانستم هرکسی که وارد آن شود دین و راستی و امانت داری اش مورد رضایت است. دلایل این دعوت قانع کننده بود و من آن را پذیرفتم. نزدیک به دو ماه یا کمتر بر همین منوال بودم تا رؤیای دیگری دیدم:

رؤیای دوم ابو ابراهیم / بغداد

در رؤیا دیدم در اتاقی نشسته ام و در برابرم شیخ حیدر مشتت قرار داشت. مردی که

ریش پرپشتی داشت و دِشداشهُ سفیدی پوشیده بود و نشانه‌های صلاح و نیکی در او آشکار بود آمد و نشست، و یکی از زانوهایش را به شیخ حیدر تکیه داد و در گوش او آرام چیزی گفت. سپس برخاست و سمت راست من نشست و به من گفت: دست از این شخص بردار؛ و به حیدر مشتت اشاره کرد. به او گفتم: اما این شیخ حیدر است؛ او شاهد سید احمد برای دعوتش به سوی امام مهدی (علیه السلام) بوده و بار دعوت را به دوش کشیده است. او گفت: او همان دجال اَعُوْر (تک‌چشم) است. به او گفتم: من یقین دارم او شیخ حیدر است. گفت: این دجال تک‌چشم است، و به ذهنت بسیار روزی می‌آید که از او پیروی می‌کنی.» پایان رؤیا.

وقتی از خواب برخاستم درباره تمام دعوت انصار امام مهدی (علیه السلام) شک و شبهه به دلم افتاد، و به بصره مسافرت کردم. در بازگشت در ناحیه مجر در عماره، با یکی از انصار روبه‌رو شدم. به من گفت: یمانی ظهور کرده است. شوکه شدم. به او گفتم: کیست؟ به من گفت: شیخ حیدر. به او گفتم: اگر بخواهم از او چیزی پرسم کجا او را پیدا کنم؟ بعد از چند لحظه آن رؤیا به یادم آمد. بازگشتم و آن را برایش تعریف کردم. به او گفتم: تو که با رؤیایی از سوی خدا مؤمن شده‌ای با این رؤیا چه می‌کنی؟ او پاسخی نداشت. سبحان الله. خداوند جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل کند. در همان شب دو نفر از انصار از نجف اشرف آمدند و بیانیه‌ای از سید احمد الحسن آوردند که در آن آمده بود حیدر مشتت از جمع انصار امام مهدی خارج شده، و ادعاهایش از طرف خودش است نه از طرف امام مهدی (علیه السلام)؛ و من دانستم آن رؤیا برای بیان ارتداد حیدر مشتت بوده است. بعد از کمتر از یک ماه از رؤیایی که درباره حیدر مشتت دیده بودم و اینکه او همان دجال است او با جماعتش مرتد شدند. او به دروغ و به باطل مدعی شد یمانی است؛ و مصداقی برای دجال شد. والحمد لله رب العالمین.

ضیاء / ناصریه

همراهی با سید احمد الحسن را خداوند متعال یک مرتبه روزی‌ام گرداند و در خانه یکی

از انصار ایشان را دیدار کردم. در همان شب رؤیایی از امام مهدی علیه السلام دیدم که کتاب اصول کافی را به من می‌داد. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: همان طور که در خبر از سوی مُستحفظ آل محمد علیهم السلام روایت شده است کتاب کافی برای شیعیان من کافی است و این کتاب جزو ثقل دوم وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله (اهل بیت علیهم السلام) است. آیا هیچ عاقلی می‌تواند بگوید من با عقیده‌ای همراهم که با اهل بیت علیهم السلام مخالف است، و [خداوند] این را روزی من می‌گرداند؟! همه از خداییم و به‌سوی او باز می‌گردیم. والحمد لله وحده.

ناجح / بصره

در رؤیا دیدم گویا ضریح آقا و مولایم اباعبدالله حسین علیه السلام را زیارت می‌کنم. زیارت کردم و بعد از آن دستم را به‌سوی آسمان بالا بردم. دستم بالاتر از صحن شریف رفت، و در دروازه صحن، امام حسین علیه السلام را دیدم. به امام علیه السلام عرض کردم: من می‌خواهم جزو خادمان شما شوم. ایشان فرمود: تو جزو خادمان ما هستی (زیرا من جزو مؤمنان به دعوت سید احمدالحسن بودم). در دستانم یک شیء مستطیل شکل بود که طول آن یک متر و عرض آن چهار انگشت بود و آن را به هر طرف که می‌گرفتم از آن شیء نوری میان [حرم] عباس علیه السلام و امام حسین علیه السلام می‌تابید. عطری استشمام کردم که قبلاً همانندش را نبویده بودم، و دو روز در بیداری همچنان آن بو را احساس می‌کردم. والحمد لله رب العالمین.

شیخ بدر / نجف

در خواب دیدم مردی کهن‌سال با ریش‌های زیبا روی فرش سبزی بود. دست راستش را به علامت سلام کردن بالا برد و گفت: «سه هفته دیگر برای امام حجت فرج حاصل می‌شود.» سه سال از این رؤیا گذشت و صدام سرنگون شد. پیش یکی از دوستانم - که از انصار امام مهدی علیه السلام بود - رفتم، و نزد او مهمانانی از انصار بودند و یکی از آنان پیرمردی

بود. من سخن می‌گفتم و آن مرد نیز سخن می‌گفت. من به او نگاه می‌کردم و با خودم می‌گفتم: من این مرد را می‌شناسم. از کجا می‌شناسم؟ به من گفت: همان طور که گفتم فرش سبز. من این کلمه را نگفته بودم. در اینجا بود که آن رؤیا را به یاد آوردم. او همان کسی بود که روی فرش سبز نشسته بود. پس یقین کردم دعوت سید احمدالحسن حق است؛ زیرا آن مرد کهن سال از انصار اوست. والحمد لله وحده.

قاسم / بصره

در خواب دیدم سید احمد به تنهایی می‌جنگد و ما انصار فقط همراهش هستیم بدون اینکه مشارکتی داشته باشیم. او با چیزی مثل اشعه لیزر می‌جنگید. من مردم را می‌دیدیم؛ یکی سرش سوخته بود، یکی لباسش و دیگری ریشش. یکی از افرادی که سوخته بود پرسید: این شخص کیست؟ به او گفتم: او فرستاده امام مهدی (علیه السلام) است. شما چرا به او ایمان نمی‌آورید و با ما وارد دعوت نمی‌شوید؟! سپس سید ما را برای نماز جمع کرد؛ و این افراد سوخته نیز با ما بودند و با ما نماز خواندند. مسجد از نی ساخته شده و شبیه مهمان‌خانه بود. سید احمد در شکل و شمایل امام سجاد (علیه السلام) چهار متر دورتر از ما بود، و من متوجه این نکته شدم. او لباس اهل بیت (علیهم السلام) را پوشیده بود، ولی ضعیف و لاغر بود. بعد از نماز بعضی از این افراد نمازگزار که به خاطر ترس و نه از روی اختیار - به سوی ما آمده بودند فرار کردند. والحمد لله وحده.

توضیح: طبیعی است سید احمدالحسن ردای اهل بیت را بپوشد و امام حجت بن حسن (علیه السلام) از او درخواست کرده باشد نماینده اش شود و مردم با او امتحان شوند؛ اما اینکه به‌طور مشخص در شکل و شمایل امام سجاد (علیه السلام) بوده به این دلیل بوده است که او خون‌خواه امام حسین (علیه السلام) است؛ و خدا داناتر است. والحمد لله وحده.

ام محمد / ناصریه

مادرم را در رؤیا دیدم. از او خواستم قرآن کریم را روی سینه‌اش قرار بدهد. کسانی بودند که مرا قصد کرده بودند و من آن‌ها را نمی‌شناختم. به او گفتم: این اشخاص چه کسانی هستند و از من چه می‌خواهند؟ گفتم: می‌خواهند چیزی را که نزد هست از تو بگیرند. به او گفتم: من چیزی ندارم. گفتم: یک نامه نزد توست. گفتم: این نامه از کجا آمده است؟ گفتم: از سوی زهرای علیها السلام. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: منظور از نامه، قضیه زهرای علیها السلام است که فرزندش سید منصور - احمد الحسن - آن را رهبری می‌کند و جن و انسان را شامل می‌شود. والحمد لله وحده.

ناجح / بصره

امام مهدی علیه السلام را در آسمان دیدم در حالی که ذوالفقار در دستش بود، ولی نه به همان شکلی که در تمثال‌ها و عکس‌ها دیده می‌شود. ایشان به صورتی واقعاً ترسناک می‌فرمود «او حق است»؛ یعنی دعوت سید احمد الحسن. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: ذوالفقار شمشیر امام مهدی علیه السلام است. اینکه چیزی حمل کرده یعنی ان شاء الله قیام نزدیک است؛ اما اینکه ترسناک بود همان طور که رؤیا بیان می‌کند. به خاطر شدت کشتاری است که مردم می‌بینند. والحمد لله وحده.

ام نور / بغداد

قبل از ساخته شدن حسینیه، زن بزرگوار سیاه‌پوشی را در خواب دیدم. به من گفت: سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. سپس به من گفت: می‌خواهم چیزی از تو بپرسم. او از جای حسینیه پرسید. گفتم بیا برویم تا راهنمایی‌ات کنیم. من او را به خیابانی بردم که به حسینیه منتهی می‌شد. با توجه به اینکه من آن موقع نمی‌دانستم در این خیابان حسینیه

انصار امام مهدی (علیه السلام) ساخته خواهد شد.

ضیاء / ناصریه

در یکی از روزها رؤیایی دربارهٔ شیخ حبیب سعیدی (یکی از انصار) دیدم. دیدم او در مقابل من است و صدایی از آسمان شنیدم که می‌گفت: به این فرد اعتراض نکن؛ زیرا فرستادگان و انبیای خداوند متعال به سخن او گوش می‌دهند. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: در بسیاری از احادیث شریف آمده است انصار امام مهدی (علیه السلام) در آسمان معروف و در زمین ناشناخته‌اند. از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است اصحاب امام مهدی (علیه السلام) حاملان توحید حقیقی هستند. پس برادر عزیزم، از این رؤیا تعجب نکن. کسی که فضایل و علوم اهل بیت (علیهم السلام) را بیان می‌کند جهان و هر آنچه در آن است برای بزرگداشت او سر تعظیم فرود می‌آورد. والحمد لله رب العالمین.

صلاح / ناصریه

دیدم درون حسینیّه (حسینیّه انصار امام مهدی (علیه السلام) خوابیده‌ام. دو گرگ سفیدرنگ در بیابان دیدم و سبزه‌های اندکی در آنجا بود. آن دو گرگ جسد الاغ مرده‌ای را می‌خوردند یا تکه‌تکه می‌کردند و پوستش را می‌کنند. در همین حین شیر بزرگ زیبایی تو مندی دیدم که از روی صخرهٔ بلندی به سوی این گرگ‌ها آمد. آن دو گرگ از ترس و برای اطاعت از آن شیر به عقب برگشتند؛ و گویی من به آن دو نگاه می‌کردم. یکی از آن دو را دیدم که گویا خودم بودم، و نمی‌دانستم علت چیست. خداوند داناتر و حکیم‌تر است. والحمد لله رب العالمین.

توضیح: می‌دانیم الاغ در رؤیا، عالم بی‌عمل است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ

حُمَلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ ﴿١﴾ (مَثَلِ كَسَانِي كِه تورات بر آنان بار شد] و به آن مکلف شدند) آنگاه آن را به کار نیستند همچون مَثَلِ خری است).

ضیاء / ناصریه

دور روز قبل از فتنه حیدر مشقت در عالم رؤیا دیدم به سکونتگاه حیدر مشقت در عماره رفتم. وقتی به آن خانه رسیدم به باغ وارد شدم و به خود آن خانه وارد نشدم. در رؤیا در داخل آن خانه اختلافات زیادی شنیدم. به من خبر رسید پدرم بیمار شده و به بیمارستان رفته است. از حیدر مشقت اجازه گرفتم تا پیش پدرم بروم، ولی او نپذیرفت. من خارج شدم و به سوی پدرم رفتم در حالی که حیدر راضی نبود.

سبحان الله، صبح روز بعد حیدر مشقت نزد من آمد. او از دعوت سید احمد مرتد شد و به دروغ و به باطل گفت: من یمانی موعود هستم. و باعث آزار امام مهدی (علیه السلام) و آزار سید احمد شد.

توضیح: حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) که فرمود: «ای علی، من و تو پدران این امت هستیم.» در هر زمانی این امت دو پدر دارند؛ و امروز این دو پدر، مستحفظ آل محمد حجت بن حسن (علیه السلام) و سید منصور اولین مهدیون سید احمد الحسن (علیه السلام) هستند. پدر من در این رؤیا، سید احمد الحسن بود. والحمد لله وحده.

یکی از انصار

خواب دیدم سید احمد الحسن در باغی پر از گل نشسته، و متفکرانه مشغول خداوند سبحان و متعال است. نوری از دست چپش آشکار شد که در آن نوشت «محمد» و آن نور در جای دیگر نوشت «علی». چشمی در آسمان آشکار شد که نگاه می کرد و پلک نمی زد.

بعد از آن چشم، صورت امام حسین (علیه السلام) آشکار شد. صدایی شنیدم که سه بار صدا زد: «حق آشکار شد و باطل از بین رفت؛ به راستی باطل از بین رفتنی است.» وقتی آن صدا را شنیدم با شتاب به مسجد جامع منطقه مان رفتم. تا گنبد مسجد جامع بالا رفتم و فریاد زدم: «حق آشکار شد و باطل از بین رفت؛ به راستی باطل از بین رفتنی است.» گویی این کلمات در رؤیا اذان مساجد جامع بود؛ ولی با تعجب می دیدم نمازگزاران مسجد جامع را رها می کردند و به خانه هایشان می رفتند، و درها را به روی فرزندان و زنانشان قفل می کردند. در همان وقت شیخ کهن سال معممی که به عصابی تکیه داده بود در آسمان آشکار شد. او در آسمان ثابت ایستاده بود؛ انگار روی زمین ایستاده بود. بعد از آن وارد مسجد شدم و آنجا را خالی از مردم و نمازگزاران یافتیم. والحمد لله وحده.

توضیح: اذان در اینجا ظهور امر امام مهدی (علیه السلام) است؛ زیرا اذان، آماده سازی برای نماز است، و نماز نیز همان امام واجب الطاعه از سوی خداوند سبحان است؛ توضیحات بیشتر در کتاب متشابهاات آمده است. اذان در اینجا همان پایگاه (تصویری یا گفتاری) امام (علیه السلام) است که مردم از آن فرار می کنند و سر خود را همچون شترمرغی زیر خاک می برند، و حتی گمراه تر از حیوانات اند. والحمد لله وحده.

صلاح / ناصریه

دیدم من و سید احمد الحسن وارد کشتی شدیم، و سید در جلوی آن ایستاد و به من فرمود: به محل دیده بانی بیا. بالا رفتم و دیدم دو کشتی نزدیک می شوند. عرض کردم: آقای من دو تا کشتی می بینم. به من فرمود: لباس هایشان چگونه است؟ گفتم: لباس های اولی سیاه، و پرچمشان سبز است و رویش نوشته شده است: اشهد ان لا اله الا الله. و لباس های کشتی دوم سفید، و پرچمشان هم سفید است و عبارتی طولانی رویش نوشته شده است. کلمه «النصر» (یاری / پیروزی) را به یاد می آورم، ولی بقیه اش یادم نمی آید. به من فرمود: دوباره نگاه کن. کشتی دوری دیدم که به طرف ما حرکت می کرد و بزرگ تر و

زیباتر و نیرومندتر بود. به آن نگاه کردم و دیدم لباس هایشان قرمز رنگ است و پرچم بزرگی دارند که رویش نوشته شده است: تسدیدشده با جبرئیل، تأییدشده با میکائیل، و یاری شده با اسرافیل. و زیر این کلمات، کلماتی متعالی بود که رویشان نوشته شده بود: ای فاطمه فاطمه‌ها، تو مرا از شیر گرفتی و دو کلمه دیگر هم بود که به یاد نمی‌آورم. سید به من فرمود: این پرچم را بگیر؛ و پرچم کوچکی به من داد. چوب آن پرچم تقریباً نیم متر بود و رویش نوشته شده بود: ما اهل بیت اینجا هستیم، و خدا اینجاست. آن پرچم را برافراشتم و به اهتزاز درآوردم. آن پرچم بزرگ شد و تبدیل به پرچم خیلی بزرگی گردید؛ به طوری که برایم سنگین بود. عرض کردم: آقای من، پرچم در دستانت سنگینی می‌کند. فرمود: ای صلاح، به خدا توکل کن و پرچم را تکان بده و بگو: لا حول و لا قوة الا بالله. پرچم را سه بار تکان دادم. میله پرچم به درون دریا فرود آمد اما خود پرچم در آسمان از ابرها بالاتر رفت، و آسمان تبدیل به آن پرچم شد؛ یعنی پرچم تمام آسمان را پوشاند. والحمد لله رب العالمین.

ضیاء / ناصریه

یک روز با یکی از کسانی بحث کردم که از یکی از علمای فاسد نجف دفاع می‌کرد؛ همان علمایی که دعوت امام مهدی (علیه السلام) و وصیت را رد کرده بودند. در عالم رؤیا دیدم این فرد از یزید بن معاویه (خدا لعنتش کند) دفاع می‌کند. والحمد لله وحده.

لفته / ناصریه

در عالم رؤیا دیدم من رهبر گروهی از انصار هستم، و این گروه نظامی (مسلح) هستند. ما همه در یک ساختمان بودیم و در مرکزهایی تقسیم شده بودیم. پلیس‌ها و نیروهای آمریکایی ما را محاصره کرده بودند تا دستگیرمان کنند. آن‌ها روی رهبر گروه تمرکز کرده بودند و مرتب تکرار می‌کردند ما رهبر را می‌خواهیم؛ ما لفته را می‌خواهیم. وقتی آن‌ها به ما رسیدند و با یکدیگر روبه‌رو شدیم ابتدا احساس ترس کردم؛ ولی بعد به خودم گفتم چرا

ترس؟ ما جزو انصار امام مهدی (علیه السلام) هستیم. حتی اگر ما را به قتل برسانند، ما بر حق هستیم. والحمد لله رب العالمین

ابوسجاد / نجف اشرف

در عالم رؤیا دیدم با سید احمد الحسن کفگیر چوبی بزرگی حمل می کردیم، و در راه‌هایی حرکتی می کردیم؛ گویا راه‌های نزدیک به حرم امام علی (علیه السلام) بود؛ تا اینکه به دیگ بزرگی رسیدیم که در آن قیمه بود. سید به من رو کرد و فرمود: این همان چیزی است که به دنبالش می گشتی. شیخ ناظم عقلی نزدیک ما بود و داشت تدریس می کرد. صورتش همچون ماهی بود که از آن نور می تابید. به سید عرض کردم: به ما قیمه بده. فرمود: به من بده؛ و متوجه شدم سید می خواهد آن را لمس کند. به ایشان دادم. والحمد لله رب العالمین.

یکی از خواهران انصار / مجر

یکی از انصار را در رؤیا دیدم که در ساخت حسینیه کار می کرد. سید احمد به آنان فرمود: همان طور که در این ساختمان خسته شدید کاری برایتان می آید که بیشتر شما را خسته می کند. والحمد لله رب العالمین.

سید کریم / عماره

در عالم رؤیا سردابی دیدم که درونش آب جریان داشت. می گفتند به زودی امام (علیه السلام) خواهد آمد تا وارد سرداب شود. مرد معممی آمد که کتابی در دست داشت و روی سینه‌اش قرار داده بود. او از جایی وارد شد که متوجهش نشدم، و پنهان شد. گفتند او امام مهدی (علیه السلام) بود. من همچنان در کار خود حیران بودم. ناگهان دیدم مردمی می دویدند. تعدادشان بسیار بود. گفتند او امام مهدی (علیه السلام) است. به خاطر سرعت مرکبش نتوانستم به او بیوندم؛ و من

همچنان حیران بودم. سه مرد به سویم آمدند. یکی از آن‌ها به من گفت: چرا بعد از دو روز همچنان تو را در کار امام علیه السلام حیران می‌بینم؟ به زودی امام علیه السلام در میان شما و نزدیک شما خواهند بود؛ و به من تسبیح سیاهی داد.

بعد از گذشت چند روز از این رؤیا، سید احمدالحسن فرستاده امام علیه السلام به شهر ما آمد و به سرعت آنجا را ترک کرد و من از دیدار او بهره‌مند نشدم؛ و رؤیا محقق شد. والحمد لله وحده.

علاء / ناصریه

در خواب دیدم سید احمد و جماعتی از انصار برای نماز جماعت در حسینیه انصار امام مهدی علیه السلام در ناصریه آماده می‌شوند. یکی از انصار ما را صدا زد تا به نماز بپیوندیم. ما به نماز پیوستیم. سپس پیش از اینکه نماز اقامه شود چهار تن از علمای شیعه آمدند: سید ابوالقاسم خویی، سید محمد صادق صدر، سید سیستانی، و سید محمد حسین فضل‌الله. محمد حسین فضل‌الله در حسینیه ایستاد و گفت: من درباره این قضیه قانع نمی‌شوم. سپس سید خویی وارد شد و به نماز پیوست، و سید صدر وارد شد و قضیه را شرح داد و گفت: سید احمدالحسن حق است، و دعوتش حق است. سپس سید سیستانی وارد شد و پیوست، ولی همچنان ایستاده ماند. به او نزدیک شدم و خواستم او را هل بدهم، و به او گفتم: تو به این خاطر پیوستی که سید خویی به نماز پیوست؛ و همه‌شان در صف آخر بودند. خداوند به آنچه می‌گویم گواه است.

غالب / ناصریه

قضیه امام مهدی علیه السلام و وصی‌اش را در نجف اشرف شنیدم. درباره‌اش به فکر فرورفتم. در عالم رؤیا سید احمدالحسن را دیدم (این رؤیا پیش از آن بود که ایشان علیه السلام را ببینم). دستم را گرفت و مرا به امام مهدی علیه السلام تحویل داد. والحمد لله وحده.

زنی از انصار / ناصریه

دیدم سید احمدالحسن با گروهی از انصار روی آب حرکت می کردند. سپس با انصار نماز خواند. سید بعد از نماز رفت.

وقتی این خانم با انصار دیدار کرد اوصاف سید را بیان کرد و دقیقاً بر ایشان (علیه السلام) منطبق بود. بنده اسم و اوصاف این خانم را می دانم. والحمد لله وحده.

یکی از انصار

دخترم به بیماری صعب‌العلاجی دچار شد که پزشکان از درمانش عاجز بودند. سید احمدالحسن در عالم رؤیا به همراه جماعتی از انصار با من دیدار کرد و وارد خانه من شد. سید احمدالحسن به کودک رو کرد و برایش دعا کرد. او از بیماری شفا یافت.

وقتی بیدار شدم و صبح شد دخترم با قدرت خداوند متعال و دعای سید برایش شفا یافت. درباره اوصاف سید احمدالحسن پرسیدم و با اوصافی که در رؤیا بود مطابقت داشت. والحمد لله وحده.

حسن رفاعی

دیدم نمایشگر بزرگی باز شد که خودش به چند صفحه تقسیم شده بود و هرکدام از آنها رؤیایی عرضه می کرد که حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ثابت، و دشمنانش را لعنت می کرد. از طریق این صفحه‌ها حق ایشان (علیه السلام) ثابت، و تصویر سید احمدالحسن برایم جلوه‌گر شد. پس اگر این رؤیایی بوده که حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ثابت می کرده است، دقیقاً رؤیایی است که حق سید احمدالحسن را ثابت می کند. والحمد لله وحده.

عبدالقادر / بصره

در عالم رؤیا امام حسین (علیه السلام) را زره‌پوش دیدم که آماده نبرد است. وقتی به امام دقت

کردم دیدم ایشان علیه السلام گریه می‌کند. به ایشان عرض کردم: آقای من، چه چیزی شما را به گریه انداخته است؟ ایشان علیه السلام فرمود: از سرِ ترحم بر این اشقیاست (منظورش علمای نجف بود) که گریه می‌کنم. سپس مرا به سینه شریف خودش چسباند. والحمد لله رب العالمین.

عبدالقادر / بصره

امام حسین علیه السلام را در مکاشفه‌ای دیدم که وارد مسجد کوفه شد و شمشیرش را برداشت. در مسجد یکی از افراد معمم بود که پیروانی دارد. او به کار امام حسین علیه السلام و ورودش توجهی نکرد. امام علیه السلام از این موضع‌گیری او خشمگین شد و سپس او را رها کرد. انصار (انصار امام مهدی علیه السلام موجود در حال حاضر) گرد ایشان جمع شدند. سپس با آنان به مسجد کوفه رفت. والحمد لله وحده.